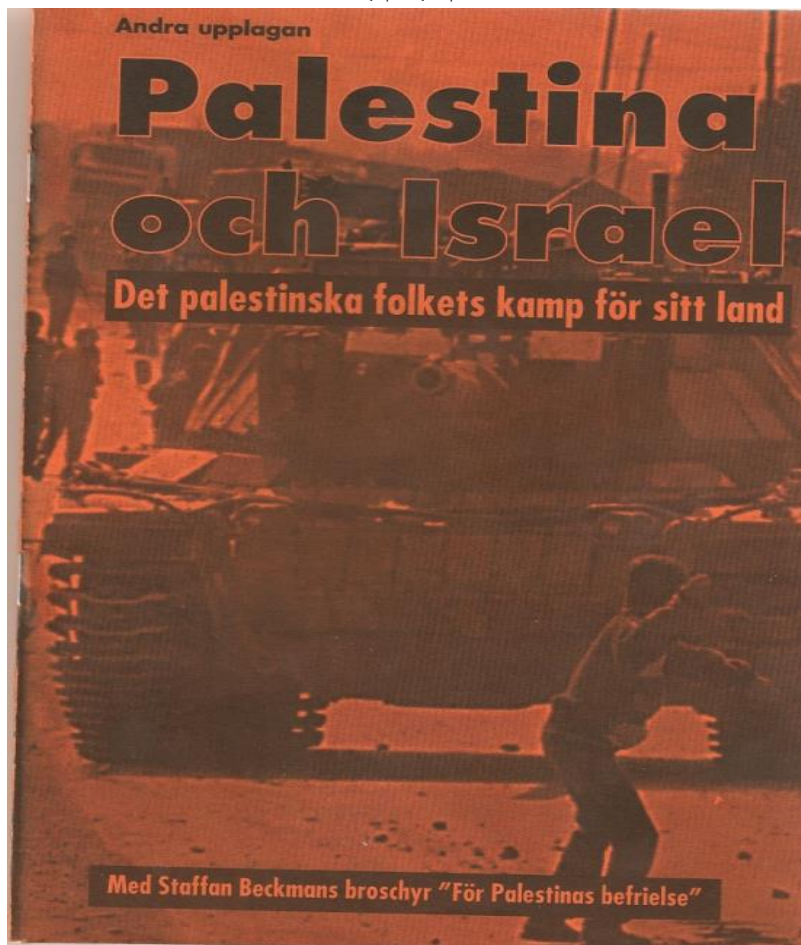


# فلسطین و اسرائیل

مبارزه مردم فلسطین برای کشورشان  
بهمراه جزوه «برای رهایی فلسطین» نوشته  
استفان بکمان

نویسنده: استفان بکمان

مترجم: پیام پرتوی



## استفان بکمان

استفان بکمان، متولد ۱۹۳۴ در گاتنبرگ، روزنامه نگار و نویسنده ایست سوئدی. او میان سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ در Svenska Dagbladet روزنامه نگار بود. از وی چند مقاله ای نیز در نشریه کارگر (ارگان رسمی حزب کمونیست سوئد [م.ل]) و روزنامه «اخبار امروز» منتشر شده است. استفان بکمان یکی از افراد برجسته در جنبش سوئد/ فلسطین بود و با تجزیه و تحلیل‌های مداوم خود، از دیدگاهی مارکسیست لنینیستی، کمکهای فراوانی به این جنبش نموده است.

### مقدمه

در پاییز ۱۹۸۷ استفان بکمان جزوه ی «برای رهایی فلسطین» را، که کمی پس از پایان سال منتشر شد، نوشت. با نگاهی به گذشته طبیعتاً میتوان ادعا نمود که انتشار آن از نظر «زمانی» چندان مناسب نبود. چرا که جزوه در حال آماده شدن بود که یک قیام مردمی فلسطینی در ساحل غربی و غزه آغاز شد.

بدین ترتیب عبارت عربی «انتفاضه»، عبارتی ناآشنا تا آنزمان برای بسیاری از سوئدیها، در زبان سوئدی گنجانده شد. این جزوه اگر شش ماه بعد نوشته شده بود، میتوانست به نقطه عطف مبارزه ای مبدل گردد که آخرین مرحله انتفاضه ۱۹۸۷-۹۳ را تشکیل داد.

اگر چه اینچنین نشد اما این جزوه برای همه آنهایی که به مردم فلسطین متعهد بوده و در مبارزه آنان شرکت نموده اند اهمیت بسیاری داشت، نیاز بزرگی را برطرف نمود و بسیاری آنهایی هستند که از آن در جهت پی بردن به مسائل بنیانی فلسطینیان بهره برداری نموده اند.

در سوئد هنگام بازگرداندن تمرکز خود بسوی مسئله فلسطین، استفان بکمان کاوشگری سیاسی محسوب میشود. دو کتاب او در پایان دهه ۱۹۶۰، «فلسطین و اسرائیل» و «فلسطین و امپریالیسم آمریکا» نه تنها در میان اولین کتبی بودند که بزبان سوئدی مسائل فلسطینیان را مورد بررسی قرار دادند، بلکه قبل از هر چیز ارائه دهنده چشم اندازی ضد امپریالیستی و انقلابی بودند.

«برای رهایی فلسطین» یک ادامه منطقی شد. نوشتن این جزوه مدت زمانی پیش به پایان رسیده، اما قبل از هر چیز، البته، نیازمند به «روز آمد سازی» است. ما، توسط

بخشا، چاپ مجدد کتاب «برای رهایی فلسطین»، با تمام جزییات بدون هیچ دستبردی و بخشا با اضافه نمودن بخش تکمیل کننده ای به آن که مهمترین وقایع انتفاضه را از ۱۹۸۷ تا پاییز ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار میدهد، به انجام این مهم مصمم گشتیم. توضیحات استفان بکمان در بخش پایانی «پایان سخن» در نهایت پیوند دهنده جزوه اصلی به شرایط فعلی است. گاتنبرگ دسامبر ۲۰۰۰ تدی- جان فرانک

## ۱. پیشینه تاریخی

برای بسیاری پذیرش اینکه دولت اسرائیل دولتیست استعماری، از بسیاری جهات قابل مقایسه با دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی، دشوار است. اسرائیل در سال ۱۹۴۸ سه سال پس از جنگ جهانی دوم تاسیس شد.

پایان جنگ با افشای حقایق مربوط به جنایات نازیهای آلمان در مورد قتل عام جمعی یهودیان در سراسر جهان همراه شد. در به اصطلاح جهان غرب، که بسیاری از طرق مختلف خود را تا حدودی مسئول تعقیب و آزار یهودیان احساس مینمودند، اسرائیل در ازای درد و رنجی که یهودیان اروپا را قربانی خود نموده بود بعنوان نوعی «جبران غرامت» محسوب میشد. چنین احساسات و اعتقاداتی همچنان پا برجا هستند و قابل درک. اما اینگونه اعتقادات و احساسات مانعی میشوند بر سر راه ندیدن عوامل واقعی بوجود آورنده اسرائیل و ادامه حیات آن.

اولا اسرائیل در منطقه ای خالی از سکنه که فقط میتوانست اهدا شود، بوجود نیامد. اسرائیل در کشوری، فلسطین، که مردم در آن زندگی میکردند ساخته شد، در آنجا مردم زندگی و زمینهای خود را طی هزاران سال کشت نموده بودند. بمنظور تاسیس کشور اسرائیل بخش بزرگی از جمعیت آن باید رانده میشد.

دوما از نظر سیاسی مبدل نمودن اسرائیل به «غرامتی» برای یهودی ستیزی و جنایات جنگی نازیها دشوار بود. برای درک مسئله فلسطین نمیتوان از ۱۹۴۸ آغاز نمود. برای گفتگو در مورد جهان شرق عرب، جایی که فلسطین قرار دارد، و مسائل مربوط به یهودیان و ضد یهودیت، باید دست کم صد سال به عقب بازگشت.

## اشتیاق رهایی در مقابل امپریالیسم

طی دهه ۱۸۰۰ در جهان شرق عرب دو تمایل متضاد توسعه یافت. منطقه پس از دهه ۱۵۰۰ تحت اشغال سلطان ترکیه در استانبول بود و حکومت سلطان بدلیل عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی در حال متلاشی شدن. یونانیها و اقوام دیگر در حال آزاد نمودن خود بودند.

از سویی مبارزات عربی، در اشکال مختلف، جهت کسب استقلال آغاز شده بودند. مصر برای آزاد نمودن خود تلاش مینمود. در سال ۱۸۵۶ فلسطینیان ساکن نابلس بر علیه پادگان ترکها قیام نمودند. از جمله در دمشق و بیروت بمنظور تدوین چشم اندازهای یک جهان عرب مستقل انجمنهایی سری سازمان داده شده بودند.

از سویی دیگر قدرتهای بزرگ اروپایی جهت تهیه مواد اولیه، بازار و یافتن راههای مطمئن تجارتي میان اروپا و آسیا به درون آن مناطق نفوذ نموده بودند. منافع فرانسه ساخت بندری در بیروت را مطالبه مینمود. راه آنها ساخته شدند.

صنایع فرانسه و انگلیس انحصار فروش پارچه ها و دیگر کالاها را بخود اختصاص دادند و منافع پارچه بافی انگلیس زمینهای زراعی مصر را به مزارع پنبه و غیره مبدل نمود. در خلال این دوران جهان بمنظور غارت آن میان قدرتهای بزرگ امپریالیستی تقسیم شد.

۱۸۵۰ فلسطین حدود نیم میلیون نفر جمعیت داشت - که ۸۰ درصد آن از مسلمانان، ۱۰ درصد از مسیحیان و میان ۵ تا ۷ درصد از یهودیان تشکیل میشدند. بخش بزرگی از مردم کشاورزانی بودند که در مرز گرسنگی، در شرایطی که وضعیت عقب مانده روابط اجتماعی و مالیاتهای سنگین در حکومت سلطنتی مانع از تکامل آنان میشد، زندگی میکردند.

بخشی از کشاورزان مالک بودند، دیگران زمین را از زمینداران اجاره میکردند، و هر دو گروه به وام دهندگان پول در شهرها بشدت مقروض بودند. مهمترین تولیدات کشاورزی غلات، سبزیجات، پرتقال و روغن زیتون بودند. ۱۸۸۰ شهر اورشلیم ۳۵۰۰۰، یافا ۱۰۰۰۰ و حیفا ۵۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. حدود یک دهم از جمعیت چادرنشینی بودند که در بیابانهای جنوب فلسطین زندگی میکردند.

فلسطین بدلیل موقعیت جغرافیایی خود میان سه بخش جهان، طی هزاران سال توسط فاتحان درنوردیده و اشغال شده بود. کشور از لحاظ منابع زیرزمینی فقیر اما دارای موقعیتی استراتژیک است.

۱۷۹۸ قیصر آینده، ناپلئون، در جریان رشته عملیاتی جنگی در مصر و فلسطین، اعلامیه ای را در شهر فلسطینی رام الله صادر و در آن یهودیان اروپا را بمنظور تحقق باورهای مذهبیشان به مهاجرت به فلسطین ترغیب نمود.

چهل سال بعد از جانب وزیر امور خارجه انگلیس، لرد پالمستون، بیاتیه مشابهی صادر شد. - مدتها پیش از مبدل شدن رویاهای مذهبی برخی از یهودیان در مورد «بازگشت به بیت المقدس» به سیاست، قدرتهای بزرگ ایده مبدل نمودن یک جامعه یهودی در فلسطین را به تخته شیرجه ای میان غرب و شرق در سر پرورانده بودند.

هری ترومن در خاطرات خود، در نسخه جدیدی از همان طرز تفکر قدرتهای بزرگ، حمایت ایالات متحده آمریکا از تقسیم فلسطین و ایجاد اسرائیل را بیان نمود: «به باور من یک برنامه تکاملی با یک سیستم صنعتی بزرگ- ه تحت رهبری یهودی، قادر به بهبود توان اقتصادی این منطقه در جهت منافع مشترک یهودیان و اعراب میشد». بله، میتوانست کاملاً مناسب باشد.

## مسئله یهودیان

درباره یهودیان در اروپا باید گفته شود که آنان را مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار داده، به قتل رسانده و به زندگی در مناطق یهودی نشین ناگزیر و برای نزدیک به دو هزار سال میان کشورهای مختلف سرگردان نموده بودند. در غرب اروپا اجازه داشتن زمینی به آنان داده نمیشد و حتی در شهرها، اغلب، حق داشتن بسیاری از مشاغل را نداشتند.

فروشنده‌گی در خانه‌ها، طلا و نقره سازی، تجارت، غیرو و غیرو - از جمله مشاغل باقیمانده برای آنان بود. سنن مذهبی آنان را به قشری قابل شناسایی مبدل نموده بود، مناسب برای حاکمان جهت قربانی نمودن آنان توسط پیش داوریه‌های مسیحیان، هنگامیکه منافع خود را مورد تهدید احساس مینمودند.

این قشر همچنین یکپارچگی خود را با رها نمودن یهودیانی حفظ کرد که یهودیت را بمنظور انجام کار دیگری بجز آن کاری که مجاز به انجام آن بودند رها و توسط بقیه جمعیت بلعیده میشدند.

ابتدا با پیشرفت غیرمنتظره جامعه مدرن کاپیتالیستی یا سرمایه داری در دهه ۱۷۰۰ بود که یهودیان، کشور پس از کشور، بصورتی کامل و رسمی از حقوق مدنی برخوردار شدند و علیرغم سختیها با پیش داوریه‌های مذهبی مزمن، حل شدن و یکپارچه شدن یهودیان در جامعه اروپای غربی آغاز شد. - اما طی نیمه دوم دهه ۱۸۰۰ شرایط مجدداً تغییر کرد.

از درون سیستم سرمایه داری ناسیونالیسم و امپریالیسم، هر دو با مفاهیم نژاد پرستانه در مورد برتری گروههای مردمی خودی و کم ارزش نمودن دیگر مردمان، تکامل یافت. در این عصر علمی نوین، پیشرفتهای واقعی با فساد و تباهی مسخره ای عجین شد - مانند «تئوریهای علمی» در مورد «نژادهای» مختلف که بر اساس آنان میلیونها انسان در آفریقا و دیگر نقاط در خور انقراض و یا آوارگی میشدند.

در دهه ۱۸۷۰ مفهوم «یهود ستیزی» ساخته شد، یک نظریه ادعایی علمی - که یهودیان را در جایگاهی پایینتر «نژاد سامی» با خواصی استثنایی، از قبیل خون مخصوص و غیرو و غیرو جای میداد.

برای افراد منزجر از یهودیان این تئوری جدید دربردارنده منافع بسیاری بود، بخشا از اتهام تنفر از مذهب یهودیان، که در آن عصر چندان مناسب قلمداد نمیشد، مبرا میگشتند و بخشا به دسترسی به اشخاصی قادرشان میساخت که یهودیت را رها نموده بودند (جذب شده بودند)، آنها هنوز همان «خون» را داشتند. (یهود ستیزی برای مثال میتوانست به کارل مارکس بعنوان یهود اشاره نماید اگر چه پدر او به دین مسیحیت گرویده بود و مارکس خودش فردی مذهبی نبود.)

همزمان رژیم عقب مانده روسیه تزاری، آسیب دیده از تناقضات، بطرق سنتی به برانگیختن توده ها بر علیه یهودیان تصمیم گرفت. میلیونها تن از یهودیان بینوا به اروپای غربی و آمریکا گریختند. در آغاز دهه ۱۸۰۰ طی یک دهه شمار یهودیان در وین از چند صد نفر، به ۱۷۵۰۰۰ نفر افزایش یافت.

و بدینسان یهود ستیزی در ناسیونالیسم تهاجمی محافل سرمایه داری و خرده سرمایه داری آلمان، اطریش، فرانسه و غیرو غیرو به عنصری نیرومندتر مبدل گشت. و، همانطور که گفته شد، طی این دوران سیاست استعماری قدرتهای امپریالیستی و تقسیم جهان میان آنان ادامه دارد.

## تاسیس جنبش صهیونیستی

در سال ۱۸۹۷ در بازل سازمان جهانی صهیونیستها با هدف برپایی جامعه ای یهودی، در جایی در جهان، ترجیحا در فلسطین، تاسیس شد. تقریبا صد سال پس از اعلامیه ناپلئون در رامل الله بالاخره پاسخی یهودی دریافت شد، دلالتگی مذهبی برای بیت المقدس، به «شهر مقدس»، در آنزمان با یک پروژه سیاسی پیوند خورد.

جنبش صهیونیستی تقریباً با سرعت به جذب تمایلات یهودیان، از متنوعترین انواع، نائل آمد. در میان توده های یهودی روسی جنبشهای آرمانخواهانه سوسیالیستی شانه به شانه رویاهای مذهبی در مورد فلسطین وجود داشت. برای چندین دهه در میان قشر روشنفکر یهودی در روسیه به مجاهدتهای ملی در جهت انتشار روزنامه و کتب به زبان عبری و ییدیش\* تمایلاتی وجود داشت.

از اواسط دهه ۱۸۰۰ در میان بخشی از یهودیان در اروپای غربی از محور یهودیت توسط ادغام سریع و دیگر مسائل هراسی وجود داشت. - و همزمان قشر گسترده سرمایه داری بوسیله ادغام در حال رشد تهدید میشد، و آنها هجوم یهودیان از اروپای شرقی را بعنوان تهدیدی بر علیه شرایط خود قلمداد مینمودند.

اما تفاوتی نمیکند که صهیونیستها چه درکی داشتند و چه درکی از خود دارند، بهر حال آنها در درجه اول بنای یک طرح استعماری را بنیان نهادند. شرط لازم سیاست مستعمراتی در جریان بود و این فرض که «نژاد» سفید دیگر مردمان را چپاول نموده و به کشورهایشان به دلخواه خود دست میافت.

این شیوه عمل برای به اجرا گذاردن طرح صهیونیستی از «کمپانی انگلیسی آفریقای جنوبی» - بنیان نهاده شده توسط پایه گذار امپراطوری سسیل رودس - به عاریت گرفته شده بود.

بر اساس تفکر سرمایه داری اروپایی، صهیونیستها در آنزمان حتی دلیلی برای پنهان نگاهداشتن ماهیت تلاشهای استعمارجویانه خودشان نداشتند، در میان اولین تاسیسات ایجاد شده توسط آنان، ۱۸۹۸، کمپانی استعمار و اتحادیه مستعمراتی وجود داشت.

بسادگی میتوان گفت که این طرح مستعمراتی بود، چرا که به تصرف کشور و یا منطقه ای از یک کشور دیگر اشاره مینمود که در آنزمان مسکونی و به مردم دیگری تعلق داشت.

در این رابطه اینکه صهیونیسم یهودیان را قومی قلمداد مینماید، یک ملت، و نه یک گروه مذهبی، از درجه دوم اهمیت برخوردار است. (آیا آن تقریباً شش میلیون یهودی آمریکایی بر خلاف دیگر نسلهای مهاجر در آمریکا مجاز به تشکیل گروه ویژه ای هستند، بخشی از یک قوم یهودی...؟!)

\* نام زبانی است که برای نزدیک به هزار سال، زبان مادری و گاه، تنها زبان یهودیان اشکنازی بود که در اروپای شرقی و مرکزی میزیستند - توضیحات از ویکیپدیا. مترجم

و آیا بدلیل اینکه سرزمین یهودیان در فلسطین، برای دو هزار سال پیش یا بیشتر، تنها بر اساس اساطیر افراطی مذهبی، وجود داشته است میتواند به یهودیان امروزی این حق را ارائه دهد که کشور را اشغال و مردم آنرا آواره سازند.

## امپریالیسم بعنوان یک پیش نیاز

رهبران صهیونیستها بعنوان استعمارگر میدانستند که بدون حمایت یک دولت مقتدر قادر به اجرای طرحهای خود نبودند. بر خلاف کمپانی انگلیسی آفریقای جنوبی، سازمان جهانی صهیونیستی توسط هیچ دولتی حمایت نمیشد. مهیا نمودن شرایط برای ایجاد اتحاد - که طی آن آنها از جمله به سلطان ترکیه، دولت انگلیس و قیصر آلمان ابراز ارادت نمودند- بیست سال بطول انجامید.

۱۹۱۷ همزمان با سقوط امپراطوری ترکیه در جنگ جهانی اول و مسابقه میان انگلیس و فرانسه بر سر تقسیم جهان، دولت انگلیس اعلامیه موسوم به بالفور را صادر نمود. در آن اعلامیه آنها آمادگی خود را برای حمایت از تاسیس «یک خانه ملی برای قوم یهود» در فلسطین اعلام نموده بودند.

این اقدام را بسختی میتوان ناشی از تسلط یهودیان بر روی دولت انگلیس ارزیابی نمود (برای مثال وزیر امور خارجه آ. جی. بالفور یک یهود ستیز بنام بود). مسئله بر سر منافع امپریالیستی بود. انگلیس، مصر و کانال سوئز را کنترل مینمود و به تصرف عراق نیز که بتازگی در آن منابع عظیمی از نفت کشف شده بود عزم جزم نموده بود.

انگلیس از این طرح بمنظور حفاظت و تقویت منافع خویش از طریق اهرمی قابل کنترل توسط انگلیسیها در فلسطین، سنگری بر علیه تلاشهای آزادیخواهانه ملی اعراب و حضور فرانسه در سوریه و لبنان، حمایت مینمود.

رهبران صهیونیستها در این طرح تامین منافع انگلیس را تضمین نموده بودند. آنها پشتیبانی خویش را اعلام نمودند. در همانزمان در کتاب «دولت یهودی»، ۱۸۹۶، بنیان گذار صهیونیسم تئودور هرتسل نوشته بود:

«ما در آنجا مایل به ایجاد پناهگاهی بودیم برای اروپا بر علیه آسیا، هدف ما ایجاد پایگاه فرهنگی بود بر علیه بربریت». - تقریبا بهمان ترتیبی که ناپلئون اندیشیده بود - و تقریبا همان هم شد، نگاه مردم به شیوه اروپایی. سه سال پس از تاسیس اسرائیل، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۱، سردبیر روزنامه روزانه حارتض، گرشوم شوکن، نوشت که «اسرائیل بعنوان یک سگ نگهبان در نظر گرفته شده است».....



بدون یک دولت امپریالیستی مقتدر، بدون کنترل بازار، منابع غذایی، راههای تجاری و مواضع مهم توسط نیروی امپریالیستی، استعمار صهیونیستی و اسرائیل هرگز به ظهور قادر نبود. بدون سیستم امپریالیستی، امروز به رهبری آمریکا، اسرائیل مانند آفریقای جنوبی – قادر به ادامه حیات نیست.

بدون در نظر گرفتن تشابهات، اسرائیل و آفریقای جنوبی دولتهای استعمارگری هستند که با مردم بومی آن مناطقی که در آنجا تاسیس شده اند در تضاد مطلق قرار دارند. آنها تنها از طریق خدمات یا منافی که به امپریالیسم ارائه میدهند قادر به ادامه حیات هستند – و صلح واقعی و پایدار، همچنین برای مردم مهاجر، ابتدا پس از نابود شدن این کشورها و غارت امپریالیستی امکان پذیر خواهد بود. ابتدا پس از آن ایجاد جامعه ای که توده ها در آن با شرایطی برابر زندگی کنند ممکن خواهد گشت.

میتوان در مورد اینکه اسرائیل در اساس به «یک دولت یهودی» مبدل شده است به بحث و گفتگو نشست. یکی از پیروان صهیونیسم، ناهوم گولدمان، در اواخر زندگی خود در این مورد تردید نمود. او در سال ۱۹۸۱ نوشت:

«اسرائیل بیشتر به حسن نیت آمریکا وابسته شده است تا یهودیان روسیه به خیرخواهی تزار... بدون پشتیبانی آمریکا اسرائیل در حال حاضر قادر به ادامه حیات نیست. این امر فراهم آورنده چنان شرایطی گشته که قوم یهود را هر چه بیشتر به goyim (= غیر – یهودیان، نویسنده) وابسته نموده است. در این مورد مقامات کاخ سفید، وزارت امور خارجه و وزارت دفاع بیش از هر زمان دیگری در گذشته دلیل diasporan (= «تبعید» یا «پراکندگی» یهودیان- نویسنده) بوده اند.

## ۲- بنیانگذاری استعمار

در سال ۱۹۰۹ مهاجران یهودی تل آویو را ابتدا با ساخت و ساز مناطق ویلایی مسکونی در حاشیه شهر یافا ایجاد نمودند. در سال ۱۹۱۰ اولین کیبوتز، دگانیا، در کنار دریاچه طبریه ساخته شد.

رهبران صهیونیستها هنوز موفق به پیدا کردن متحدان قدرتمند خود نشده بودند، اما تضعیف امپراطوری در حال اضمحلال ترکیه و تثبیت بانکها و شرکتهای تجاری شماری از قدرتهای بزرگ اروپایی در همانزمان در فلسطین شرایط را برای ایجاد استعماری در یک بعد کوچک فراهم آورده بود.

اتحادیه مستعمراتی یهودی از جمله با شرکتهای آلمانی در بیت المقدس همکاری مینمود. – علاوه بر این پس از آغاز دهه ۱۸۸۰ با کمک مالی بانک فرانسوی ادموند روتشیلد نوعی از مهاجرت یهودی روی داده بود.

فلسطین تقریبا بدون دفاع بود. تلاشهای آزادیخواهانه اعراب در آنزمان، فقط موجی بود در میان روشنفکران در شهرهای بزرگ. کشاورزان در روستاهای فقیر برای خودشان زندگی میکردند. زمینداران بزرگ از طریق فروش زمین به صهیونیستها کسب درآمد مینمودند.

اینکه روشنفکران از همان ابتدا سیر حوادث را میدیدند کمکی نبود. – در سال ۱۸۹۸ روزنامه اورشلیم المنار مقاله ای را منتشر نمود که در آن طرحهای صهیونیستها مورد حمله قرار گرفته بودند. خرید گسترده زمینها توسط صهیونیستها و تاسیس بانک آنگولا- فلسطین در یافا در سال ۱۹۰۳ بر شدت بحران افزود. در روزنامه «تولد دوباره عربی» تضاد میان طرح صهیونیستی و تلاش اعراب جهت کسب استقلال نشان داده شده بودند.

## انقلاب عربی

در سال ۱۹۱۷ بود که دولت انگلیس اعلامیه موسوم به بالفور را منتشر نمود. جنگ جهانی اول در جریان بود – جنگی که در اساس مبارزه ای بود میان قدرتهای بزرگ در اروپا و جهان تحت استعمار بر سر کسب بازار و مواد اولیه.

در خاور میانه جنگ عمدتا میان منافع انگلیس و فرانسه از یک طرف و ترکیه و آلمان از طرف دیگر در جریان بود. جنبش آزادیخواهانه عربی برای آزاد نمودن جهان عرب از ظلم و ستم ترکیه به امکان بهره برداری از جنگ نائل آمد.

در سال ۱۹۱۶ عملیات نظامی و موفقیت آمیز که «انقلاب عربی» نامیده میشد آغاز شد، اما رهبری اعراب – با امیر فیصل در راس آن – به اینکه آنها تنها مهره ای بودند در بازیهای قدرتهای بزرگ آگاهی نیافت. دولت انگلیس به شورشها دامن زده و وعده حمایت از تاسیس یک کشور بزرگ عربی را، پس از شکست ترکها، اعلام نموده بود. در حقیقت انگلیس (مانند فرانسه) خواهان چنین ثباتی نبود، بر عکس استقلال اعراب تهدیدی ارزیابی میشد بر علیه منافع امپریالیستی.

[http://en.wikipedia.org/wiki/Sykes%E2%80%93Picot\\_Agreement](http://en.wikipedia.org/wiki/Sykes%E2%80%93Picot_Agreement) \*

در پاییز ۱۹۱۶ در حالیکه مبارزات آزادیخواهانه اعراب جریان داشت، انگلیس و فرانسه (با توافق تزار روسیه) توافقنامه موسوم به سایکس - پیکو\* را که جهان شرق عرب را بر اساس منافع خویش تقسیم مینمودند به امضاء رساندند.

فلسطین بر اساس این قرارداد پنهانی به منطقه ای بین المللی و یا «بیطرف»، میان سوریه - ه تحت کنترل فرانسه (به اضافه لبنان) و حکومت تحت سلطه انگلیس، مصر، مبدل میشد.

انقلاب عربی از ابتدا محکوم به مرگ بود. یکسال بعد فلسطین بر اساس وعده های داده شده به سازمانهای صهیونیستی هدیه داده شد، در کنفرانسهای صلح بعد از جنگ پیروزمندان جهان عرب را میان خود تقسیم و پایه های اختلاف را بنا نهادند که از آن پس تا به امروز در جریان است.

- در ۳ فوریه ۱۹۱۹ صهیونیستها در جریان کنفرانسی در پاریس تذکریه ای را عرضه نمودند که بر اساس آن خواسته های سنتی آنان تا رودخانه لیتانی در شمال و عمان و معان در شرق گسترش میافت، این مرز در شرق بر اساس توافق میان حکومت (تحت کنترل مصر) کشیده میشد.

در سوریه از جانب نیروهای نظامی عربی جهت بیرون راندن فرانسویان تلاش مذبوحانه ای بکار گرفته شد. آنها در سال ۱۹۱۹ در کنار گردنه کوه میسلون شکست خوردند. امیر فیصل و دیگر رهبران انقلاب در کشورهای مغلوب توسط قدرتهای بزرگ به بردگی و بندگی - یا مامور - آنان کشیده شدند. خلاصه کلام این نمونه ای تاریخی/ کلاسیک امپریالیستی از برتری قدرتها، خیانت و تقلب بود. اسرائیل بر پایه این اصول بنا نهاده شد.

## فلسطین بعنوان «پناهگاه»

در سال ۱۹۱۴ جمعیت فلسطین ۶۹۸۰۰۰ و تعداد یهودیان ۸۵۰۰۰ نفر بود، که ۳۵۰۰۰ نفر از آنان مهاجران سازمان داده شده از جانب صهیونیستها بودند. ۱۹۲۷ شمار یهودیان ۱۵۰۰۰۰ هزار نفر، که بیش از ۱۶ درصد از مجموعه جمعیت را تشکیل میداد، بود. ۱۹۳۵ آنها ۴۴۳۰۰۰ و یا ۲۹،۶ درصد بودند.

۱۹۴۷ یکسال قبل از تاسیس اسرائیل، از یک جمعیت ۱۸۳۵۰۰۰ نفری ۶۰۸۰۰۰ نفر یهودی بودند، بعبارت دیگر، تقریباً به حساب دقیق، یک سوم جمعیت. البته این افزایش سریع نتیجه ترور نازیها بود - و بخشا همچنین یهود ستیزی لهستانیها طی دهه

۰۱۹۲۰ در ضمن یهود سیتزی نه فقط مسئله ای برای آلمانیها و یا لهستانیها، بلکه تقریباً در سراسر جهان خود را منتشر نموده بود.

هنری فورد کارخانه دار معروف متونی بر ضد یهودیان منتشر و خلبان قهرمان چالرز لیندبرگ در اماکن عمومی در سراسر آمریکا بر علیه یهودیان تبلیغ مینمود. زمان، زمان موسوم به «بیولوژی نژادها» بود. سوئد هم مانند دیگر کشورها به پذیرش یهودیان تمایلی نداشت. به این ترتیب – اگر طرح صهیونیستها در فلسطین وجود نداشت پناهندگان باید به کجا پناه میبردند؟

آیا صهیونیستها جان بیش از نیم میلیون نفر از یهودیان اروپایی را از اتاقهای گاز نجات ندادند؟ البته، اینچنین بود، بدون شک. مسئله «فقط» این است، تعداد بسیاری از آنهایی که آمدند صهیونیست نبودند بلکه انسانهای تحت تعقیبی بودند که بدنبال پناهگاهی میگشتند – و در بسیاری از موارد دقیقاً، بدلائل مذهبی، از آمدن به فلسطین احساس شغف مینمودند – بنابراین فلسطین چیزی شبیه یک «پناهگاه امن» ساده نبود.

پناهندگان به یک پناهگاه میایند برای اینکه بعدها به خانه خود بازگردند یا برای اینکه خود را قدم به قدم در جامعه و مردمی که به آن پناه برده اند ادغام نمایند. – فلسطینیان در همان اولین تبلیغات ضد صهیونیستی خود میان یهودیان خواهان زندگی با بقیه مردم کشور و صهیونیستهای خواهان ساختن جامعه خود، جدا از عربها، تفاوت قائل شده بودند.

فلسطین توسط انگلیس اداره میشد. بعنوان اولین کمیساریای عالی برای سرزمین تحت قیمومیت فلسطین دولت در لندن سر هربرت ساموئل – ه صهیونیست را ارسال نمود. در آن کشور تحت ستم و عقب مانده صهیونیستها آگاهانه جامعه ای را ساختند که در آن جایی برای اعراب وجود نداشت.

صدها پناهنده غیر صهیونیست که جهت یافتن پناهگاهی به آنجا آمده بودند بسرعت در یک پروژه استعماری سازمان داده شده ادغام شدند – به عبارت دیگر آنها حتی اگر آرزومند زندگی دیگری بودند، در زندگی و فعالیتهای روزمره خود در مقابل مردم بومی، مردم فلسطین قرار داده شدند.

آنها به استعمارگر بودن، به شرکت در اجرای طرح و فعالیتی با هدف تصرف قدم به قدم کشور و از میان برداشتن مردم بومی، ناگزیر گشتند. آن شرایط مشخص، با نیاز اشغالگران به اتحاد در برابر اشکال مختلف مقاومت اعراب، برای بسیاری بی اعتنایی به مسئله و عدم اتخاذ موضع بر علیه ایدئولوژی صهیونیستی را، با آرمایش در مورد یک قوم یهودی با حق تاریخی در مورد فلسطین، غیر ممکن ساخته بود.

از جانب فلسطینیان و یهودیان از آنزمان شواهد بسیاری در مورد دوستی میان اعراب و یهودیان وجود دارند. در جریان روابط خصوصی امکان اتخاذ موضعی بدون تعصب و غیر نژادپرستانه برای مهاجران وجود داشت.

در جریان روابط اجتماعی مسئله دشوارتر بود. هنگامیکه کنفرانس صهیونیستها در بیلتمور، آمریکا، در سال ۱۹۴۲ بصورتی آشکار بسود ایجاد یک کشور یهودی اعلام موضع نمود مثالی وجود دارد که بر اساس آن تعداد بسیاری از سازمانهای کوچک اعتراض نموده و همزیستی مسالمت آمیز با فلسطینیان را خواستار شدند - اما آنان نفوذ سیاسی چندانی در دستگاه سیاسی حاکم نداشتند.

جان این صدها هزار پناهنده در فلسطین نجات داده شد. پس از جنگ جهانی تقریباً صد هزار نفر دیگر که از جنگ نازیها جان سالم بدر برده بودند - و اینکه دولتهای اروپایی و آمریکا به پذیرفتنشان تمایلی نداشتند، به آنها اضافه شدند. سایه ها بر فراز آن تمدنی که آنان را تعقیب و منزوی نمود سیاه اند. مسئله فقط اینست که این همان تمدن است - گر چه با نشانه صهیونیستی یا «یهودی» - که مشکلات، اختلافات، رنج و درد پناهندگی، جنگ و قتل عام را در/گرداگرد فلسطین بوجود آورده است.

برای فلسطینیان چه تفاوتی میکند (بغیر از تاکتیکی و استراتژیکی) که این دقیقاً یهودیان هستند که کشور آنان را اشغال و استعمار نموده اند؟ در نظر آنان این استعمارگران میتوانستند مسیحیان - نوعی از صلیبیون مدرن - باشند. (در حقیقت در جریان توسعه عمومی استعمار، مهاجرتی توسط شوالیه های یک معبد آلمانی در دهه ۱۸۶۰ و چندین دهه پس از آن رخ داد، آنها از جمله شهرک سارونا را در سال ۱۸۷۱... ساختند). مسئله قبل از هر چیز بر سر یک استعمار غربی و یا اروپایی است، استعماری ناشی از برتری موقتی تمدنهای مشخص - و با گستاخی مضحک تمدنها و رمز و راز مردم برتر آن.

## زمینداران بزرگ در تعامل با انگلیسیها

فلسطینی که انگلیسیها اشغال نمودند بعنوان نیمه فنودال تشریح شده است. شهرها هنوز کوچک بودند. ۸۵۰ روستای عربی وجود داشتند. تقریباً یک سوم از کشاورزان زمینی نداشتند و زمین مالکان را کشت میکردند. بقیه مالک زمینی و همانطور که گفته شد بشدت مقروض بودند.

در روستاها گاهی چند نفری با هم زمینی را بصورت اشتراکی در اختیار خود داشتند. قشر هدایت کننده را - «افندی» - زمینداران بزرگ یا به عبارت بهتر خانواده های

بزرگ صاحب زمین، با اسامی شبیه حسینی، نش نشیبی، الخالدی، دجانی، ابو هادی  
غیرو و غیرو، تشکیل میدادند.

کشاورزان فقیر اغلب به آنها مقروض بودند و بسیاری از آنان در شهرها - اغلب در  
بیروت، اسکندریه یا شهرهای خارج از فلسطین - زندگی بسیار مجلی داشتند. آنها با  
فرماندار سلطان متحد بوده و تحت حکومت ترکیه زندگی خوشی داشتند، درآن زمان  
افندیها (با کمال میل) با انگلیسیها همکاری نموده و همچنان به زندگی خوش خود ادامه  
میدادند.

دستکم برخی از خانواده ها از طریق فروش زمین به صهیونیستها ثروتی برای خود  
دست و پا نموده بودند. یکی از دلایل تاسیس اسرائیل در این شرایط اجتماعی و سیاسی  
قابل توضیح است. در آن جامعه عقب افتاده و مذهبی مقاومت قشر فقیرتر همیشه و در  
آخر در بندهایی گرفتار میشد که آنان را به زمینداران و طایفه های آنان متصل مینمود.

و در حالیکه صهیونیستها در پناه دستگاه اداری و ارتش استعمارگر انگلیس قادر به  
ساخت و ساز «Yishuv» - ی خود، کشوری یهودی در کشوری، بودند، انگلیسیها  
تمام توان خود در جهت تحکیم قدرت زمینداران بزرگ و حفظ بافت عقب مانده اجتماعی  
فلسطین بکار گرفتند.

یک موسسه بسیار سنتی و محافظه کار، شورای عالی اسلامی، نقش «دولت» مردم  
فلسطین را ایفا مینمود. اعضای شورا نمایندگان زمینداران بزرگ - ه تایید شده ای بودند  
از جانب یک کمیسیون ارشد - و این دولت در ضمن به انتصاب رئیس شورا و «رئیس  
دولت»، مفتی بیت المقدس نیز قادر بود.

این مفتی از سال ۱۹۲۱ و در سراسر دوران ریاست حاج امین الحسینی نامیده شد، او  
از اعضای خانواده حسینی بود و سرانجام در میان فلسطینیان بخاطر نقش خود در از  
دست دادن فلسطین بفردی بدنام مشهور شد - و در ضمن بصورتی گسترده بدنام در نزد  
برخی محافل بدلیل تحریک مردم بر علیه یهودیان از رادیوهای نازیها در برلن در طول  
جنگ جهانی دوم. اما او مفتی بود، منصوب شده از جانب هربرت ساموئل صهیونیست.

## دولتی صهیونیستی در دولت

از سویی دیگر صهیونیستها دولتی از نوع مدرن آنرا ساختند. اساس کار خرید زمین  
بود، در آغاز عمدتا از «افندیها» در شهرها، اما طی دهه ۱۹۳۱ بصورت فزاینده ای از  
زمینداران بزرگ که از طریق ثروت خود ارتزاق مینمودند.

صهیونیستها در بعدی گسترده تر به تصرف زمینهای دهقانان فقیر نیز، که ناگزیز به رها نمودن آنها شده بودند، قادر گشتند. در ضمن انگلیسیها بخشی از زمینهایی را که تا آنزمان بعنوان ثروت اشتراکی فلسطینی شناخته میشد در دسترس قرار دادند.

در سال ۱۹۰۱ پنجمین کنگره صهیونیستها صندوق ملی یهودیان، **Keren Kayemet Leisral (KKL)** که برای خرید زمین فلسطینیها ابزار لازم را فراهم میآورد تاسیس نمود. بر اساس تبلیغات صهیونیستها فلسطین در مجموع غیر مسکونی بود و در نتیجه بسیاری از یهودیان به آن اعتقاد داشتند.

صدها هزار تن از یهودیان فقیر سکه های مسی خود را اهدا نمودند، یهودیان ثروتمندتر کمک مالی کردند - و از آن پس جمع آوری اعانه ادامه دارد. تمام زمینهایی که صهیونیستها خریده یا در فلسطین به تصرف خود درآورده اند همچنان توسط صندوق ملی یهودیان تحت نام «قوم یهودی» اداره میشود و بر اساس اساسنامه صندوق بصورتی کامل برای ساکنان یهودی در نظر گرفته شده اند. مواد جهت توسعه کشاورزی، چشمه ها، ساختمانها، تراکتورها، بذر و غیره و غیره تنها به یهودیان داده میشود.

بعنوان «دولت» برای یهودیان مهاجر، دفتر یهودیان، آژانس یهودی، نقش ارگان رهبری کننده سازمان جهانی صهیونیستی را ایفا مینمود. در آنجا نمایندگان موسسات مختلف استعمار همراه با نمایندگان احزاب صهیونیستی حکومت میکردند.

دومی در اغلب موارد در روسیه تزاری، لهستان و دیگر کشورهای اروپایی بنا شده بود. در میان آنان همه گونه فرقه ای «چپ افراطی» تا «راست افراطی» وجود داشتند، اما وجه مشترک میان آنان این بود که همگی از طرف سازمان جهانی صهیونیستی تامین مالی میشدند - و اینکه همگی بیانیه در مورد «قوم یهودی» و حق مردم در مورد فلسطین را پذیرفته بودند. آنها احزاب استعماری بودند، و بدون در نظر گرفتن نامگذاریهایی مانند «سوسیالیستی» یا «لیبرالیستی» (حتی در حال حاضر!) با احزاب موجود در جوامع دیگر قابل مقایسه نیستند.

در فلسطین «سازمان اتحادیه ها» هستدروت بسرعت به ابزار مرکزی استعمار مبدل شد. این ارگان در سال ۱۹۲۱ به ابتکار از جمله داوید بن گوریون، رهبر آنچه که در حال حاضر حزب کارگران اسرائیل نامیده میشود، و اولین نخست وزیر اسرائیل در سال ۱۹۴۸، ساخته شد. بخشی از ساختار هستدروت به سازمان سراسری سوند LO شباهت دارد.

وظیفه هستدروت از ابتدا بجای سازماندهی کارگران یهودی موجود ایجاد یک طبقه کارگر یهودی بود. با استفاده از ابزار ارائه شده از جانب سازمان جهانی صهیونیستی، هستدروت صنایع و دیگر شرکتها را تاسیس و در آنجا به مهاجران با جنسیت مختلف، با پیشینه های متفاوت، آموزش کارگری میداد.

بر اساس نظرات صهیونیستی «قوم یهودی» از «anomaly» «بی قاعدگی» رنج میبرد و بهمین دلیل تا این اندازه از طبقه میانی تشکیل میشود، یهودیان در کشور یهودی به ملتی «عادی»، دربرگیرنده کلیه طبقات جامعه، مبدل میشدند.

– این که تعداد بسیاری از مهاجران سازمان داده شده صهیونیستی از جوانان معتلق به طبقه میانی بودند نیز بخشی از قضیه بود. آنها از اروپا، ترکیبی از ایده های- الهام گرفته شده از سوسیالیسم و کنیالیسم، از بینشهای نویسنده روسی لنو تولستوی در مورد «زندگی ساده کشاورزان»، از جنبش پیش آهنگی لرد انگلیسی بادن - پاول غیرو و غیرو را با خود به آنجا آورده بودند. این شیوه تفکر، گرفته شده از اینجا و آنجا، بخشی از احزاب «چپ» بود که رهبری این ساختمان استعماری را بدست گرفته بودند.

اهمیت هستدروت برای موفقیتهای صهیونیستها بیش از هر چیز در این بود که بخش بزرگی از زندگی اجتماعی را – با موضع استعماری/ نژادپرستانه ی سازگار نسبت به اعراب - سازماندهی نمود.

در حالیکه شرکتهای خصوصی یهودی تا میزانی به استفاده از نیروی کار ارزان عرب در کشاورزی یا شرکتهای صنعتی بی تمایل نبودند، این «سازمان اتحادیه ای»، از همان لحظه اول، بر علیه هر گونه «سوء استفاده» از اعراب مبارزه مینمود.

اولا از عضویت اعراب فلسطینی در هستدروت ممانعت بعمل آمد. دو هزینه اجباری ویژه برای اعضای هستدروت وضع شد. اولی «برای کارگران یهودی» بمنظور سازماندهی نگهبانان برای جلوگیری از ورود اعراب به محل کارشان در شرکتهای متعلق به یهودیان. دومی «برای کالاهای یهودی» بمنظور تحریم همه کالاهای اعراب، مورد بهره برداری قرار گرفتند – هیچیک، نه احزاب صهیونیستی، و نه حتی حزب بشدت «چپ» در Hashomer Hatzair، در حال حاضر مایام، بر علیه هزینه ها و این سیاست، اعتراضی نکردند.

یکی از رهبران قدیمی صهیونیستها داوید هاکوهن در ۱۵ نوامبر ۱۹۶۷ در روزنامه حارتض در مورد سالهای دانشجویی خود در لندن نوشت: «من بخاطر دانشجویان سوسیالیستی در این انجمن عضو شدم. انگلیسیها، ایرلندیها، یهودیان، چینیها و آفریقاییها، همه توسط انگلیسیها کنترل میشدیم.



و من در همینجا در میان نزدیکان و دوستان بسیار نزدیک خودم به مبارزه برای سوسیالیسم یهودی ناگزیر شدم. از این حقیقت که از نپذیرفتن اعراب در اتحادیه خودم، هستروت، دفاع کنم، که ما زنان خانه دار را به عدم خرید از اعراب تشویق مینمودیم، اینکه بمنظور جلوگیری از دادن کار به اعراب در کنار باغ مرکبات نگهبانی میدادیم، اینکه بر روی باغهای اعراب پارافین میریختیم، اینکه در بازار به زنان خانه دار یهودی حمله میکردیم و تخم مرغهای اعراب را در سبدهایشان میشکستیم، همزمان که آنها جاشوا هنکین را برای خرید زمین از افندیهای غایب به بیروت فرستاده و کشاورزان عرب را از زمینهایشان اخراج میکردند، ما ارزش صندوق ملی یهودی را تا عرش اعلا بالا میبردیم، اینکه در نزد ما خرید دهها هزار دونوم (واحد اندازه گیری) از اعراب مجاز بود – اما داد و فغان اگر یک دونوم یهودی به عربی فروخته میشد، اینکه من بعنوان یک سوسیالیست سمبل کاپیتالیسم، روتشیلد، را [اهدا کننده مشهور] بنامم. – این آسان نبود».

این نقل قول مختصراً نشان دهنده اینستکه مسئله در اساس و بنیان از استعمار، نژاد پرستی، «سوسیالیسم» دیوانه و تحریف شده ای سخن میگفت که توسط یک سازمان استعماری حمایت مالی میشد. – آیا در این درک توجیهی وجود دارد که «قوم یهود» با اتخاذ آن به انسان بهتری مبدل گردد؟

## کیبوتزها

بسیاری از یهودیان مهاجر به فلسطین در برداشتی در مجموع مثبت یقیناً آرمان گرا بوده اند، آنها در مورد یک زندگی بهتر، بخصوص بهتر از آن زندگی همراه با رنج و درد – ه محدود و بی پناه که در اروپا تجربه کرده بودند، آرزوهایی داشتند.

اما مسئله فقط این بود که کشور موعود که آرمان در آن بوقوع میپیوست ساکنان دیگری داشت – و اینکه این آرمان کور بود و این واقعیت را نمیدید. یا شاید بدتر از کور: آن کودکی بود از دوران ناسیونالیسم استعمار و بهمین دلیل نژادپرستانه در ماهیت خود. اعراب در فلسطین از ارزش و حقوقی یکسان برخوردار نبودند، آنها به میزان آرمانگرایان انسان بشمار نمیآمدند.

کارگران عرب – اعرابی که تعداد زیادی از آنان در گذشته با ابزاری دیگر (اغلب با کمک پلیس انگلیس) از زمینهایی که خود و خویشاوندانشان برای صدها سال یا بیشتر در آن کشت و کار کرده بودند اخراج شده بودند، با چماق آرمانگرایان از محل کارشان اخراج شدند.

در یک سخنرانی، ۴ آوریل ۱۹۶۹، منتشر شده در حارتض، ژنرال اسرائیلی موشه دایان و وزیر دفاع اعلام نمود: طی سالها «روستاهای یهودی در اماکنی ساخته شدند که در گذشته روستاهای متعلق به اعراب در آنها قرار داشتند. ما حتی نام این روستاها را به عربی نمیدانیم، و من شما را بخاطر این مسئله سرزنش نمیکنم، چرا که کتب جغرافی-ه مربوط به آنزمان دیگر وجود ندارند.

نه فقط کتب بلکه روستاهای اعراب نیز وجود ندارند. نهالا جایگزین ملول، گوات جایگزین جیتا، سارید جایگزین هانه ایفز و کفار یهوشوا جایگزین تل-شرنان شدند. در این کشور جای ساخته شده ای وجود ندارد که در گذشته دارای جمعیتی عربی نبوده باشد.»

دایان از اهمیت آنچه که میگفت با خبر بود. او در سال ۱۹۱۵ در اولین کیبوتز دیجانیای، متولد شد. جایی که دیجانیای وارد شد روستایی عربی، ام جونی، قرار داشت. موشه دایان نام کوچک خود را از یک عضو کیبوتز به عاریت گرفت که بدست اعراب آواره شده - ی اهل ام جونی به قتل رسیده بود.

این کیبوتز، نوعی از یک جامعه کشاورزی سازمان داده شده جمعی، تا مدتها نماد صهیونیسم و اسرائیل بود. کیبوتز بعنوان یک آزمایش اجتماعی اهمیت فراوانی برای اعتماد به نفس مهاجران یهودی و تصویر تبلیغاتی اسرائیل داشت. کیبوتز برای مدتی دراز بیانگر رویای آرمانگرایانه استعمارگران صهیونیستی در مورد خودشان و جامعه ای که در حال ساختن آن بودند بود.

صهیونیست «چپ» دان لئون در کتاب خود «کیبوتز بعنوان مثالی بر دیوانگیها در سوسیالیسم صهیونیسم»: مینویسد، «کیبوتز پاسخی بود به کوششهای اجتماعی مهاجران و بیابانهای ناسازگار که با کار یهودیان در انتظار تولد خود بودند. - بعنوان مثالی بر دیوانگیها در «سوسیالیسم صهیونیسم» میتوان متذکر شد که لئون از «ترکیبی میان مبارزه طبقاتی و استعمار» حمایت مینمود.

کیبوتزها با تمام آرمانگرایی خود در واقع جلودار پروژه استعماری بودند. آنها معمولاً در حاشیه مناطقی جای داده میشدند که صهیونیستها قصد تصرفشان را داشتند. «بیابانها» فقیر و زمینهای کشاورزی غیر مدرن کشت شده بودند و چراگاهها نامساعد بودند، چراگاههایی که کشاورزان عرب پس از بدست گیری کنترل زمینها توسط صندوق ملی یهودیان از آنها رانده شده بودند.

«ناسازگاران» گاهی میتوانستند پشه های مالاریا باشند که اما ابتدا قبل از هر چیز دهقانان رانده شده بودند. اعضای کیبوتزها مسلح بودند، و با سازماندهی جمعی و

همبستگی ایدئولوژیکیشان، دژهای موثری بودند بر علیه «بیابانهای ناسازگار». آنها در مقابل امپریالیسم و استعمارگران صهیونیست، در اساس دارای یک وظیفه بودند.

## نخستین جنگ آزادیبخش اعراب

حول و حوش سال ۱۹۲۰ در مصر، عراق و سوریه آشوب و تلاش برای قیام روی داد. در فلسطین خشم مردم خود را ابتدا متوجه اعلامیه بالفور و استعمارگران صهیونیست نمود. گروهبندی روشنفکران فلسطینی، یک جنبش آشکارتر فلسطینی، تاسیس شده در ۱۹۲۰ در حیفا، که در گذشته برای یک دولت بزرگتر عربی فعالیت نموده بودند، بسرعت تحت کنترل خانواده حسینی درآمد.

در کوه ها و روستاها گروههای مجزای دهقانان میجنگیدند و به کیبوتزها و ایستگاههای پلیس انگلیس حمله میکردند. ناامیدی در مقاومت فلسطین، در شورش خونین در هبرون ۱۹۲۹، هنگامیکه نه فقط صهیونیستها بلکه یهودیان فلسطینی نیز کشته شدند، قابل تشخیص است. ۱۹۳۲ هیتلر و نازیسم در آلمان بقدرت رسید. ۱۹۳۳، ۳۲۷ مهاجر، ۱۹۳۴، ۴۲۳۵۹ و ۱۹۳۵، ۱۹۳۵۶۱۸۵۴، یهودی به فلسطین آمدند. اول اکتبر ۱۹۳۳ برای اولین بار توسط مردم فلسطین اعتصابی عمومی بر علیه فرمان دولت دست نشانده و سیاست مهاجرت آن به اجرا گذاشته شد.

اما اعتصاب توسط زمیندار بزرگ و مفتی ال - حسینی رهبری میشد و بلافاصله با توافق با انگلیسیها پایان یافت. - در خلال نیمه اول دهه ۱۹۳۰ تعداد زیادی از احزاب فلسطینی، همگی تحت رهبری زمینداران بزرگ و مفتیها، تاسیس شدند. طایفه حسینی حزب خود، حزب عربی فلسطینی و طایفه نش نشیبی، حزب دفاع ملی را داشتند. شاخه فلسطینی و حزب ضد استعماری استقلال (که از جمله در مصر نیرومند بود) توسط یکی از طایفه ها، عبدل هادی، رهبری میشد.

نشانه دیگری از ناامیدی دهقانان فقیر فلسطینی سازمان مبارزاتی/ مذهبی ارتجاعی درویش عزالدین کاظم، تاسیس شده پس از شکست در اعتصاب، بود. سازمان در مورد جنگ الهی بر علیه مسیحیان و یهودیان موعظه میکرد و برای مدت کوتاهی جنگ چریکی خونینی را در مناطق کوههای مناطق مرکزی براه انداخت.

او در نوامبر ۱۹۳۵ در نزدیکی جنین کشته و مراسم دفن او به یک نمایش ملی مبدل شد. بهار سال بعد، هنگامیکه صهیونیستها و اعراب در جریان مجموعه ای از حملات در تل آویو و یافا کشته شدند، مفتی به اعلام یک اعتصاب عمومی دیگر ناگزیر شد.

اعتصاب شش ماهه، تا اکتبر ۱۹۳۶ به درازا کشید. کمیته های پشتیبانی در سوریه، لبنان، عراق، مصر و (فرا -) اردون سازماندهی شدند. شرایط بتدریج در جهت شروع یک شورش عمومی تکامل میافت. گروههای پارتیزان قطارها، پلها و لوله های نفت را منفجر و به وسایل نقلیه نظامی انگلیسیها و مهاجران صهیونیستی حمله میکردند. داوطلبان سوری، لبنانی و عراقی به آنان ملحق شدند. این اولین جنگ آزادیبخش فلسطینی بود و گفته میشود که تا سال ۱۹۳۹ به درازا کشید.

اعتصاب هنگامی پایان یافت که گران تمام شدن آن برای زمینداران بزرگ محسوس شد، اما جنگ پارتیزانی ادامه یافت. این جنبش پارتیزانی - ه خود جوش، در مجموع، دو سوم از خاک فلسطینیان، از جمله شهر قدیمی در بیت المقدس، کلیه بلندیهای مناطق مرکزی، تقریباً تمام الجلیل، هبرون، بئر شبع و غزه، را آزاد نموده بود. دستگاه اداری محلی و پلیس انگلیس از روستاها و شهرها رانده شده- و عملاً تمام طبقه زمیندار بزرگ به کشورهای همسایه گریخته بودند.

اما در پایان ۱۷ لشکر پیاده نظام -بعلاوه لژیون (فرا-) اردونی که تحت فرمان انگلیس بود، توسط انگلیس به میدان فرستاده و شورشیان به اسارت گرفته شده در محل بدار آویخته شدند، روستاها با منفجر نمودن تعداد زیادی از خانه های مسکونی بصورت جمعی مجازات و بمباران هوایی بر علیه خانه های چریکی بکار گرفته شدند.

شمار اعراب کشته شده حدود ۱۵۰۰۰ تن تخمین زده شده است. در پاییز ۱۹۳۸ انگلیسیها و لژیون عرب غلبه نموده و از شدت مقاومت کاسته شد. - بدین ترتیب حسینی و نش نشیبی و دیگر زمینداران بزرگ بازگشتند (و وقت خود را صرف یک درگیری خونین با یکدیگر نمودند)....

این شکستی بود فاجعه بار با تأثیراتی بسیار بد برای آینده. سرکوب انگلیس شدید شد. حدود ده سال بعد با فرا رسیدن زمان تقسیم فلسطین، فلسطین متلاشی -ه خلع سلاح شده حرفی برای گفتن نداشت.

در عوض، در این شرایط جدید کفه ترازو بسود صهیونیستها سنگین شد. انگلیسیها تا آنزمان به سازمانهای مخفی دفاعی یهودی اجازه ظهور داده، آنان را مسلح و بمنظور دفاع از تاسیسات مختلف اقتصادی بهره برداری نموده بودند. تشکیل هگانا، همانی که در سال ۱۹۴۸ ارتش اسرائیل شد، آغاز شده بود.

## تضاد انگلیس- صهیونیسم

با این حال انگلیس به اعطای امتیازاتی ناگزیر شد که در سال ۱۹۳۹ اختلافات با صهیونیستها را در سطح سیاسی تشدید نمود. جنگ جهانی دوم نزدیک میشد. در جنگ میان قدرتهای بزرگ جهان عرب از اهمیت استراتژیکی خاصی برخوردار- و به ترتیبی که صنعت نظامی و سیستم حمل و نقل توسعه یافته بود، بخصوص، نفت اعراب به امری تعیین کننده مبدل میشد.

انگلیسیها بمنظور آرام نمودن هر چه سریعتر منطقه ۱۷ لشگر را وارد میدان نموده بودند. با مبارزه آزادیبخش فلسطین تضادها در کلیه کشورهای عربی تشدید و انگلیسیها و رژیمهای تحت فرمان آنان از وقوع کودتا و انقلاب وحشت داشتند. در این مرحله اعطای امتیازاتی ضروری بود که به بی اثر نمودن ناسیونالیسم اعراب قادر باشد.

سال ۱۹۳۶ در مهاجرت یهودیان محدودیتهایی به اجرا گذاشته شده بودند. در آن سال به ۲۹۷۲۷ نفر یهودی اجازه ورود داده شده بود. ۱۹۳۷ فقط ۱۰۵۳۶. یک کمیسیون انگلیسی (Peel) با اشتباه اعلام نمودن اعلامیه بالفور پیشنهاد تقسیم فلسطین را ارائه نموده بود.

۱۹۳۶ «کتاب سفید» انگلیسی منتشر شد. در آن آغاز مذاکرات در مورد دولت آینده پس از پنج سال و گفتگوها در مورد استقلال پنج سال بعد از آن وعده داده شده بود. در خلال پنج سال اول تنها به ۷۵۰۰۰ یهودی اجازه مهاجرت داده میشد، پس از آن کارگران در تصمیم گیری در مورد ادامه مهاجرت شرکت میکردند. در برخی از مناطق فروش زمین متوقف و در بقیه نقاط بشدت محدود میشد. فلسطین نه یک کشور فلسطینی میشد و نه یک کشور یهودی. میهن ملی یهودیان بدست آمده تلقی شده بود.

یک نکته جالب این بود که مسئله استقلال در آینده با رضایت یهودی صورت میپذیرفت. فلسطینیان ضعیفتر و پراکنده تر از آن بودند که با اعتراض خود قادر به خشمگین نمودن صهیونیستها باشند. سرانجام تناقضات داخلی میان صهیونیستها بر سر ایجاد یک دولت یهودی و اهداف امپریالیسم انگلیس جهت بهره برداری از صهیونیسم برای منافعش سر باز کرد.

این تضادها و تهدید از جانب هیتلر انتقال دفتر مرکزی سازمان جهانی صهیونیسم را از لندن به نیویورک سبب شد. تحت رهبری دیوید بن گوریون، ۱۹۴۲، برنامه موسوم به بیلتمور به تصویب رسید. در این برنامه برای اولین بار و بصورتی رسمی هدف یک

دولت صهیونیستی اعلام شده بود - یا به ترتیب گفته شده، «یک کشور یهودی منسجم در جامعه جهانی».

رهبران صهیونیستها متحد بعدی خود را در آمریکا پیدا کردند. انگلیس جنگ جهانی دوم را بعنوان یک قدرت جهانی - ه در حال اضمحلال و سقوط ترک میکرد و صهیونیستها با آمریکا بعنوان حامی قادر به انجام چیزی میشدند که توسط صهیونیستهای «چپ» کور بعنوان «جنگ آزادیبخش ضد امپریالیستی» خود جلوه داده میشود.

## ۳- ظهور اسرائیل

آگنه هامرین، روزنامه نگار روزنامه اخبار روز، زمانی این جمله را نوشت، «بر بالای آسمان تولد اسرائیل درخششی از تقدس آرمیده است». او این تولد را تجربه کرد. وی به کسانی تعلق داشت که از شیوه نگرش خود به بشریت هنگامیکه انهدام یهودیان در تمام عرصه ها افشاء شد عمیقا بر خود لرزید.

او تلاش انگلیس را در جستجوی محدود نمودن مهاجرت بازمانده گان اردوگاههای مرگ به فلسطین با چشمان خود دیده بود. در جولای ۱۹۴۷، برای مثال، دولت انگلیس تا به آنجا پیش رفت که به سربازان دو ناوشکن خود اجازه داد که به کشتی اکسدوس با ۴۵۵۴ سرنشین حمله کنند، سه پناهنده در این حادثه کشته، حدود صد نفر زخمی و کشتی به مصر آورده شد.

در زمان ظهور اسرائیل، ۱۵ می ۱۹۴۸، بسیاری از شرایط پشت پرده سیاسی و ارتباط آنان با یکدیگر مطلع نبودند. این در تابستان ۱۹۶۷، پس از حمله اسرائیل به مصر، سوریه و اردون بود که نویسنده سرشناس ایزاک دویچر ظهور اسرائیل را به مثابه مردی دید که «از طبقه بالای ساختمانی در حال سوختن پرید. بسیاری از اعضای یک خانواده از قبل در آن کشته شده بودند. او موفق به نجات خود شد. اما در حال سقوط فرد دیگری را که در خارج از خانه ایستاده بود سهوا زخمی و دست و پای او را شکست». دویچر نتیجه گرفت که «اگر دو طرف منطقی رفتار نموده بودند با یکدیگر دشمن نمیشدند».

احساس هویت، گناه و شفقت - هر یک و در حقیقت به روشی کاملا قابل درک - واقعیت سیاسی را پنهان نموده است. دویچر نه استعمار صهیونیسم را میدید و نه نقش بزرگ امپریالیسم را - این آن مرد نبود که از ساختمان در حال سوختن پرید و فرد دیگری را زخمی کرد. زمانی که او، بشدت شوکه، به زمین اصابت کرد آقای «اس» و «آی» آنجا

ایستاده بودند و او را به خانه ای بردند که آقای «اس» با کمک آقای «آی» در حال بیرون راندن ساکنان آن بودند.

## آمریکا در خاور میانه

ظهور اسرائیل قبل از هر چیز با آمریکا بعنوان قدرت امپریالیستی مسلط و رهبر - و با رابطه برقرار شده در خلال جنگ جهانی دوم میان دولت آمریکا و سازمان جهانی صهیونیستی، در ارتباط بود.

گروههای نیرومند اقتصادی در آمریکا قبل از حمله ژاپن به پرل هاربر، دسامبر ۱۹۴۱ - با هدف گسترش نفوذ آمریکا و دسترسی آن به بازارها و کالاهای بخشهای مختلف جهان - برای شرکت آمریکا در جنگ تلاش مینمودند. پرل هاربر بهانه ای شد برای دولت روزولت جهت جلب حمایت مردم بمنظور شرکت در جنگ.

۱۹۴۵ آمریکا بر خلاف تقریباً کلیه کشورهای شرکت کننده در جنگ با یک دستگاه تولیدی سالم و اقتصادی پر رونق - چنان پر رونق که ایجاد بحران را قادر بود - در جنگ شرکت نمود. برای نجات سرمایه داری در اروپای غربی و بازگرداندن و گسترش بازار برای سرمایه آمریکا از امکانات از جمله، از طریق به اصطلاح طرح مارشال، بهره برداری میشد.

و در سراسر جهان آمریکا از ضعف اقتصادی قدرتهای استعمارگر - انگلیس که برای مثال شدیداً به آمریکا مقروض بود - برای باز نمودن و نفوذ در بازارهایی که آنها تا آنزمان در ذخیره خود نگاهداشته بودند بهره برداری نمود.

انحصارات بزرگ نفتی بدنبال خاورمیانه بودند. انگلیس تا آنزمان دو سوم تولید نفت آنرا تحت کنترل خود داشت. در ضمن آنجا منطقه ای بود با ظرفیت مهم بازاری برای تولیدات صنعتی آمریکا - و در آخر منطقه ای بسیار مهم برای مبارزه جهت اعمال تسلط بر سراسر جهان.

انگلیسیها، فلسطین، مصر، عراق، عدن، بحرین، لیبی، ایران، کویت و (فرا-) اردون را تحت کنترل خود داشتند، پایگاههای آنها در فلسطین و مصر مهمترین بودند. من در گذشته، در اولین بخش، رویای پرزیدنت ترومن را در مورد «یک سیستم صنعتی بزرگ» - «تحت رهبری یهودی» در خاور میانه نقل کردم. او البته بدنبال «سیستمی» تحت کنترل آمریکا بود.

در همان اوایل سال ۱۹۲۲ شرکت‌های نفتی آمریکایی بیش از یک چهارم از سهام شرکت عراق پترولیوم/تحت سلطه انگلیس را به تملک خود در آورده و در دهه ۳۰ شرکت‌های آمریکایی در اکتشاف نفت در بحرین و کویت نیز مشارکت نموده بودند. - اما با برخورد زمین شناسان آمریکایی، ۱۹۳۵، به منابع نفتی عربستان سعودی اساس رویای آن سیستم بزرگ بنیان نهاده شد.

در عربستان سعودی نیز، به دلیل عداوتش با انگلیس - که اعضای خانواده رقیب را در عراق و (فرا) - اردون بر تخت سلطنت نشانده بودند، برای آمریکا جای راحتی تهیه دیده شده بود. پرزیدنت روزولت در سال ۱۹۳۴ دفاع از عربستان سعودی را «برای ایالات متحده آمریکا حیاتی» اعلام و حمایت مالی از رژیم عربستان را آغاز نمود.

در راه بازگشت از کنفرانس یالتا، ۱۹۴۵، روزولت پادشاه بن سعود را در یک کشتی آمریکایی در دریای سرخ ملاقات و در مورد، از جمله، یک لوله نفتی بزرگ از خلیج فارس تا دریای مدیترانه و یک پایگاه هوایی در طهران/سعودی قراردادی امضاء کرد.

همزمان کشمکشها میان صهیونیستها و انگلیس تشدید شدند. در طول جنگ جهانی گروه‌های ترور صهیونیستی که مناخیم بگین و اسحاق شمیر عضو آنها بودند - حمله به تاسیسات انگلیس را آغاز نمودند. حمله ای که بیش از همه در مورد آن نوشته شده، ۲۲ جولای ۱۹۴۶، بر علیه هتل پادشاه داود در اورشلیم انجام شد که دولت انگلیس دفتر مرکزی خود را در آنجا داشت.

همکاری میان گروه‌های ترور ارگون و اتسل/لحی از یکطرف و سازمان رسما نظامی - صهیونیستی هگانا از طرف دیگر تشدید شد. بر علیه این ترور بود که قانون وضعیت اضطراری، با اخراج، منفجر نمودن خانه ها، بازداشت‌های اداری بدون دادگاه، غیرو و غیرو، که اسراییل پس از آن بر علیه فلسطینیها اعمال میکند، توسط انگلیسیها به اجرا گذارده شد. در آنزمان صهیونیستها آنرا بعنوان «قوانین نازی» تشریح نمودند.

انگلیسیها در جهت وفادار ماندن به وعده های داده شده در «کتاب سفید» در مورد خرید زمین و مهاجرت تا حد توان تلاش نمودند. سازمان جهانی صهیونیستها عجله داشت. تا آنزمان تنها ۸،۸ درصد از زمینهای کشت نشده در فلسطین، کمتر از شش درصد از تمام سطح کشور، ۱۹۴۷، در اختیار صهیونیستها قرار داده شده بود.

ظهور یک دولت یهودی قادر به حل مسئله ارضی بود - و همزمان درها را به روی حدود ۱۰۰۰۰۰۰ یهودی بازمانده از اردوگاه مرگ باز مینمود که در غیر اینصورت (از دیدگاه صهیونیستها) در خطر مورد قبول واقع شدن - و همرنگ شدن با دیگر کشورها قرار داشتند.



– در رابطه با پایان جنگ ۱۹۴۵ آنها موفق به متوقف نمودن قانون پرزیدنت روزولت، مهاجرت بخش بزرگی از این بازماندگان به آمریکا، شده بودند. در عوض روزولت از مطالبه سازمان صهیونیستی، ارسال ۱۰۰۰۰۰ نفر به فلسطین، حمایت نمود. شرایط برای انگلیس جهت کنترل وضعیت، به دلیل داشتن مشکلات بسیار در مستعمرات خود، دشوارتر شد.

## تقسیم فلسطین

آمریکا، بعنوان مهمترین نیروی محرک در سازمان ملل متحد، در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، به نفع تقسیم فلسطین رای داد. صهیونیستها، استعمارگران، ۵۶ درصد از منطقه را در اختیار خود میگرفتند، فلسطینیها ۴۳ درصد از کشور خودشان را نگاه میداشتند. اورشلیم و منطقه ای حول آن بیک حوزه بین المللی - تحت کنترل سازمان ملل مبدل میشد. این تصمیم نفرت انگیز/ قانونی که به باوری دو سوم آرا را مطالبه مینمود از قبل، تحت فشار آمریکا که لیبریا، فیلیپین و هائیتی را ناگزیر به دادن رای مثبت نموده بود، گرفته شده بود.

نویسنده گانی مانند آگنه هارمین و ایزاک دویچر تنها افراد آگاه از روابط سیاسی پشت پرده نبودند، اتحاد جماهیر شوروی نیز، که از همان دوران نئین از ماهیت ارتجاعی صهیونیسم با اطلاع بود، به اعلامیه سازمان ملل رای مثبت داد.

آنها آثرا از جمله بدلیل فقدان یک نیروی مترقی فلسطینی و یا عربی قابل حمایت ارزیابی نمودند، اما بیش از هر چیز به دلیل اینکه انگلیس در منطقه هنوز بعنوان یک قدرت بزرگ امپریالیستی برتر شناخته میشد. – بدین ترتیب اتحاد جماهیر شوروی به محکم نمودن جای پای آمریکا در خاور میانه یاری رساند.

در حالیکه «افکار عمومی جهان» در غرب پایکوبی مینمود – و نگران وضعیت دولت کوچک یهودی- قابل درک است- در جهان عرب ناسازگار و دشمن بود، فلسطینیان پراکنده، در کل بدون سلاح، و بجز زمینداران بزرگ ارتجاعی، رهبری نداشتند. از کشورهای همسایه تقریباً تنها سوریه و لبنان مستقل بودند. عراق، (فرا-) ارودن و مصر همگی توسط دولتهای تحت کنترل انگلیس اداره میشدند.

سلاح و شماری از داوطلبان، قبل از هر چیز برای کمک، به سوریه آمدند. چند روزی پس از تصمیم سازمان ملل حملات پراکنده ای آغاز شد. اما در مقابل آنها جامعه استعماری – صهیونیستی سازمان داده شده ای ایستاده بود که از همان ابتدا ارتشی تقریباً ۶۰۰۰۰ نفری را در اختیار خود داشت.

و صهیونیستها با برنامه عمل نمودند. آنها، تا قبل از ۱۵ می، روز استقلال در نظر گرفته شده، برای تسخیر بیشترین مقدار ممکن از مناطق و در حد توان اخراج بیشترین رقم ممکن از اعراب به آنجا رفته بودند.

در آغاز سال ۱۹۴۸ «طرح دالت»، به رهبری «حزب کارگر» ایگال آلون، با هدف تخلیه الجلیل به اجرا گذارده شد. یکی از کمکهای باند ارگون قتلعام در روستای دیر یاسین، در نزدیکی اورشلیم بود که طی آن ۲۵۴ تن از جمعیت آن میان ۹-۱۰ آوریل کشته شدند - قتل عامی که بعدها در تبلیغات صهیونیستی جهت اخراج مردم از دیگر مناطق مورد بهره برداری قرار گرفت.

بدیهی است که مسئله چنان ساده نبود که صهیونیستها مورد تهدید نبودند و اگر در موضع ضعف قرار داشتند در معرض قتل عامهای وحشتناک قرار نمیگرفتند. در یک مفهوم بنیادی، بعنوان استعمارگر و بعنوان طرحی مستعمراتی، صهیونیستها و اسرائیل، دقیقاً مانند استعمارگران و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی، همواره در معرض خطر قرار دارند.

اما «اگر» نمیتوانست وجود داشته باشد - چرا که مانند همیشه در تاریخ استعمار دقیقاً شرط لازم برای نفوذ استعمارگران این بوده است که مردم محلی (از نظر تاریخی موقتی) در تنگنای - اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، سازمانی و غیره - کامل قرار داشته اند.

در برابر عملکرد اسرائیل جمعیت عظیمی در سراسر جهان خشم خود را ابراز نمودند. رژیمهای عربی را به ارسال واحدهای نظامی به فلسطین ناگزیر کردند. اما در روابط استعماری امپریالیستی این امر در مجموع، جهت آرام نمودن خشم توده ها، ظاهر سازی بود. سربازانی که به اسرائیل فرستاده شدند بشدت تعلیم ندیده، غیر مجهز و از نظر اجتماعی عقب مانده بودند - در حالیکه در اساس منافع انگلیس و نه اعراب در پشت آن قرار گرفته بود.

تنها ارتش «مدرن» لژیون عربی (فرا) - اردون بود که تحت رهبری غلوب پاشا/انگلیسی قرار داشت. او بر اساس دستور العملی، توافقنامه میان صهیونیستها و امیر دست نشانده انگلیسی، یک متر به داخل آن مناطقی که بر اساس اعلامیه سازمان ملل متحد در اختیار دولت اسرائیل قرار میگرفت نفوذ نمینمود. پس از اعمال فشار از جانب آمریکا به دولت انگلیس او حتی بخش مهمی را تخلیه نمود، بخش جنوبی فلسطین آنجایی که ایلات قرار دارد، که در واقع باید در اختیار اعراب قرار میگرفت. - آنچه که از مقاومت فلسطین و اعراب وجود داشت درماندگی به هدر داده شده بود در روابط امپریالیستی و عقب مانده.

## دولت نژاد پرست

افکار عمومی در جهان غرب – بدلیل دیدن یهودیان و نه صهیونیستها و بدلیل عدم اطلاع از اوضاع و احوال، آکنده از درد و رنج بود. آنها اگر آنچه را که نخست وزیر اسرائیل داوید بن گوریون، در ۲۱ می ۱۹۴۸، کمتر از یک هفته پس اعلام موجودیت کشور، در دفترچه خاطرات خود نوشته بود خوانده بودند به چشمان خود باور نمیکردند:

«پاشنه آشیل ائتلاف اعراب، لبنان و برتری مسلمانان در آنجا ساختگی و براهتی قابل سرنگونی است. در آنجا باید یک دولت مسیحی، با رودخانه لیتانی بعنوان مرز جنوبی، بر سر کار آورده شود. ما باید با آن دولت ائتلافی تشکیل بدهیم. پس از آن، هنگامیکه ما لژیون عرب را به عقب رانده و سوریه را بمباران نموده ایم و قادر به نابودی فرا اردون شده ایم، آنزمان سوریه سقوط خواهد نمود. و ما پورت سعید را، اگر مصر در آنزمان هنوز شهادت جنگیدن با ما را داشت، بمباران میکنیم، بدین ترتیب جنگ را تمام کرده و در نتیجه از مصر، آشوریه و کلدانی بخاطر اجدادمان انتقام گرفته ایم.»

برای داوید بن گوریان و بقیه رهبران صهیونیست برتری یک امر بدیهی بود. – و مایکل بار – زوهار/اسرائیلی، که نقل قول را در زندگینامه بن گوریان «پیغمبر مسلح» ارائه میدهد، تفسیر میکند:

«مسئله روشن شد اگر چه تاریخ دولت یهود بسختی فرصت آغاز را پیدا کرده بود. در چشمان بن گوریان نه خطوط مرزی کشیده شده توسط سازمان ملل متحد، و نه آنهایی که در سال ۱۹۴۸ از طرق نظامی ایجاد شده بودند، هیچیک، مرزهای نهایی دولت محسوب نمیشدند. یک آغاز پایه ریزی شده بود، فقط همین.»

آغاز – ۷۰ درصد از مساحت فلسطین بود. این برابر بود با آواره نمودن ۸۹۰۰۰۰۰ نفر از فلسطینیان به بیچارگی ابدی در اردوگاههای پناهنده گان. اینک هر آنچه که از ساخت و ساز ملموس اجتماعی در ۷۰ درصد از فلسطین وجود داشت اشغالگران اموال خود محسوب مینمودند – کلیه خانه های مسکونی، مغازه ها و کارگاه ها، تمام ابزارهای رها شده، ماشینها، انبارها، چرخهای دستی، حیوانات بارکش، کلیه ساختمانها، خیابانها، تاسیسات بندری، تاسیسات برقی، شبکه های آب، کلیه بازارها، پارکها، جویبارها، کلیه پلها، خطوط راه آهن، همه کوهها، بیابانها، همه چراگاه ها، کلیه سواحل، غیرو و غیرو.

برای مثال در عملیاتی نازی/مانند در شهر رمله نیروهای نظامی اسرائیل، تحت رهبری موشه دایان، تمام ساکنان را نیمه شب به خیابانها آوردند و سپس توسط کامیونها و

اتوبوسها به منطقه تحت کنترل اردون منتقل نمودند. کهنه سرباز «حزب کار» دیوید هاکوهن در خاطرات خود نوشت: «فقط در زادگاه من، حیفا، ۵۰۰۰۰ خانه تخلیه شد. و بر روی زمینهای دهقانان رانده شده در همه جا «تعاونیها و کیبوتزهای» سوسیالیستی ساخته شدند؟

- حزب «سوسیالیستی چپ» ماپام، که در گذشته به نفع یک کشور دو ملیتی یهودی/عربی سخن گفته بود در خلال چهار سال پس از اخراج، کیبوتزهای بارم، بارکای، بیت کامه، کامایا، دویر، عین دور، گاش، گاتون، گزیت، گیوت اوز، هارل، لهاوت هاویوا، ماگن، مجدو، ناسهون، نکشهونم، نیریم، نیر اسحاق، راموت منشه، روادیم، ریشافیم، سار، ساسا، شومرات، یاسور و زیکیم... را ثبت نمود.

آغاز - الحاق بازمانده گان اردوگاههای مرگ بود، و اینکه این تا چه میزان یک واکنش انساندوستانه مهم، یا اینکه برای قانونی جلوه دادن کلنی صهیونیستی بعنوان دولت یهودی تا چه میزان به آنجا آورده شده در ازای پول بودند، میتوان بشدت مورد بحث و گفتگو قرار داد.

اما آنها همچنین کارزارهایی بودند برای جلب یهودیان جهان عرب عمدتاً، برای مثال، جهت ایجاد طبقه کارگر. از زمانهای بسیار دور صدها هزار یهودی در یمن، عراق و مراکش زندگی کرده بودند. در اکثر موارد شرایط زندگی آنان نه بدتر و نه بهتر از بقیه مردم بود اگر چه پس از آغاز استعمار صهیونیستی در فلسطین، اینجا و آنجا حتک حرمتهایی روی داده بود.

کوتاه مدتی پس از آن یهودیان یمنی در یک پل هوایی گسترده، پس از یک کارزار مذهبی/سیاسی در مورد ظهور قریب الوقوع مسیح، به اسرائیل منتقل شدند. ۱۹۵۰، ۱۳۰۰۰۰ یهودی عراقی، بدون نشانی از علاقه به درخواست صهیونیستها، و پس از آماده نمودن شرایط با منفجر نمودن یک کنیسه و دیگر ساختمانهای یهودی در عراق توسط جاسوسان اسرائیلی و بدنبال آن ایجاد فضایی ظاهری در مورد یک کارزار ضد یهودی عراقی، به اسرائیل آورده شدند (بر اساس افشای واقعه توسط نماینده مجلس اسرائیل یوری اونری).

و پیش از دستیابی مراکش به استقلال، جاسوسان اسرائیلی جهت ایجاد وحشت در مورد امکان مبدل گشتن رهایی به آزار و اذیت یهودیان و غیرو کارزاری برای انداختن در ۱۵ می ۱۹۴۸ - ۱ جولای ۱۹۵۶، ۷۹۷۰۰۰ یهودی، بسیاری از آنان متعلق به جهان عرب، به اسرائیل آمدند. صهیونیستها در پاسخ به قطعنامه های سازمان ملل

متحد که اسرائیل را بارها و بارها به دادن اجازه به بازگشت فلسطینیان ترغیب نموده است گفته اند: پناهنده گان با یهودیان عرب جبران شده اند.

آغاز - «روش تلافی جویانه ای» بود که در پاسخ به اقدامات مجزا- ی بتدریج سازماندهی شده - ی مقاومت فلسطینیها به اجرا گذاشته شد. به ابتکار موشه دایان «واحد ۱۰۱» شکل گرفت که تحت فرمان آریل شارون قتل عام در قبیله ۱۴-۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ (۶۹ کشته)، نحالین ۲۸-۲۹ مارس ۱۹۵۴ (۱۴ کشته)، غزه ۲۸ فوریه ۱۹۵۵ (۳۸ کشته)، خان یاسین ۳۱ اوت ۱۹۵۵ (۴۶ کشته)، ال-بعطیها ۱۱-۱۲ دسامبر ۱۹۵۵ (۵۰ کشته)، قلیلیه ۱۰ اکتبر ۱۹۵۶ (۴۸ کشته) و کفر قاسم ۱۹۵۶ (۴۷ کشته) را انجام داد.

و آغاز بخصوص وضع قوانین و ایجاد دمکراسی بود، آنچه که به اسرائیل، مدت زمانیست، نام «تنها دمکراسی خاورمیانه» را ارائه نموده است. صهیونیستها اساسا توجه بسیاری را مبدول قوانین و اشکال دمکراتیک نموده اند.

قوانین معافیت متعلق به ۱۹۴۵ - که استعمارگران آنزمان آنرا «قوانین نازی» میخواندند - توسط اسرائیل، ۱۹۴۸، تصویب شد. در همانسال احکام در مورد کشت زمینهای بایر، زمینهای رها شده و قانون در مورد اداره «اموال غایبین» به اجرا گذاشته شدند، که به موجب آن، آنها در اشکال قانونی طراحی شده زمینهای رها شده را به تصرف خود درآوردند. از طریق وضع قانون، ۱۹۴۹، «مناطق امنیتی» وسیعی ایجاد شدند که اخراج بخش بزرگی از فلسطینیان باقیمانده را از روستاها و زمینهایشان امکانپذیر میساخت.

۱۹۵۰ قانون تعیین کننده در مورد بازگشت که اولین نکته آن میگوید: «هر یهودی حق مهاجرت به کشور را دارد» به تصویب رسید. بعبارت دیگر بر خلاف فلسطینیان هر یهودی در جهان میتواند به اسرائیل آمده و به شهروندی آنجا درآید.

- از طرف دیگر اینکه چه کسی یهودی است بصورتی پیوسته در اسرائیل مورد بحث و گفتگوست اما تا بحال همواره توسط درخواست آیین - مذهبی ارتدوکس اینگونه تعیین شده است، یک یهودی کسیست که از یک مادر یهودی زاده شده و یا تغییر مذهب داده.

بر اساس اظهارات نماینده منتقد پارلمان شولمت الونی: «اسرائیل یکی از نادر کشورهاییست که در آنجا هویت قانونی مردم نه منحصرأ توسط تابعیت بلکه توسط ریشه قومی، بیولوژیکی نیز تعیین میگردد.»

او همچنین خاطر نشان نموده است که «بمنظور [حفظ پاکی و اتحاد مردم] در وزارت داخلی و وزارت مذهب جهت کشف اینکه «چه کسی یهود است» و چه کسی خون بیگانه در رگهایش جریان دارد» سیستم کنترلی گسترده ای ایجاد شده است.

اما مسلماً وجود داشتند قوانینی که صهیونیستها و دیگران را جلب خود نمود و به باورشان از اهمیت کمتری برخوردار بودند. برای مثال قانون اساسی برای دولت جدید - و در نتیجه، از جمله، هیچ حمایتی برای آزادی بیان، ایجاد نشد.

شولمت الونی در روزنامه چشم انداز جدید ژانویه - فوریه ۱۹۳۸ در مقاله ای تحت عنوان «قوانین استعماری در خدمت دولت اسرائیل» مینویسد: «از کلیه مواردی که در اعلامیه استقلال و در برنامه دولت پیشنهاد و وعده داده شده بودند تنها دو مورد به اجرا گذاشته شدند:

آ. حق داشتن انتخابات عادلانه عمومی، بدون مخارج برای شرکت کننده.

ب- تامین نیازهای مذهبی یهودیان، از جمله موسسات مذهبی و کلیه سازمانها و کارکنان در آیین یهودیت.

کلیه بندهای مربوط به حقوق برابر و منع تبعیض نژادی به دلایل مذهبی، هویت نژادی، ملیت، جنسیت، تعلقات سیاسی، غیرو و غیرو، هنوز در قوانین دولت اسرائیل گنجانده نشده اند، و اسرائیل اعلامیه بین المللی در مورد حقوق شهروندی انسانها را امضاء نکرده است.

اگر به این مسئله اینکه شهروندان عرب اسرائیل حق سازماندهی احزاب مستقل خود را ندارند اضافه کنیم مورد «آ»، تذکر داده شده توسط شولمت الونی، نیز به اجرا گذاشته نشده است. - و این «اعراب اسرائیلی» بمنظور اثبات هویتشان، به کارفرما، صاحبخانه، پلیس، ارتش و غیرو، بعنوان عرب و نه یهودی با خود کارت شناسایی حمل میکنند.

آنها در مواردی مانند حق اولاد، بیمه های درمانی، دسترسی به مسکن و تعلیم و تربیت دارای حقوقی برابر با یک شهروند یهودی نیستند، آنها را بخاطر مقالات روزنامه ها، اشعاری که نوشته اند، غیرو و غیرو زندانی میکنند. و در سال ۱۹۶۷، ۹۰ درصد از زمینی که این شهروندان اسرائیلی در سال ۱۹۴۸ در تصاحب خود داشتند مصادره شدند - با احتساب آن روستاهایی که جمعیت آن در سال ۱۹۴۸ اخراج شدند ۱۹ سال بعد ۳۸۵ روستای عربی از نقشه فلسطین ناپدید شده بودند.

این آغاز بود. تلالو مقدس حول تولد اسرائیل، تلالو یک امید واهی، ایجاد شده حول قربانیان نازیسم بود. نادانی مفروض در مورد صهیونیسم - و یک موضع دراز مدت استعماری/ نژادپرستی به اعراب.

فاصله زمانی تا آغاز به اصطلاح جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اولین ۱۹ سالی که طی آن دولت نژاد پرست تاسیس و فلسطینیان آواره شده در اردوگاهها در شرایطی اسفبار زندگی میکردند، هنوز میتواند توسط سردبیران - ۵ از جهات دیگر روشن بین مجلات، بعنوان زمانی در نظر گرفته شود که اسرائیل توسط «اولین دوره ده ساله آرمانها» مشخص شد.

موردی که بتوان آنرا دمکراسی نام نهاد، البته، در دولتی استعمارگر - در اسرائیلی به کوچکی آفریقای جنوبی، قابل تصور نیست. در چنین دولتی همه چیز به نحوی توسط تضادهای استعماری با مردم بومی آن مشخص میشود. نژاد پرستی در آفریقای جنوبی، تا اطلاع ثانوی، تنها چند قدم روشنتر است - به دلیل اینکه اکثریت مردم بومی آنجا همچنان در کشور خود زندگی میکنند.

## آمریکا و اسرائیل

- از سویی دیگر «هیچ سیستم بزرگ صنعتی»، به ترتیبی که رئیس جمهور آمریکا ترومن آرزو نموده بود، تحت رهبری یهودی، بوجود نیامد. او تضاد را ناچیز انگاشته بود. - در عوض اسرائیل به «سگ نگهبان» امپریالیسم، و بخصوص امپریالیسم آمریکا، مبدل شد.

در آغاز ۱۹۴۹، به محض محرز شدن پیروزی اسرائیل، بانک واردات- صادرات آمریکایی وامی بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار به دولت جدید ارائه نمود و وزارت دفاع آمریکا، لوئیس جانسون، اعلام کرد که «اسرائیل از نظر استراتژیکی اهمیت دارد و ما باید به آنها کمک کنیم».

با اینحال تا سال ۱۹۶۷ هدف دولت آمریکا عدم علنی نمودن حمایت خود بود - بخشا بدلیل روشن نبودن ظرفیت اسرائیل بعنوان «سگ نگهبان»، بخشا بدلیل وارد آمدن صدمه به روابط و تجارت کشور بخاطر حمایت بیش از حد روشن اش از اسرائیل - بدون «سیستم صنعتی» نیز منافع آمریکا در جهان عرب در سطح بسیار وسیعی گسترش یافته بود.

۱۹۵۹ شرکتهای نفتی آمریکا قرارداد ۶۴ درصد از ذخایر شناخته شده نفتی در خاورمیانه را (در آن زمان تصور میشد که شامل دو سوم تمام ذخایر جهان عرب باشد) در

اختیار خود داشتند. در اکتبر ۱۹۶۸ توسط نشریه «پررسی کسب و کار کنونی» منافع حاصل از تولید و فروش نفت خاورمیانه به آمریکا بیش از ۲۲ درصد از منافع وارد شده به کشور توسط صنعت آمریکایی اعلام شد. علاوه بر این، باید اهمیت جغرافیایی-استراتژیک خاورمیانه و ظرفیت در حال رشد آنرا بعنوان بازار برای تولیدات صنعتی، فراموش نکرد.

در دهه ۱۹۵۰، بهمین دلیل، سیاست - خاور میانه آمریکا قبل از هر چیز توسط تلاشها جهت قطع انحصار باقیمانده انگلیسی و بدست گیری ابتکار عمل برای متحد نمودن رژیمهای ارتجاعی مختلف با خود، از نظر سیاسی و نظامی، توصیف شده است.

۱۹۵۲ سیا در کودتای دولتی سازمان داده شده بر علیه رژیم پادشاهی/ تحت حمایت انگلیس در مصر شرکت داشت، ۱۹۵۳ سیا رژیم مترقی محمد مصدق در ایران را سرنگون نمود، و پس از آن جهت بازسای کمپانی نفتی امپریالیستی، در گذشته تحت کنترل کامل منافع انگلیسی، با توسل به زور ۴۰ درصد از سهام را به تصاحب خود در آورد.

۱۹۵۵ توافقنامه موسوم به توافقنامه بغداد، تهیه شده با عراق، ایران، ترکیه، پاکستان و انگلیس بعنوان عضو، تلاشی بود برای ایجاد شبکه ای شبیه به ناتو در غرب آسیا. تز آیزنهاور، ۱۹۵۷، نوع دیگری بود، آمریکا با این تز رژیمهای عراق، لبنان، لیبی، یمن، عربستان سعودی و اسرائیل را در توافقنامه هایی با خود همراه میکرد، توافقنامه هایی که نیروهای نظامی آمریکا را در صورت مورد تهدید قرار گرفتن هر یک از آنها توسط «کمونیسم بین الملل» به دخالت مجاز مینمود.

از سویی دیگر هنگامیکه اسرائیل ۱۹۵۱ به عقد قرارداد دفاعی جداگانه ای با آمریکا تمایل نشان داد- مانند ۱۹۵۵ با ارائه پیشنهاد از جانب اسرائیل به آمریکا برای ایجاد پایگاهی در خاک اسرائیل، و ۱۹۵۷ که اسرائیل به همکاری با ناتو تمایل داشت، پاسخ منفی دریافت نمود.

به اسرائیل، قبل از هر چیز با کمک دلارهای آمریکایی، اجازه رشد داده شد. به گفته وزیر دارایی، بنحاس سابیر، ۱۹۶۷، کلنی کوچک میان سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۶، با فقط حدود ۲ میلیون نفر جمعیت ۱۹۶۰، هفت میلیارد دلار از خارج دریافت کرد.

بعنوان مقایسه میتوان متذکر شد که کمکهای موسوم به مارشال به دولتهای جنگزده اروپا، ۱۹۴۹-۵۴، شامل سیزده میلیارد دلار بود. پنج میلیارد از آن ۷ میلیارد از آمریکا، بیش از دو میلیارد بشکل وام و کمک از آمریکاییها، صندوق دولت و باقیمانده



از سازمانهای صهیونیستی، سرمایه گذاران خصوصی و از طریق فروش اوراق قرضه دولتی آمد.

کلیه کمکهای ارائه شده آمریکا به اسرائیل از مالیات معاف اند. - در این رقم ۷ میلیاردی، یکی از غرامتهای - میانجیگری شده توسط آمریکا - آلمان غربی به اسرائیل، ۷۷۵ میلیون دلار (که پرداخت آن در حالی آغاز شد که آلمان غربی همزمان کمک مارشال دریافت مینمود) و یک وام ۵۰۰ میلیونی/آلمان غربی، دومی نیز به ابتکار آمریکا، وجود داشت.

در مورد بازسازی نظامی اسرائیل، آمریکا برای شروع به ترغیب متحدان خود در ناتو، بخصوص فرانسه، انگلیس و آلمان غربی بفروش تسلیحات به اسرائیل تصمیم گرفت. فرانسه از میانه دهه ۵۰ بزرگترین تحویل دهنده سلاح به اسرائیل است. در سال ۱۹۶۰ آلمان غربی تحویل سلاح - آمریکایی - را آغاز نمود.

ابتدا پس از آغاز دهه ۶۰ بود که آمریکا طرحهای خود را برای پیمان نامه های نظامی با دولت های عربی کنار گذاشت و سرمایه گذاری بر روی اسرائیل را با جدیت تمام آغاز نمود. تحویل تانکهای پاتون ام-۴۸ و بمب افکنهای اسکای هاوک آ-۴ قبل از حمله اسرائیل به مصر، سوریه اردون در ژوئن ۱۹۶۷ افزایش یافتند.

## ۴. مبارزه برای فلسطین

در حال حاضر محور آمریکا/اسرائیل یک واقعیت آشکار است. این دو دولت در قراردادی در مورد همکاری استراتژیک با یکدیگر هم داستاند. آمریکا به هیچ کشور دیگری به اندازه اسرائیل کمک مالی و نظامی ارائه نمیدهد. نوام چامسکی در کتاب «مثلت سرنوشت ساز» ارقام رسمی را حیرت انگیز میخواند.

- بر اساس آنها، برای مثال میان سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۲، اسرائیل ۴۸ درصد از تمام کمکهای نظامی ممکن و ۳۵ درصد از تمام کمکهای اقتصادی ممکن آمریکا را دریافت نمود! - وابستگی اسرائیل به آمریکا تا میزانیست، که در شرایط بحرانی، پیشنهاد جایگزین نمودن دلار با ارز کشور را ارائه نموده است..

سخن بر سر وضعیت استراتژیک اسرائیل و اهمیت آنست و اینکه اسرائیل و امپریالیسم آمریکا در اساس دارای دشمنان مشترکی هستند. بعنوان دولتی استعمارگر اسرائیل با کلیه جنبشهای مترقی و رژیمها، کلیه جنبشهای آزادیخواه پیشرو - کلیه آرمانهای ضد

امپریالیستی- در تضاد اساسی قرار دارد، چرا که آنها از ماهیتی ضد امپریالیستی و همزمان ضد استعماری برخوردارند.

در نتیجه منافع امپریالیستی آمریکا و اسرائیل بعنوان دولت، مورد تهدید نیروهای مشترکی قرار دارند، و اتحاد میان آنان بر این اساس بنیان نهاده شده است، اگر چه هر دو برای مثال از شش میلیون یهودی آمریکایی، که در پیوند سیاست خود با آنان همواره در تلاشند، نیز بهره داری مینمایند. این یهودیان، و تصور اینکه شدیداً به حمایت از اسرائیل قادرند، بمنظور قانونی نمودن شیوه عمل صهیونیستی و امپریالیستی مورد استفاده قرار میگیرند.

## دلال آمریکا

از همان لحظه اول این اشتراک بنیانی - در یک مفهوم گسترده - آشکار بود. از آغاز دهه ۱۹۵۰ اسرائیل بمنظور انجام وظیفه در نقاط مختلف جهان بعنوان دلال یا نماینده آمریکا، بخاطر منافع خودش یا منافع آمریکا، کمکهای مالی آمریکایی دریافت نمود.

اسرائیل برای تحکیم مناطق مرزیش در مقابل چین به برمه - با کیبوتزها بعنوان مدل برای شهرک نشینان شبه نظامی - کمک کرد. سربازان نیپالی، برمه ای، اتیوپیایی، اوگاندایی، کنگویی، و غیرو و غیرو در اسرائیل تعلیم داده میشدند، از جمله دیکتاتورهای آینده ایدی امین و موبوتو.

در آنزمان «هیچکس» از این موارد با خبر نبود. و «هیچکس» تصور هم نمیکرد، که هئیت اسرائیلی همزمان با محکوم نمودن نژادپرستی در سازمان ملل متحد با آفریقای جنوبی از تقریباً سال ۱۹۵۵ همکاری خود را آغاز نموده باشد، آفریقای جنوبی در مبادله با تکنولوژی اوران تحویل میداد.

در دوران «اولین دهه های آرمان» امکان بروز هر گونه رویدادی، بدون دیده شدن آن بروشنی، وجود داشت. عمدتاً به دلیل اینکه «جهان» از اسرائیل چنین انتظاری نداشت. در حال حاضر توسعه امور به قابل رویت نمودن دستکم بخشی از مسائل منجر گشته است.

۱۹۷۶ ناگهان نازیست سابق، نخست وزیر آفریقای جنوبی، وستر، در اسرائیل با نخست وزیر «دولت یهودی» و «حزب کار» دست داد. و در خلال ده سال اخیر خواندن مواردی از قبیل تحویل سلاح اسرائیلی به دیکتاتور/سوموزا در نیکاراگونه یا دیکتاتور/پینوشه در شیلی و تعلیمات ضد پارتیزانی و تحویل سلاح به اغلب رژیمهای نظامی آمریکای جنوبی در روزنامه های معمولی سرمایه داری امکانپذیر گشته است.

در حال حاضر هر از گاهی روی میدهد که رهبران برجسته اسرائیلی در مورد این فعالیت‌های بین‌المللی بصورتی آشکار صحبت میکنند، مانند هنگامیکه یاکو مریدور در دولت قدیمی مناخیم بگین اعلام نمود:

«ما می‌خواهیم به آمریکاییها بگوییم: با ما در تایوان رقابت نکنید، با ما در آفریقای جنوبی رقابت نکنید. در کارائیب یا در نقاط دیگر که مستقیماً قادر به فروش اسلحه نیستید با ما رقابت نکنید... به ما اجازه دهید که این کار را بکنیم. شما از طریق واسطه قادر به فروش مهمات و تجهیزات هستید. اسرائیل مایل است که به واسطه شما مبدل بشود.»

و یقیناً اسرائیلیهای منتقد نیز وجود دارند. یکی از آنها، بنیامین بیت-هالا-لحیم، این تفسیر را جهت افشای آزمایشهای مشترک هسته‌ای اسرائیل و آفریقای جنوبی ارائه میدهد: «این کاملاً روشن است که در این موارد اسرائیل و آفریقای جنوبی به مسئولیت خود بعنوان سنگرهای [جهان آزاد] عمل خواهند نمود. این مسئولیت دامن خود را فراتر از حوزه مورد علاقه خاور میانه و جنوب آفریقا گسترش داده و تحت رهبری آمریکا به بخشی از یک شبکه جهانی توسعه یافته است.»

اما البته در مبارزه بر علیه اعراب، بر علیه هر آنچه که از مجاهدتهای عربی بدنبال آزادی و توسعه اجتماعی وجود داشته و وجود دارد است که اسرائیل قبل از هر چیز قابلیت خود را نشان داده، و عمدتاً در این مبارزه است که اسرائیل و صهیونیسم «شناخته شده اند»، بخصوص در تضاد میان تلاش صهیونیسم بدنبال قلمرو وسیعتر و مقاومت و مبارزه آزادیبخش مردم فلسطین.

با استفاده از خشونت در فرایند یک استعمار طولانی، «پیروزیهای درخشان»، فتوحات و اخراجها، و تمامی اینها در پیوند با نظریه نژادپرستانه در مورد «یک قوم یهود» با حق داشتن کشوری که مرزهایش ناشناخته باقی میماند - با این نیروهای محرک و حمایت تقریباً کامل امپریالیسم آمریکا- تمام جامعه استعماری اسرائیل به راست در غلطی و «شناخته تر» شده است.

مقاومت مداوم اعراب، و بخصوص مبارزه آزادیبخش فلسطین، در این فرایند بسیاری از حجابهای آرمانگرا و پرتالو دهه اول اسرائیل و صهیونیسم را از هم دریده است. نمای شسته و رفته دمکراسی، که برای جلب حمایت عمومی «جهان غرب» و شمار بیشتری از یهودیان مهاجر بسوی خودش اهمیت داشته است، این توسعه را متلاشی و اسرائیلیان را به افشای خود - گاهی همچنین برای خودشان - بعنوان اشغالگر و

استعمارگری که هستند - ناگزیر نموده است. - اینکه هستند اسرائیلیانی که عکس العمل نشان داده و بر علیه این «انحطاط» پیامیخیزند امریست واضح.

## اسرائیل در مقابل دولتهای عربی

در خلال ۱۹ سال اول مناقشه عمدتا، ظاهری از تضاد میان اسرائیل و دولتهای عربی داشت - دولتهایی که صاحب رژیمهای ملی و ضد امپریالیستی بودند. علت از جمله این بود که برای مردم فلسطین سازماندهی دوباره مقاومتش مدت زمان درازی بطول انجامید و اینکه عمدتا این جنبش ملی عربی بود که مسئله فلسطینیان را، هر دو بخاطر خودش و برای فلسطینیان، هدایت مینمود.

در ضمن اسرائیل به اینکه این مناقشه دارای چنین ظاهری بود علاقه داشت - بخشا به دلیل اینکه اساسا وجود مردم فلسطین را انکار مینمود، بخشا بخاطر اینکه (به همین دلیل) دولتهای عربی را در دراز مدت تهدیدی بر علیه خود میدید، تهدیدی که آنها خواهان از میان برداشتن آن بودند. رژیمهای عربی مسئول عملیاتی شناخته میشدند که رخ میداد.

در خلال این ۱۹ سال اول صهیونیستها در جهت تقویت جامعه خود، از جمله برای تصاحب هر چه بیشتر منابع آب شیرین محدود منطقه، تسخیر و کشت مناطق غیرنظامی ایجاد شده در رابطه با قرارداد آتش بس ۱۹۴۹، و حق بهره برداری از راههای آبی بطرف اقیانوس هند، کانال سونز و تنگه تیران\* با استفاده از زور، تلاش نمودند.

همه اینها در ارتباط با اقدامات جنگی قرار داشت. و بهمین دلیل هر پیشرفتی در کشورهای عربی همسایه تهدیدی محسوب میشد که اسرائیل کم و بیش در جهت حذف آن بسرعت اقدام مینمود. در میان این نمودنهای سازمان جاسوسی اسرائیل، میتوان به دو مثال اشاره نمود:

مسئله لاون ۰۱۹۵۴. افشاء شد که جاسوسان اسرائیلی تاسیسات انگلیس را در قاهره به منظور ناگزیر نمودن انگلیس به تقویت حضور نظامیش در مصر منفجر کردند. و داستان الی کوهن/جاسوس، که به ارتقاء خود تا ارشدترین مقام دولتی سوریه نائل آمد و در دمشق، ۱۹۵۶ به دار آویخته شد.

اما اسرائیل برای حملات و کشتارهای دسته جمعی از نیروی نظامی خود بهره برداری مینمود، حملاتی که توسط آنها نه فقط انسانها را کشته و روستاها را غارت مینمودند بلکه در ضمن - که هدف اصلی بود - رژیمهای عربی را بی ثبات نموده، ناتوانی آنان

را آشکار و شرایط را برای کودتاهای دولتی هموار میکردند. همه اینها با اعلامیه های پی در پی «تنها چیزی که اسرائیل میخواهد صلح است» همراه میشد.

از سویی دیگر جنبش ملی عربی، در میان مردم محبوب، اما پراکنده، وجود داشت. دوران، دوران استعمار زدایی بزرگ بود. با فاصله ای زیاد از فلسطین دولتهایی عربی مانند الجزایر و یمن جنوبی، ۱۹۶۲ و ۱۹۶۷ برای رهایی خود مبارزه مینمودند.

هدف مشترک کلیه احزاب و جنبشهای ضد امپریالیست عربی حذف کلیه رژیمهای دست نشانده و پایگاههای بیگانه بود، اینکه شرکتهای نفتی، کانال سوئز و دیگر شرکتهای امپریالیستی ملی میشدند، که فلسطین آزاد و جهان عرب در حکومتی واحد متحد میشد.

اما آن احزاب، گروههای افسران و ناسیونالیستها که در اطراف اسرائیل حکومت را بدست میگرفتند اغلب ضعیفتر و پراکنده تر از آن بودند که قادر به مقاومت در برابر تهدیدات آمریکا و اسرائیل باشند.

سیا و سازمان جاسوسی اسرائیل موساد فعال بودند. ارگانهای اجتماعی و دستگاههای دولتی عقب مانده و ارتشها تجهیزاتی کافی در اختیار نداشتند. اقتصادها ضعیف و به وضعیت بازارهای امپریالیستی وابسته بودند. این رژیمهای سرمایه داری و خرده سرمایه داری به جنبشهای مستقل در میان طبقه کارگر و اقشار فقیر در جامعه بعنوان تهدیدی نگاه میکردند.

در ضمن این احزاب و رژیمها از داخل پراکنده بودند. کودتای دولتی بر علیه رژیم دست نشانده انگلیس در عراق، ۱۹۵۸، (که بر اثر آن پیمان بغداد بر گل نشست) بجای ایجاد همکاری میان رژیمهای ضد امپریالیستی به رقابت و اختلافات میان آنها دامن زد.

همان حزب سیاسی، حزب پان عربی بعث، همزمان قدرت را در سوریه و عراق بدست گرفت. و نتیجه خصومت شد. مشکل در ضمن این بود که این رژیمها در مورد تلاش برای توسعه دستگاه تولید جامعه و اقتصاد به بن بست رسیده بودند چرا که برای توسعه میان امپریالیسم/سرمایه داری - که آنها خواهان مبارزه با آن بودند - و سوسیالیسم - که البته در تضاد با منافع طبقاتی آنان قرار داشت، راه سومی وجود ندارد.

- هنگامیکه از جانب آمریکا و بقیه قدرتهای بزرگ تحت فشار قرار میگرفتند، با اینحال برای خرید سلاح و دریافت کمک مالی از اتحاد جماهیر شوروی و متحدانش آماده بودند.

## ۱۹۵۶ «بحران سوئز»

اولین اوج اختلافات میان اسرائیل و دولتهای عربی هنگامی روی داد که اسرائیل در پاییز سال ۱۹۵۶، در اتحاد با قدرتهای استعمارگر قدیمی، انگلیس و فرانسه، به مصر یورش برد. - این جنگ که «کارزار سوئز» یا «بحران سوئز» نامیده شد، به ایجاد یک بحران کوتاه مدت جدی در رابطه میان آمریکا و اسرائیل منجر شد.

پس از تصرف شبه جزیره سینا توسط اسرائیل داوید بن گوریان در ۷ نوامبر ۱۹۵۶ در پارلمان اسرائیل، کنست، اعلام نمود، «ما سومین پادشاهی اسرائیل را بوجود آورده ایم!» - اما چهار ماه بعد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بکمک هم اسرائیل را به عقب نشینی ناگزیر نمودند. آمریکا در رابطه با مصر به روش دیگری اعتقاد داشت. - اما همزمان از توان جنگی ارتش اسرائیل بصورتی جدی آگاه شده بود.

لازم به ذکر است که آمریکا از همان ابتدا در جهت متحد نمودن مصر پرجمعیت و همانند اسرائیل در محلی استراتژیک قرار گرفته، تلاش نموده- و تا کنون، تا اطلاع ثانوی، موفق بوده است.

اما کودتایی که آمریکا در سال ۱۹۵۲ به آن یاری رساند نتیجه مورد انتظار را بسختی ارائه داد. از میان گروه «افسران آزادی» که در انجام کودتای دولتی مشارکت نمودند بسرعت فالانتری ضد امپریالیستی تحت رهبری جمال عبدالناصر شکل گرفت.

او طی یک دهه و نیم چهره مترقی جهان عرب بود، نیروهای نظامی انگلیس را به تخلیه پایگاههای خود ناگزیر، کاتال سوئز را ملی و از مبارزه آزادیبخش در الجزایر و جنبشهای ضد امپریالیستی، در داخل و خارج از جهان عرب حمایت نمود. او به امید توده های تحت ستم عرب و بخصوص فلسطینیان مبدل گشته بود، و تا زمان مرگش، ۱۹۷۰، رئیس جمهور مصر باقی ماند.

آمریکا در آغاز با تحت فشار قرار دادن ناصر به وادار نمودن وی به همکاری امیدوار بود. اسرائیل حملاتی کرد - از جمله حمله بزرگ به غزه - ی تحت اداره مصر در سال ۱۹۵۵. هنگامیکه ناصر برای خرید سلاح و ساخت و ساز سد اسوان در جهت دریافت کمک مالی تلاش نمود آمریکا آنرا به پیوستن مصر به پیمان بغداد مشروط نمود.

اتحاد جماهیر شوروی به هر دو بخش مساعدت کرد - مدت کوتاهی پیش از آن، تحویل سلاح به سوریه را نیز آغاز نموده بود. در ضمن پس از حمله غزه ناصر به «فداییان» اجازه سازماندهی داد. حملات انتحاری آنان در امتداد خط آتش بس انجام میشدند.

منافع اسرائیل و امپریالیسم - بدون در نظر گرفته شدن عقب ماندگی وضعیت اقتصادی کشورهای عربی - یقیناً در معرض تهدید قرار داشت. در سوریه نیز یک رژیم ضد امپریالیستی مبارز حکومت میکرد. و در اردون (که صاحب به اصطلاح ساحل غربی، ۱۹۴۸، بود) جمعیت مهاجر فلسطینی در شورش و وسیع مانع از پیوستن ملک حسین به پیمان بغداد شدند، او را به اخراج فرماده انگلیسی کل قوا غلوب پاشا و تحمیل انتخابات عمومی وادار نمودند. - انتخاباتی که در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۶ منجر به انتخاب اولین و تا بحال تنها دولت مترقی در اردون (تحت رهبری سلیمان نابولسی) شد.

و یکی از اولین اقدامات دولت، در ۲۵ اکتبر، همراه شدن با سوریه و مصر در یک پیمان دفاعی بود. در ۲۹ اکتبر اسرائیل به صحرای سینا یورش برد. در صورتیکه رژیم ناصر سقوط میکرد، آمریکا شاید در مورد حمله فرانسه/انگلیس/اسرائیل نگرشی دوستانه تر را اتخاذ مینمود. اما ناصر باقی ماند و آمریکا در صدد سرمایه گذاری بر روی امکان جلب وی بود.

در ضمن آنها از تلاش انگلیس و فرانسه برای تحکیم جایگاه استعماری گذشته خودشان ناخشنود بودند - و آمریکاییها تحت هیچ شرایطی خواهان همکاری با آنان نبودند. آمریکا به هزینه مصر مایل به ایجاد «سومین پادشاهی» اسرائیلی نبود.

در ۷ مارس ۱۹۵۷ آخرین نیروهای نظامی اسرائیل به ترک صحرای سینا ناگزیر گشتند. آمریکا «در عوض»، اما مطمئناً در راستای منافع خود، به پهلو گرفتن ششمین ناوگان دریایی خود در خارج از سواحل لبنان اجازه داد و با حمایت ناو هواپیمابر، ملک حسین و ارتش وی، دولت نابولسی را در ۱۱ آوریل سرنگون نمود. و بدین ترتیب آمریکا جایگزین نفوذ انگلیس در اردون شد.

## شکست رژیمها

ده سال بعد، با حمله اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، دورانی که دولتهای عربی را در راس مقاومت بر علیه اسرائیل قرار میداد به پایان رسید. با تحریکات بر علیه دولتهای همسایه، بخصوص سوریه، اسرائیلیها دولتهای ضد امپریالیستی را به ایجاد ترق و تروقی با سلاحهای خود ناگزیر نمودند - و این امر تصور «افکار عمومی جهانی» بر اینکه این نه اعراب، بلکه اسرائیل است که مورد تهدید قرار دارد، سبب شد.

اینک اسرائیل آمریکا را پشت سر خود داشت، و هدف آنان سرنگونی ناصر و رژیم سوریه بود. علاوه بر این اسرائیل به گسترش قلمرو خود تمایل داشت. ارتشهای سوریه

و مصر در عرض شش روز متلاشی شدند - و حتی اردون - که اسرائیل جهت تسخیر «ساحل غربی» به جنگ وادار نموده بود.

ناصر سقوط نکرد، اما رژیم وی و سوریه بشدت تضعیف شدند. در مقایسه با اسرائیل نشان داده شد که نظامیگری آنان نسبتا کاذب بود. دولتهای ارتجاعی عرب، با کشور نفت خیز متحد آمریکا، عربستان سعودی در راس آنها، بمنظور کمک به اقتصاد مصر و سوریه وارد عمل شدند.

بخصوص در مصر این امر شرایط را برای جابجایی طبقات، به نفع طبقه سرمایه دار، هموار نمود، طبقه ای که تمام تلاش خود را معطوف باز نمودن درهای کشور بروی آمریکا و توسعه سرمایه داری نموده بود. پس از مرگ ناصر این سرمایه داری تحت حاکمیت انور سادات حکومت را بدست گرفت.

او، در اتحاد با سوریه و با کمک هنری کیسینجر/آمریکایی، موفق به انجام یک حمله ساختگی ضد امپریالیستی، ۱۹۷۳، به اسرائیل شد (به اصطلاح جنگ اکتبر). آن جنگ یا ابتکار در حقیقت همانچیزی بود که سادات برای تسلیم مسئله فلسطین، بدون «از دست دادن حیثیت خود»، به آن نیاز داشت. ۱۹۷۷ او به اورشلیم رفت، قرارداد صلحی میان اسرائیل در مارس ۱۹۷۹ بسته شد - و در حال حاضر مصر، پس از اسرائیل، بزرگترین کشور دریافت کننده کمکهای نظامی از آمریکا بشمار میرود.

همزمان رژیم سوریه با کمک اقتصادی کشورهای نفت خیز، اسلحه و دیگر کمکها از جانب اتحاد جماهیر شوروی سیاستهای اقتصادی متزلزلی را دنبال، و بر خلاف مصر فقط بخش کوچکی از منطقه (جولان) را که ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمد باز پس گرفته است.

در حال حاضر به استثنای یمن جنوبی/سوسیالیستی و ستیزه جویی نسبی در سوریه، لیبی و الجزایر، امپریالیسم و ارتجاع بر جهان عرب حاکم اند. با ملی شدن نفت (به اصطلاح بحران نفت) در کشورهای ارتجاعی در خلال دهه ۱۹۷۰ اشکال تغییر اما مبنا برای غارت امپریالیستها همچنان پابرجاست.

## آغاز جنبش آزادیبخش

جنبش مدرن فلسطینی، بخشا در شورش اردوگاههای پناهندگان فلسطینی بر علیه طرحهای ملک حسین جهت همراه شدن با پیمان نامه بغداد در زمستان ۱۹۵۵-۵۶، بخشا در خلال اشغال کوتاه مدت نوار غزه توسط اسرائیل در زمستان پس از آن، در اردون و غزه متولد شد.



شورش در اردون توسط از جمله حزبی به رهبری جرج حبش که خود را جنبش ناسیونالیستی عرب مینامید، رهبری میشد. در غزه گام تعیین کننده زمانی برداشته شد که توسط شماری از فلسطینیان، با الهام از مبارزه آزادیبخش عربی یک گروه مقاومت که به مبارزه مسلحانه بعنوان مهمترین وسیله برای آزادی فلسطین نگاه میکرد، تشکیل شد. نام گروه الفتح بود و توسط یاسر عرفات، ابو عمار، رهبری میشد.

جنبش ناسیونالیستی عربی (ANM) یک حزب پان عربی با انجمنها در سراسر شرق جهان عرب بود. شرایط برای رهایی در عدن، ۱۹۶۷، توسط شاخه جنوب یمن فراهم آمد. بخش فلسطینی حزب در سال ۱۹۶۶ سازمان چریکی Abtal al-Audah، روند بازگشت قهرمانان، را تاسیس نمود. اما در ۲ نوامبر ۱۹۶۴، اولین عضو جنبش ناسیونالیستی عربی، خلیل ال حاجی، در جنگ با اسرائیلیها کشته شد.

الفتح بر خلاف جنبش ناسیونالیستی عربی خود را بعنوان یک حزب قلمداد نمینمود بلکه در جهت مبدل نمودن خود به جنبشی وسیع تلاش میکرد، جنبشی که فلسطینیان با جایگاه اجتماعی و ایدئولوژی متفاوت به عضویت در آن قادر بودند. فتح یک سازمان صرفا فلسطینی میشد، آزاد از دخالت دولتهای عربی – اما همچنین آزاد برای استفاده از مشارکتهای رژیمهای مختلف در مورد مسئله فلسطین تا دریافت حمایت اقتصادی یا سیاسی. سازمان اولین عملیات نظامی خود را در ۱ ژانویه ۱۹۶۵ انجام داد.

قبل از سال ۱۹۶۷ گروههای پارتیزانی فلسطینی دیگری نیز تشکیل شدند، از جمله جبهه آزادیبخش فلسطینی احمد جبریل، پ.ال.اف. هدف ایجاد بیداری گسترده فلسطینی، تحت تأثیر مبارزه ضد استعماری در سراسر جهان بود – و پس از یک دوره بسیار طولانی از داشتن امید بیهوده به نیروهای خارجی، مانند سازمان ملل متحد یا دولتهای عربی، با هدف بازگرداندن آنان به کشور خودشان. سازمانهای اتحادیه ای، انجمنهای دانشجویی، سازمانهای فرهنگی، غیرو و غیرو در نیمه پایانی دهه ۱۹۶۰ تاسیس شدند.

دولتهای عربی، همچنین رژیمهای ضد امپریالیستی، از این جنبش مستقل فلسطینی هراسناک شدند – بخصوص از عملیات مسلحانه که همواره به حملات اسرائیل منجر میشد. دولتهای عربی در سال ۱۹۶۴ بمنظور از دست ندادن ابتکار عمل سازمان آزادیبخش فلسطین، ساف، را با فلسطینانی که قادر به کنترل آنان بودند و ارتشی فلسطینی، ارتش آزادیبخش فلسطین، با واحدهای مختلف تحت فرمان رژیمها، تشکیل دادند.

اما دولتهای عربی در کنترل آن ناموفق ماندند. حملات پارتیزانی مستقل فلسطینی افزایش یافت - و در فهرستی قرار گرفت که اسرائیل از آنها بعنوان بهانه ای برای جنگ ۱۹۶۷ بهره برداری نمود. یا مطمئنا نه فقط بعنوان بهانه، چرا که صهیونیستها نیز از افزایش فعالیتهای فلسطینیان نگران بودند. با شروع جنگ در ژوئن ۱۹۶۷ شرایط کاملا جدیدی ایجاد و ناتوانی رژیمهای عربی برای رهبری مبارزه برملاء شد. ابتکار عمل بدست فلسطینیان افتاد.

اسرائیل در جنگ از جمله ساحل غربی و منطقه غزه را، به عبارت دیگر آنچه که از فلسطین باقی مانده بود، اشغال کرد. نیمی از جمعیت فلسطین تحت اشغال اسرائیل قرار گرفت. در جهان غرب بودند کسانی که به «بهره برداری اسرائیل از فرصت» برای صلح با فلسطینیان امید داشتند - امیدی کور، چرا که اسرائیل یک دولت استعمارگر توسعه طلب و در پیوند با امپریالیسم بود. در عوض تضادها، در آنزمان که صهیونیستها و تلاشهای توسعه طلبانه آنان در مواجهه ای مستقیم با بیداری و آگاهی رو به افزایش مردم فلسطین قرار گرفته بودند، تشدید شدند.

در ارتباط با پایان جنگ تقریبا ۲۰۰۰۰۰ فلسطینی از ساحل غربی و ۱۰۰۰۰۰ سوریه ای از منطقه جولان اخراج شدند. تخریب روستاهای بیت نوبا، یالیر و ایرنواس واقع در غرب اورشلیم نیز، بدون نشان دادن عکس العملی از جانب «افکار عمومی جهانی»، روی داد.

با اینحال تکرار اخراجهای دسته جمعی سال ۱۹۴۸ برای صهیونیستها از نظر سیاسی امکان پذیر نبود. از آن پس در جریان اختلافات- مداوم - تاکتیکی در میان صاحب منصبان صهیونیستی استعمار مناطق تازه فتح شده رخ داده است.

بدین ترتیب نیمی از مردم فلسطین تحت اشغال زندگی میکردند، نیمی از آنان در تبعید، عمدتا در اردوگاه پناهنده گان در اردون، لبنان و سوریه. در خلال دو دهه پس از ۱۹۶۷، قبل از هر چیز در میان فلسطینیان در تبعید، بود که جنبش آزادیخواهانه گسترش یافت. عمدتا در اردون ۱۹۶۷-۷۰ و پس از آن در لبنان تا ۱۹۸۲.

کمیتههای سیاسی طی دورانی طولانی به ناتوانی در پیوند مبارزه داخلی و خارجی منجر شد. تنها چند هفته پس از جنگ ژوئن نماینده گان گروههای مختلف فلسطینی جهت گفتگو در مورد وضعیت جدید و جستجو برای یافتن راه حلی برای توسعه یک استراتژی جدید گرد هم آمدند.

نشان داده شد که تا اطلاع ثانوی دستیابی به توافقی غیر ممکن بود. الفتح/ یاسر عرفات از قبل سازمان مسلط و موضع فتح آغاز فوری عملیات نظامی در امتداد خطوط آتش بس

بود. به گفته فتح، باید در اسرع وقت با اثبات عدم پیروزی نابود کننده بر اسرائیل روحیه فلسطینیان و اعراب تقویت میشد.

گروههای دیگر، با جنبش ناسیونالیستی عربی/جرج حبش در راس آنان، تا ایجاد پایگاهی در مناطق اشغال شده برای یک سازمان مقاومت، با توقف عملیات پارتیزانی موافق بودند. این امر از جمله با آغاز از احزاب موجود در ساحل غربی و غزه، حزب کمونیست اردون، حزب بعث، جنبش ناسیونالیستی عربی، غیرو و غیرو رخ میداد.

دیدگاه ال فتح و دیگر گروهها در زمینه سازماندهی همکاری متفاوت بود. در حالیکه دیگران از یک جبهه با برنامه ای حداقل حمایت مینمودند الفتح خود را «جبهه» یا جنبشی محسوب مینمود که کلیه مبارزان فلسطینی باید به آن وارد میشدند. الفتح میز مذاکرات را ترک و فعالیتهای نظامی را آغاز نمود. بقیه - جنبش ناسیونالیستی عربی، PLF و دیگران - در سال ۱۹۶۷ جبهه مردمی برای آزادی فلسطین، پ اف ال پ را تاسیس نمودند.

## اردون ۱۹۶۷-۷۱

با اینحال تکه پاره شدن نظام اجتماعی ملک حسین اردونی یکی از شروط ادامه توسعه بود. ارتش، لژیون عرب، ستون فقرات این جامعه، طراحی شده بدست انگلیسیها، توسط اسرائیلیها در جنگ ۱۹۶۷ کاملاً نابود شد. در آنجا اینک خلایی - موقتی - وجود داشت که جنبش آزادیخواه به بهره برداری از آن قادر بود. دو سوم از جمعیت پناهندگان فلسطینی بودند.

با پایگاه در اردوگاه پناهنده گان و همچنین فقیران فلسطینی - و محلات کارگری در شهرها، ایجاد سریع شهری فلسطینی در شهر امکان پذیر شد. الفتح با بدست آوردن ۴۰۰ عضو در آغاز ژوئن ۶۷ در زندانهای اردون (و فقط چند ده نفر در اسرائیل)، از طریق عملیات نظامی از نظر قدرت و شهرت بسرعت رشد کرد.

فلسطینیان جوان از سراسر جهان عرب به اردون هجوم آوردند و به شاخه نظامی فتح، ال اصفه، پیوستند. یکی از بزرگترین موفقیتها برای جنبش آزادیخواه در ۲۱ مارس ۱۹۶۸ با عبور اسرائیلیها از رودخانه اردون و حمله به شهر پناهندگان گان، کرامه، بدست آمد. در مقابل آن حمله - ی مورد انتظار توسط احمد جبریل راه حلی طراحی شده بود و این اولین بار بود که اسرائیل مقاومتی موثر را تجربه مینمود.

در ژانویه ۱۹۶۹ الفتح برای وارد شدن به ساف به میزان کافی نیرو و تکیه گاه بدست آورده بود. با حمایت از جانب یک اکثریت قاطع در شورای ملی فلسطین (معادل پارلمان)

یاسر عرفات رئیس اجرایی ساف شد. چند ماه بعد فتح رهبری خود را از طریق ایجاد یک ستاد فرماندهی، ستاد فرماندهی ارتش فلسطین، مستحکم نمود.

همزمان نیروهایی در پ اف ال پ، بخصوص در میان جنبش ناسیونالیستی عربی، در جهت گسترش جبهه به یک بدیل چپ تلاش مینمودند. از همان قبل از ۱۹۶۷ افراد و گروههایی در جنبش ناسیونالیستی عربی خود را به کمونیسم و مارکسیسم نزدیک نموده بودند. احمد جبریل و سازمان او در پاییز سال ۱۹۶۸ در اعتراض به نظرات چپ با پ اف ال پ قطع رابطه و فرمانده عمومی- پ اف ال پ را تاسیس نمود.

در نتیجه پ اف ال پ به معنای واقعی جبهه ای محسوب نمیشد. - در ضمن در آغاز ۱۹۶۹ در میان شاخه چپ جنبش ناسیونالیستی عربی - انشعابی روی داد. گروهی از روشنفکران که بدنبال جدا شدن از اعضای ناآگاهتر- ه پایگاه بزرگ جنبش ناسیونالیستی عربی تلاش مینمودند سازمان جبهه دمکراتیک مردمی، د اف ال پ، را ایجاد نمودند.

در فوریه ۱۹۶۹ پ اف ال پ/جرج حبش اولین برنامه مارکسیستی لنینستی «استراتژی برای آزادی فلسطین» را ارائه نمود و به تلاش خود جهت جذب هر چه بیشتر اعضاء در تبدیل پ اف ال پ به یک حزب انقلابی ادامه داد.

اما جریان چپ در میان جنبش آزادیبخش در مقابل توسعه ای که در اردون ادامه داشت ضعیف، کم تجربه و پراکنده باقی ماند. البته توسط ملک حسین و آمریکا برای احیای سریع نظم قدیم کلیه امکانات بکار گرفته شدند. همزمان پادشاه از تصور رهبری فتح یا ساف، که اختلاف رژیم اردون با اسرائیل از ماهیتی برای همکاری برخوردار است، بهره برداری نمود.

حسین اعلام نمود، «ما همه فدایی هستیم». پ اف ال هشدار داد. د اف ال پ همراه با، از جمله الصاعقه، یک گروه پارتیزان ایجاد شده توسط حزب بعث، به رهبری ساف وارد شده بودند. حملات مکرر و تحریکات از جانب ارتش اردون یاسر عرفات و رهبری ساف را بدنبال اصلاح «اشتباه» یا «سوء تفاهات» ترغیب نمودند که تصور میشد عامل مناقشات باشند.

زمانیکه رژیم ملک حسین در آغاز سپتامبر ۱۹۷۰ برای وارد آوردن ضربه نهایی بر جنبش آزادیخواه آماده بود پ اف ال پ با ربودن سه هواپیما که در صحرای اردون بزمین نشستند در جهت بسیج عمومی فلسطینی تلاش نمود.

اما روش ملک حسین پرهیز از درگیری مستقیم با جنبش پارتیزانی بود، تانکها و توپها در اطراف اردوگاه پناهنده گان به صف شدند و مستقیماً بطرف کلبه ها شلیک کردند. قریب به ۴۰۰۰ فلسطینی در این قتل عام که از آن پس سپتامبر سیاه نامیده میشود کشته شدند. رهبری ساف بتدریج در مقابل شروط رژیم سر فرود آورد، شهرها را تخلیه، شبه نظامیان را خلع سلاح و اردوگاهها را از اسلحه تخلیه نمود.

در جولای ۱۹۷۱ جنبش آزادیخواه درمانده و محاصره شده در تپه های عجلون، و ارتش دو هزار نفر را به اسارت گرفته و بقیه پارتیزانها را از کشور اخراج کرده بود. لژیون عرب، پلیس امنیتی اردون و سیا نظم خود را در اردون برقرار نمودند.

## اشغال و مقاومت

همزمان اسرائیل در امتداد رودخانه اردون حصارهای الکتریکی نصب کرد، تمام دهکده های واقع در امتداد ساحل رودخانه را با شلیک گلوله نابود نمود، هزاران خانه را فقط با این بهانه که پارتیزانی خود را در آنجا پنهان نموده منفجر کرد، صدها هزار روشنفکر را که از همکاری با حکومت اشغالگر سرباز زده بودند اخراج، و هزاران تن از رزمندگان را به زندانهای دراز مدت (اغلب «زندان ابد چند باره») محکوم نمود.

کلیه اشکال شکنجه در زندانهای اسرائیل بکار گرفته میشدند اما «افکار عمومی جهانی» مایل به دیدن نبود بلکه تبلیغات اسرائیلی را در مورد «یک اشغال ملایم» پذیرفت. «افکار عمومی جهانی» به دیدن توسعه مرحله به مرحله استعمار در مناطق اشغال شده نیز تمایلی نداشت.

موفقیت آمیزترین مقاومت فلسطینیان میان سالهای ۱۹۶۹-۷۱ در داخل و اطراف غزه بدست آمد. در مبارزه مسلحانه آنجا از جمله عضو دفتر سیاسی پ اف ال پ کشته شد. تنها در خلال ۱۹۷۰، ۱۲۶ سرباز اسرائیلی و ۷۸۰ فلسطینی کشته و زخمی شدند.

توسط یک ترور خونین- که از جمله شمار فراوانی از خانواده ها جهت ناگزیر نمودن پارتیزانها به مشخص نمودن هویت خود به اردوگاههای کار در صحرای سینا منتقل شدند - اسرائیل تا اطلاع ثانوی به در هم کوبیدن مقاومت نائل آمد. این آریل شارون، قصاب صبرا و شتیلا و قتل عام دهه ۱۹۵۰ بود که در آنجا آنچه که «Iron Fist» سیاست مشت آهنین - اسرائیل نامیده شده است را هدایت نمود.

در خلال ده ساله آینده، پس از استقرار سیاسی و نظامی ساف در لبنان، است که مردم فلسطین سرانجام برای مردم جهان قابل مشاهده میشوند. در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۴ یاسر عرفات در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کرد.

در ۲۲ نوامبر سازمان ملل متحد اعلامیه ۳۲۳۶ را به تصویب رساند که در آن حق مردم فلسطین در مورد تعیین سرنوشت و بازگشت به خانه های خود برسمیت شناخته شده است.

یکسال بعد، در ۱۰ نوامبر ۱۹۷۵، مجمع عمومی اعلامیه ای را به تصویب رساند که در آن صهیونیسم بعنوان «نوعی از نژاد پرستی و فاشیسم» محکوم میشد. اسرائیل و رفقاییش عصبانی شدند.

– در مانوری جهت، بخشا بعنوان دمکرات بنظر آمدن و بخشا تلاشی بمنظور یافتن جایگزینی برای رهبری فلسطین در ساف، در ساحل غربی، بهار ۱۹۷۶، انتخابات محلی براه انداخته شد، نشان داده شد که شهردارها و شوراهای شهری انتخاب شده، در عمل، همه از هواداران ساف بودند.

همچنین در آغاز سال ۱۹۷۶ «اعراب اسرائیلی» (آنهايي که پس از ۱۹۴۸ تحت اشغال اسرائیل زندگی کرده بودند) بصورتی جدی به روند توسعه کشیده شدند. ادامه مصادره زمینهایشان در ۳۰ مارس به اعتصاب و تظاهرات در «روز زمین» منجر و «دولت کارگری» اسرائیل با قرار دادن ارتش در مقابل مردم «خودش» پاسخ داد. شش تظاهر کننده کشته و شمار زیادی دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.

در انتخابات اسرائیل، ۱۹۷۷، اسرائیل با یک دولت ائتلافی دست راستی که تحت ریاست مناخیم بگین به حکومت رسید «شناخته شده تر» شد. تحت حکومت «دولت کارگری» برای مثال سیاست خانه سازی بر روی برخی از بخشهای «از لحاظ استراتژیکی» با اهمیت در مناطق اشغال شده متمرکز شد، بگین تایید نمود که «تمام درهای اسرائیل انجیلی» بر روی استعمار یهودی باز خواهد شد.

همزمان در مناطق اشغال شده بصورت فزاینده ای مقاومت گسترش یافت. در آغاز دهه ۱۹۸۰ اسرائیل شهرداران منتخب را معزول و در جهت جایگزین نمودن آنان با خاننان تلاش نمود. ۱۹۸۰، ۲۰۰۰۰۰ نفر از ساکنان مناطق اشغالی در زندانهای کوتاه و یا بلند مدت بسر برده بودند، احتمالاً بزرگترین درصد زندانی از مردمی اشغال شده ای در طول تاریخ.

## لبنان ۱۹۶۹ - ۸۲

۱۹۶۹ جنبش آزادیخواه در لبنان پلیس امنیتی و جاسوسان را از اردوگاههای پناهنده گان اخراج نموده بود. زمانیکه که فروپاشی در اردو روی داد، پایگاههای آماده در آنجا از قبل وجود داشتند.

لبنان در آن دوران «سوئیس خاور میانه» نامیده میشد. بیروت به مرکز تجارت میان اروپا-آمریکا و جهان عرب مبدل شده بود. رژیم در جریان مناقشات منطقه، حتی در مخالفت با اسرائیل، تلاش خود را بر روی بیطرفی متمرکز و کلیه کشورهای عربی از این بیطرفی، بدلیل بهره برداری از آن، حمایت مینمودند.

ارتش لبنان عمدا محدود بود و بعنوان تنها عملکرد وظیفه کنترل مردم خود را بر عهده داشت - که عمدتا در فقر و فاقه و عقب ماندگی زندگی میکردند، از نظر مذهبی پراکنده و روستاها اغلب از نظر سنتی وابسته به زمین داران بزرگ و طوایف آنان بودند. رژیم طرحی بود فرانسوی با هدف تضمین تسط سرمایه داری مسیحی بر روی سرمایه داری مسلمان. این همچنین فرانسویها بودند که کشور لبنان را از طریق جدا نمودن از سوریه، پس از جنگ جهانی اول، ایجاد نموده بودند.

لبنان جامعه ای بود بیمار. در رابطه با کودتای دولتی بر علیه رژیم پادشاهی در عراق، ۱۹۵۸، یک جنبش شورشی خودبخودی فلسطینی ایجاد شده بود. آن جنبش توسط سربازان نیروی دریایی آمریکا سرکوب شد - پس از آن سازمان ملل متحد (با همکاری از جمله سربازان سوئدی) ردپای آنرا از میان برداشتند.

در اینزمان ضعف ارتش لبنان شرایط را برای بازسازی جنبش آزادیخواه فلسطین و تحکیم مواضعش آماده نموده بود- و تحت تاثیر آن مقاومت فقیران لبنانی بر علیه ظالمانی که تحت حاکمیت آنان زندگی میکردند تقویت شد. یک جنبش ملی لبنانی با مجموعه ای از احزاب چپ توسعه یافت. کارگران، ماهیگیران، کشاورزان فقیر، غیرو و غیرو خود را برای مبارزه، متاسفانه بر اساس مواضع مذهبی، سازماندهی نمودند.

کشیدن ماشه «عملیات الجلیل» توسط اسرائیل در حمله به لبنان در تابستان ۱۹۸۲، تلاشی بود مذبحخانه، صهیونیستی و حمایت شده از جانب آمریکا که پس از نزدیک به ۱۵ سال از بمبارانهای بیرحمانه، یورشهای بی نتیجه، حملات پارتیزانی، ترور رهبران ساف، جاسوسی، تسلیح نیروهای دست راستی لبنانی، کشتارهای جمعی، کوشش برای تقسیم و انفکاک، و غیرو - سر انجام، این قلب انقلاب (جنبش ملی لبنان) را متلاشی

نماید (و اسرائیل در ضمن تصور مینمود که از این طریق قادر به سرکوب شورشی میشد که آزمان از سالها قبل در ساحل غربی جریان داشت).

اسرائیل سالها اردوگاههای فلسطینی را باهدف ترور بمباران نموده بود. بعنوان پاسخ به عملیات در داخل اسرائیل/فلسطین روستاهای جنوب لبنان تا جایی بمباران شدند که صدها هزار لبنانی در کشور خودشان بعنوان پناهنده زندگی میکردند.

در می ۱۹۷۳ اسرائیلیها ارتش لبنان را به حمله به ساف و ادار نمودند، اما جنبش آزادیخواه قادر به عقب راندن آن شد. سپس اسرائیل و سیا با کمک هم «مسیحیان» – به عبارت دیگر فاشیستها – را تعلیم داده و مسلح نمودند. شبه نظامیان حزب فالانژ اینبار، ۱۹۷۵، دست به حمله بردند.

ابتدا، عمدتا، مواجهه ای شد میان لبنانیهای چپ و فالانژها. ارتش لبنان در این جنگ تکه تکه شده بود. پس از پیروزی بخشهایی از جنبش آزادیبخش فلسطین و جنبش چپ لبنان، در بهار ۱۹۷۶، ارتش سوریه مداخله و فالانژها را نجات داد.

در اوت ۱۹۷۶ حزب فالانژ، پس از بیش از شش ماه محاصره، طرح قتلعام فلسطینیان را به اجرا گذارد و بیش از ۳۰۰۰ نفر از آنان را در اردوگاه تل زعتر در مرکز بیروت بقتل رساند. یک «نیروی صلح عربی»، تحت رهبری نیروهای نظامی سوریه، پناهگاه را تعطیل کرد – اما ارتش آزادیبخش به کار خود ادامه داد.

در جنوب لبنان اسرائیل یک منطقه حفاظتی سنگربندی شده را که توسط نیروهای دست راستی لبنان، تحت فرمان سرگرد سعد حداد، هدایت میشد سازماندهی نمود. ۱۵ مارس ۱۹۷۸ اسرائیل با ۲۵۰۰۰ سرباز به لبنان هجوم آورد اما با مقاومت شدید فلسطینیان و متحدانشان مواجه شد. حتی «افکار عمومی جهان» بر علیه وحشیگریهای اسرائیل عکس العمل نشان دادند. سازمان ملل متحد نیروهای ناظر ارسال نمود و اسرائیل به عقب نشینی ناچار شد.

بمبارانهای تروریستی اسرائیل ادامه یافت. در تابستان ۱۹۷۹، ۱۱۳ روز بدون وقفه، بمباران، حملات و بمباران توپخانه به اجرا، و سلاحهای مرگبار آمریکا بطور فزاینده ای، برای مثال بمبهای خوشه ای، بر علیه اردوگاه پناهنده گان فلسطینی بکار گرفته شدند. در تابستان ۱۹۹۱ برای اولین بار محله های مسکونی بیروت بمباران شدند. – به این حملات مکرر خودروهای حامل بمب نیز اضافه شدند که منشاء آنان هرگز شناخته نشدند.



## «پیروزی» اسرائیل و آمریکا

در عرض سه ماه، ژوئن، جولای و اوت ۱۹۸۲، ساف و جنبش ملی فلسطین در مقابل «عملیات الجلیل» مقاومت نمودند. با توپها به بیروت شلیک و با بمبهای ناپالم، خوشه ای، بمباران شدند. خارج از ساحل لبنان بزرگترین واحد نیروی دریایی آمریکا، تجمعی بیسابقه، در دریای مدیترانه پهلو گرفته بود.

اسرائیلیها آب و برق را قطع و راههای ورود مواد غذایی را به شهر بسته بودند. در ماه اوت آنها با زره پوش در جهت ورود به شهر تلاش نمودند اما به عقب رانده شدند. – سرانجام آمریکا نقش «میانجی» را بر عهده گرفت. رهبران ساف و اکثریت در میان جریان چپ لبنان خواهان پایان جنگ بودند. رهبران فلسطینی و بزرگترین بخش از نیروهای چریکی توسط قایق لبنان را تخلیه و در سراسر جهان عرب پراکنده شدند.

آمریکا مسئولیت امنیت مردم غیرنظامی را بر عهده گرفت. دو هفته پس از تخلیه، ۱۶ تا ۱۸ سپتامبر، اسرائیل و فالانژیستها با کمک هم کشتارها را در اردوگاههای صبرا و شتیلا به اجرا گذاردند. ۳۰۰۰ نفر سلاخی شدند.

– در جهان غرب این یک پیروزی برای «دمکراسی» اسرائیل نام گرفت، در حالیکه یک کمیسیون اسرائیلی شش ماه بعد تحقیقاتی از کشتارها ارائه نمود که به تغییراتی در دولت و رهبری ارتش منجر شد. به وزیر دفاع، آریل شارون، که تصمیم ارسال فالانژیستها به اردوگاهها توسط او اتخاذ شده بود، یک مقام وزارت جدید، با مرتبه ای پایینتر، داده شد.

در خلال سالهای پیش رو جهان شاهد هرج و مرج وحشتناکی در لبنان بود. جدالهای داخلی، خودروهای حامل بمب، دشوارترین درد و رنجها برای صدها هزار انسان (اگر چه «افکار جهانی» بیشتر درگیر بودن سیاستمداران خارجی، روزنامه نگاران، غیرو و غیرو بود).

و ساف بحرانیترین وضعیت خود را پشت سر میگذارد – اختلاس، پراکندگی سیاسی، مدتی نیز با جنگهای مسلحانه میان جناحهای مختلف. به نظر میآید که جنبشهای مذهبی، مسلمانان شیعه در لبنان و مذهب یون سنی در فلسطین، در حال خارج نمودن ابتکار عمل از دست جناح چپ و جنبشهای آزادیخواه بودند.

شبه نظامیان شیعه مذهب امل، متحد سابق ساف که خواستار خلع سلاح همه فلسطینیان بود محاصره های دراز مدت و کشتارهای جمعی وحشیانه ای را به بسیاری از اردوگاههای پناهنده گان تحمیل نمود.

اما - در میان این هرج و مرج توسعه ای نیز روی داد. روشنترین گام در این فرایند رانده شدن سربازان نیروی دریایی آمریکا (پس از یک حمله انتحاری مذهبی در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ با ۲۴۱ سرباز آمریکایی بعنوان کشته) از بیروت و عقب رانده شدن ارتش اشغالگر اسرائیل تا پایین رودخانه لیتانی بود.

- سپس عملیات مشترک پارتیزانهای فلسطینی و لبنانی بیش پانصد کشته را بر دشمن تحمیل نمود. در آخر و بخصوص جنبش آزادیخواه موفق به نگهداری تسلیحات خود شد. - و در این جنگهای مشترک دفاعی یکی از شروط اتحاد مهیا گشت.

در نشست شورای ملی فلسطین در الجزایر، ۲۰-۲۶ آوریل ۱۹۸۷ ساف از نو متحد شد. - ۱۹۸۲ تنها مورد باقیمانده در آنزمان از «پیروزی» اسرائیل و آمریکا، رژیم بود غیرقابل استفاده و سرسپرده در بیروت. و در دسامبر ۱۹۸۷ شورش افتخار آفرین و توده ای در فلسطین اشغالی آغاز شد.

## «فلسطین کوچک» یک کوچه بن بست

- «علیرغم حوادث رخ داده تا کنون، اینکه مبارزه آزادیبخش فلسطین تنها در ابتدای راه خود قرار دارد ادعایی بیهوده نیست... به این دلیل ساده، تا زمانیکه امپریالیسم بر خاور میانه فرمانروایی میکند و اسرائیل صهیونیستی وجود دارد، راه حلی برای «مسئله فلسطین» وجود ندارد.

در همین لحظه که در حال نوشتن هستم، در زمستان - بهار ۱۹۸۸، لیبرالها، سوسیال دمکراتها، انسان دوستان سراسر «جهان غرب» جهت دادن کشوری به فلسطینیان در کنار اسرائیل، در تلاشند.

آسیب دیده از مقاومت فلسطینیان، خشمگین از خشونت حکومت اشغالگر اسرائیل، آنها با دادن کشوری به فلسطینیان در صدد نجات «اخلاق» و «دمکراسی» اسرائیل هستند.

در حال حاضر آمریکا نیز مسئله «خودگردانی» یا «خودمختاری» فلسطینی را تبلیغ مینماید. - هدف نهادن سرپوش بر روی مبارزه و رادیکالیسم در منطقه است. یک «فلسطین کوچک» در ساحل غربی و در نوار غزه، فشرده شده میان اسرائیل و ارتجاعیون، رژیمهای متحد آمریکا در اردون و مصر، میتواند نسخه ای از «بانتوستان»<sup>\*</sup> آفریقای جنوبی باشد.

\* بانتوستان یا وطن سیاه پوستان آفریقای جنوبی بعنوان بخشی از سیاست آپارتاید منطقه ای بود برای جمعیت سیاه آفریقای جنوبی و جنوب غربی آفریقا. بانتوستان مناطق مختلفی بودند که از طرف دولت سفید پوست آفریقای جنوبی به آنان حق خودگردانی و استقلال ارانه و هدف شهروند نمودن سیاه پوستان آفریقای جنوبی بود - ترجمه از زبان سوندی به فارسی در ویکی پدیا. برای خواندن مطلب به زبان انگلیسی بر روی آدرس زیر کلیک کنید:

نیازی به گفتن نیست که به چنین «دولتی» اجازه سازماندهی ارتش یا دستگاه پلیسی مستقل داده نخواهد شد. اینکه در آنجا وجود اتحادیه های فلسطینی یا سازمانهای فرهنگی موجود، انجمنهای زنان – یا دانشجویی، غیرو و غیرو – در حال حاضر همگی با ساف، ارائه شده در شورای ملی فلسطین، امکانپذیر نیست.

پس به چنین «فلسطینی» اجازه داشتن دولتی مستقل داده نخواهد شد! – تنها دولتی مورد پذیرش آمریکا، اسرائیل و دولت‌های ارتجاعی قرار خواهد گرفت که توسط آنها قابل کنترل باشد، دولتی تحت کنترل کامل ارتجاع.

برای چنین حکومتی امکان یافتن جایی برای نیمی از جمعیت فلسطین در تبعید امکانپذیر نیست. این کمک چندانی به آزادی و فلسطین نمیکند! – جهت ایجاد یک جامعه فلسطینی واقعی مستقل بر روی بخشی از خاک فلسطین تغییرات سیاسی بسیاری مورد نیاز است.

یک «فلسطین کوچک» در شرایط فعلی تنها در خدمت پیچیده نمودن مبارزه آزادیبخش و آن صلحی قرار خواهد گرفت. که روزی باید به واقعیت مبدل گردد.

و در صورت پذیرفتن چنین کشوری از سوی اسرائیل و صهیونیسم از روی اجبار – آغاز جنگی از جانب آنان برای فتح مناطق جدید چه مدت زمانی طول خواهد کشید؟ آیا جذب یهودیان توسط اسرائیل به اساس تفکرات صهیونیسم متعلق نیست؟ و تناقضات استعماری و نقش «سگ نگهبان» نباید ادامه پیدا کند؟

در جهان غرب بسیاری از سازنده گان افکار عمومی موجودیت اسرائیل را پذیرفته اند – بخاطر یهودیان، آنها میگویند. آنها نمیبینند که این کشور، این دولت استعمارگر، نه فقط یک تهدید دائمی بر علیه کارگران بلکه همچنین تهدیدی است بر علیه مردم خودش! یهودیان اسرائیلی، مانند فلسطینیان، پیش از خاتمه شرایط استعمار قادر به کسب صلح و امنیت نخواهند بود!

## برای یک فلسطین دمکراتیک

آنچه که ساف بخاطر آن میرزمد، یک فلسطین آزاد و دمکراتیک است، فلسطینی که در آن یهودیان خواهان ماندن میمانند و در ساخت و ساز جامعه شرکت میکنند. به این هدف نمیتوان دست یافت بجز از طریق مبارزه ای دراز مدت. که وجود شرایط مساعد در خاور میانه و جهان بسود مبارزه آزادیخواهانه لازمه این امر است – در تمام سطوح.

آیا ساف و مردم فلسطین در چنین مبارزه پیچیده ای – در منطقه ای که دارای چنین ارزشی برای امپریالیسم است – چنین شانس را دارند؟ تنها پاسخ ممکن اینست که آنها

آنها تا کنون به انجام رسانده اند و در ضمن با ثباتی هر چه محکمتر، سازماندهی و روشی توسعه یافته تر. مسئله تعیین کننده در فرایند ادامه مبارزه اینست که ساف، وسیله برای آزادی، در بالاترین درجه چگونه تکامل پیدا میکند.

نشان داده شده است که از همان سال ۱۹۶۷ دو موضع در جنبش آزادیبخش وجود داشت - الفتح در مقابل پ اف ال پ. بهمان ترتیب در دوران اقامتشان در اردون، که رهبری الفتح و دیگران، توهماتی در مورد رژیم ملک حسین داشتند. تضادهای از جمله خود را بشکل همکاری الفتح با اتحادیه های تحت کنترل رژیم، و حمایت پ اف ال پ از مبارزه اتحادیه ای و سازماندهی خارج از این انجمنها نشان میداد.

این تضادها تصادفی نبودند. آنها ریشه در ماهیت طبقاتی، ایدئولوژیکی و تمایلات سیاسی در نزد هر دو سازمان داشتند. پ اف ال پ در حالیکه، ۱۹۶۹، از اصول مارکسیسم لنینیسم حمایت مینمود و بدنبال ایجاد یک حزب کارگری انقلابی بود، الفتح حزب سرمایه داری ملی - مترقی/ از نظر ایدئولوژیکی «غیر وابسته» بود و هست.

اگر چه اغلب اعضای اولیه الفتح از میان اقشار پایین فلسطینیان فقیر و محروم هستند، یاسر عرفات و دیگر رهبران الفتح از دشمن و دوست (و در نتیجه یک استراتژی درکی سرمایه داری سرمایه داری) ارائه داده و بنابراین منافع سرمایه داری ملی و آرمانهای آنان را نمایندگی مینمایند.

در خلال دهه ۱۹۷۰ در لبنان، پس از واقعه موسوم به جنگ اکتبر ۱۹۷۳، تضادها میان مواضع روشنتر شدند. آن جنگ، که بخصوص از جانب مصر برای ایجاد یک تسلیم «آبرومندان» در مقابل اسرائیل و امپریالیسم آمریکا سازماندهی شده بود، ایجادگر توهماتی شد در نزد فلسطینیان و تمام سرمایه داری ملی جهان عرب.

یاسر عرفات با عجله به قاهره شتافت و در «واگن جادویی» انور سادات نشست - و به نظر میامد که در حال افتادن به دام آمریکا و طرحهای صلح آن باشد. جرج حبش رهبر پ اف ال پ، که سالها قبل به شورای ملی فلسطین و کمیته اجرایی ساف وارد شده بود، جای خود را در رهبری ترک و ابتکار عمل را برای ایجاد یک «جبهه امتناع» بدست گرفت، جبهه ای که سالها با تعامل عرفات با دولتهای عربی و تلاش او برای نزدیک شدن به آمریکا مبارزه نمود.

لازم به ذکر است که عمدتا این تعامل با رژیمهای عربی بود که عرفات را به سازمان ملل متحد برد و منجر به قطعنامه مهم سازمان ملل متحد به سود فلسطینیان شد. مسئله این بود که آن نه یک «سوء استفاده» از دولتهای عربی، بلکه بخشی از تغییرات در سیاست رهبری آنزمان ساف بود.

عرفات مانند د.اف.ال.پ بحث و گفتگو در مورد امکان ایجاد یک «دولت ملی» فلسطینی را، در هر منطقه ای که صهیونیستها قادر به رها نمودن آن بودند، آغاز نمود و آنها آشکارا میان اینکه این مناطق توسط توازن نیرو به نفع فلسطینیها آزاد شده بودند و یا به فلسطینیها در چهار چوب طرحهای امپریالیستی داده شده بودند تفاوتی قائل نبودند. و ۱۹۷۸ ساف به توقف مبارزه مسلحانه از مناطق لبنان تصمیم گرفت، امری که همچنین به معنای برداشتن گامی بود بزرگ برای خارج شدن از دفاع مشترک لبنانی- فلسطینی از جنوب لبنان.

یکی از جدیترین جنبه های تعامل عرفات با رژیمها عربی این بود که رهبری ساف در قبال اعتصابات و تلاشهای آزادیخواهانه در دولتهای ارتجاعی عربی موضعی اتخاذ ننمود - که البته به معنای جدا افتادن ساف از توده های وسیع عربی بود.

در جنگهای لبنان ۱۹۷۵-۷۶ عرفات در حد توان مانع از دخالت الفتح در مبارزه با فالانژیستها شد. - و نتیجه انزوای ساف بخصوص در سال ۱۹۸۲ آشکار شد، که مقاومت فلسطینی/لبنانی از جانب هیچ جنبشی در جهان عرب مورد حمایت قرار نگرفت. در حالیکه الفتح بر اساس رویکرد خود به جلب هر فلسطینی مایل به مبارزه برای کشور خود قادر بود - و در نتیجه از لحاظ تعداد و سلاح بسرعت نیرویی بسیار نیرومند تهیه نمود - پ اف ال پ به سازماندهی بسیار دقیق خود ناگزیر بود (و آنها در خلال سال اول در ضمن با انحرافات «چپ» مسئله داشتند).

در دهه ۷۰ د.اف.ال.پ در رهبری ساف شرکت نکرد چرا که جهت در نغلطیدن بدام سیاستهای عرفات به میزان کافی نیرومند نبود. آنها کرسیهای خود را در شورای ملی حفظ کردند اما ابتدا به تقویت نیروها خود اعتقاد داشتند و با سازمانهای مخالف سیاست سرمایه داری متحد میشدند.

در حال حاضر، پس از نشست الجزایر، ۱۹۷۸، پ اف ال پ یکبار دیگر در رهبری ساف دارای نماینده ایست. پس از ۱۹۸۲ در رابطه با توازن نیرو تغییر عظیمی در میان دو نیرو رخ داده است.

این امر قبل از تخلیه بیروت، که با ترک لبنان توسط بخش بزرگی از نیروهای نظامی الفتح همراه شد، رخ داد - نتیجه ای از سیاست الفتح و اشکال سازمانی آن. همچنین بسیاری از سازمانهای فلسطینی کوچکتر واحدهای نظامی خود را تخلیه نمودند. از طرف دیگر پ اف ال پ چهار دفتر سیاسی اعضا و بخش اعظم کادرهای را خود را باقی گذاشت.

محروم از پایگاه خود در لبنان، یاسر عرفات بیش از هر زمان دیگری در جهت نزدیک نمودن خود به آمریکا تلاش نمود. در گفتگو و توافق با رژیم مبارک در مصر و ملک حسین در اردون او با بسیاری از قطعنامه های اساسی سازمان قطع رابطه نمود. کلیه سازمانهای فلسطینی با او مخالفت نمودند و حتی توسط نیروهای نظامی شورش الفتح در معرض یک محاصره بلادرنگ، هنگام بازدید از شهر شمالی لبنان، قرار گرفت.

او در عمان یک شورای ملی «خصوصی»، که کسی بجز متحدان نزدیک وی در آن شرکت نداشتند، تشکیل داد. - این فقط بخاطر اینکه آمریکا او را نمیخواست و اینکه گفتگو با مبارک و ملک حسین فقط به یک مورد ختم میشد، اینکه او قطعنامه های سازمان ملل ۲۴۲ و ۳۳۸ را، که بر اساس آنها چیزی به نام مسئله ملی فلسطینی وجود ندارد بلکه مسئله فقط بر سر پناهنده گان است، را میپذیرفت. و این درخواستی بود که پذیرفتن آن از جانب عرفات غیر ممکن بود. «راه حل امپریالیسم آمریکا یک در بسته بود»، که جرج حبش آنرا فرموله نمود.

همزمان پ اف ال پ در جنگها نقش تعیین کننده ای را بر علیه نیروهای اشغالگر اسرائیل در لبنان، در ساخت و ساز و دفاع از اردوگاههای فلسطینی، در مبارزه بر علیه شبه نظامیان امل، ایفا نمود. «جبهه امتناع» با هدف مبارزه با سیاست عرفات و ایجاد اتحاد دوباره ساف جایگزین جبهه نجات ملی شد. نشستهای مکرر میان کمیته مرکزی الفتح و دیگر سازمانها از جمله در عدن، پراگ و الجزایر، برگزار شدند. در پایان ۱۹۸۶ جرج حبش و دومین فرد نزدیک به عرفات ابو جهاد نشست مهمی را در چکسلواکی برگزار نمودند.

در آوریل ۱۹۸۷ دیدار مجددی روی داد - هنگامی که چند سازمان بشدت وابسته به سوریه (از جمله ابو موسی «الفتح - شورش») به حفظ «جبهه نجات» ادامه دادند. پ اف ال پ نزدیک نمودن ساف به سوریه را بعنوان مهمترین وظیفه تلقی مینمود.

مسئله بر سر یک مبارزه طولانی - دهه ها - است. یکی از شروط کامیابی، به گفته پ اف ال پ، این بود که ساف به جبهه ای آزادیبخش مانند FNL در ویتنام توسعه میافت - «این کافی نیست که ساف تنها نماینده قانونی» مردم فلسطین است.

- ۱۹۴۸ صهیونیستها ۷۰ درصد از مساحت فلسطین را به اشغال خود درآورده و ۸۹۰۰۰۰۰ نفر را که پس از آن مانع از بازگشت آنها شده اند اخراج کرده بودند. کلیه اموال مشترک و شخصی این افراد مصادره شده اند. در این کشور فتح شده دولتی بر اساس قوانین نژاد پرستی ساخته شده است.

زمین را نمیتوان به غیر یهودی فروخت. غیر یهودیان به تاسیس احزاب مستقل سیاسی مجاز نیستند. تعلقات «نژادی» بر روی مدارک شناسایی نشان داده میشوند. هر شخصی که بر اساس نظرات من در آوردی بعنوان «یهود» شناخته شود به شهروندی اسرائیل درمیاید - بر خلاف فلسطینیان اخراج شده.

۱۹۶۷ اسرائیل از جمله منطقه جولان و باقیمانده فلسطین را تصرف نمود - «ساحل غربی» و «نوار غزه». ۱۹۸۲ جولان مصادره شد. در آغاز ۱۹۸۸ اسرائیل ۵۲ درصد از قلمرو ساحل غربی و ۴۰ درصد از نوار غزه را در هم ادغام نموده بود. بجز استعمار در داخل و اطراف بیت المقدس (که اسرائیل مصادره و بعنوان پایتخت خود اعلام نموده است) ۱۳۵ شهرک سازی در ساحل غربی و ۱۵ فقره حول غزه ایجاد شده بود.

در اسرائیل حدود ۱۲۰۰۰۰ فلسطینی از مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷ بعنوان نیروی کار ارزان استفاده میشود، در آنجا آنها هر روز بدون داشتن حق اقامت شبانه به کشت و کار مشغولند. بخش عظیمی از این ۱۲۰۰۰۰ نفر در اردوگاهها زندگی میکنند و در واقع در مناطقی که در سال ۱۹۴۸ به اشغال درآمد حق اقامت دارند.

مسلح شده توسط امپریالیسم آمریکا، اسرائیل بعنوان سنگری در جهت ضمانت بقای شرایط ارتجاعی و غارت امپریالیستی در شرق جهان عرب عمل مینماید. صدها هزار نفر بدلیل وجود سیاست خشن اسرائیل کشته و مثله شده اند. میلیونها انسان، عمدتاً فلسطینیها، به دلیل عملکرد اسرائیل و امپریالیسم در فقر و فاقه زندگی میکنند. در ضمن اسرائیل در آفریقا، آمریکای مرکزی و جنوبی و دیگر نقاط جهان بعنوان دلال یا واسطه آمریکا عمل مینماید. صهیونیسم توسط یهودی ستیزی تغذیه میشود. در مقابل اسرائیل صهیونیستی و اشغالگر جنبشی برای آزادی و دموکراسی ایستاده است.

استکهلم ۱۹۸۸

استفان بکمان

# ۵. فلسطین ۱۹۸۷-۲۰۰۰

## انتفاضه

در ۹ سپتامبر ۱۹۸۷ انتفاضه فلسطین آغاز شد. وقوع آن قابل پیش بینی بود - تعقیب و آزار دائمی و رفتار توهین آمیز نسبت به مردم فلسطین دیر یا زود غیر قابل تحمل میشد. با اینحال از دیدگاه اسرائیلی دامنه این خشم مردمی شگفت آور و غیر منتظره بود - با جوانانی که سنگ پرتاب میکردند، پرچمهای فلسطین را به اهتزاز در میاوردند و لاستیکهای آتش زده را بسوی پایگاههای نظامی اسرائیلی می غلطانند. اعتراضات مردمی در نوار غزه آغاز شد، اما بسرعت تا ساحل غربی گسترش و دامنه آن بسرعت به سراسر منطقه اشغال شده سال ۱۹۶۷ کشیده شد.

شگفت انگیز حتی به این دلیل که ساف در آنزمان سازمانی ضعیف قلمداد و در دستور کار سیاسی اهمیت مسئله فلسطین تنزل داده شده بود. یکسال قبل از آن در جلسه ای میان سران بلند پایه دولتهای عرب این مسئله برای نخستین بار در دستور کار نیز قرار نگرفته بود.

انتفاضه به معنای مبارزه به شیوه ای کاملا متفاوت نیز بود. مقاومت از داخل و خارج سازماندهی و تمام جامعه فلسطین و توده ها به مبارزه کشیده شده بودند. اسرائیل به روش معمول: خشم فلسطینیان با عملیات نظامی پاسخ داده شد. سنگها با آتش سلاحهای اتوماتیک مواجه شدند. حلقه آهنین اسرائیل گرداگرد مناطق اشغال شده سخت و بیرحمانه تر بسته شد.

گذرگاههای مرزی به اسرائیل به روی فلسطینیان بسته و بیش از ۱۰۰۰۰۰ فلسطینی که در آنجا کار و هر روز از ایستگاههای به اصطلاح بازرسی عبور مینمودند، کارشان و در نتیجه درآمد ناچیزیشان را، اغلب کارهای موقتی کم درآمد، از دست دادند. حمل و نقل کالاهای فلسطینی، تولیدات کشاورزی، سبزیجات، زیتون، و غیره که در داخل اسرائیل بفروش میرسند نیز متوقف و در مرزها بر روی چرخهای دستی و کامیونها باقی مانده و فاسد شدند.

وزیر دفاع وقت، اسحاق رابین، به سربازان اسرائیلی فرمان داده بود که دست و پای کارگران را، هنگام اعتراض بر علیه حکومت اشغالگر، خرد کنند. اینکه این نه یک زبان نمادین جنگی، بلکه یک فرمان نظامی بود، از طریق تصاویر بسرعت به جامعه



جهانی ثابت شد. با اینحال، همزمان، اجتناب از آغاز تغییر تصویر «اسرائیل کوچک» بعنوان قربانی، در معرض یک تهدید وحشیانه آگاهانه/عربی، ترویج شده توسط صهیونیستها و متحدانش در جهان غرب از زمان ظهور کشور، امکانپذیر نبود.

ماشین جنگی نیرومند و مجهز اسرائیل دقیقاً با همان درنده خویی، خشونت و مردم ستیزی عمل نمود که حکومت‌های اشغالگر غالباً بر علیه مردم غیر نظامی که مورد ستم قرار میدهند عمل مینماید.

اسرائیل بعنوان «مجازات» و «انتقام» اخراج جمعیت فلسطینی را، از جمله با روش بیرحمانه تخریب خانه های فلسطینیان توسط بولدزر، اعمال نمود. سیاست شهرک سازی یهودی بر خلاف قوانین بین المللی در مناطق اشغال شده تسریع شد.

توسط ارتش اسرائیل با سیاستی آگاهانه اعدام بر علیه رهبران و فعالان انتفاضه، توسط «وانمود سازی» (Mista' rivim به عبری)، به عبارت دیگر زنان عرب یا مردان پیر-ه ملبس به لباس اسرائیلی که به روستاها و شهرهای فلسطینی رفته و مردم را ترور میکردند، به اجرا گذارده شد. میان ۱۹۷۸ و ۱۹۹۱ اعدام دستکم ۷۵ غیر نظامی فلسطینی که به چنین روشی سر به نیست شده اند مستند شده است. این انتفاضه - شورش - نزدیک به شش سال ادامه یافت.

با انتفاضه مبارزه آزادیخواهانه فلسطین مستقیماً به داخل مناطق اشغال شده توسط اسرائیل برده شد. توده های فلسطینی نشان دادند که تحقیر و ستم را بدون اعتراض نخواهند پذیرفت.

مسئله فلسطینیان با انتفاضه یکبار دیگر در کانون توجه دوباره، در خارج از خاور میانه، قرار گرفت. جهان غرب امپریالیستی دیگر قادر به نادیده گرفتن و یا بی اهمیت جلوه دادن درخواست مردم فلسطین نبود. اگر در گذشته مبارزه، مرکز نقل مقاومت و حملات خود را در «خارج» داشت و توسط ساف و جنبش فلسطینی در تبعید هدایت میشد، اکنون دقیقاً به مرکز فلسطین منتقل شده بود.

یکی از تغییرات مهم بدست آمده از انتفاضه دست برداشتن ملک حسین در اوت ۱۹۸۸ از ادعای قبلی اردون در مورد مالکیت بر روی ساحل غربی بود. در نتیجه راه برای برداشتن گامی هموار گشت که ساف و یاسر عرفات در رابطه با نشست سران بلند پایه در الجزایر در تابستان بعد اتخاذ نموده بودند. در نوامبر، اگر چه نمادین، دولت فلسطین اعلام شد.

## «سازش تاریخی»

اما اعلامیه بخودی خود همچنین از وقوع واقعه ای خبر داد که سازش تاریخی ساف خوانده شد. یک شناسایی رسمی دولت اسرائیل، که به نوبه خود به معنای راه حل سیاسی شد که از آن پس یاسر عرفات و نیروهای هوادار او در ساف به آن پیوستند، راه حل دو دولت بود.

دو دولت، فلسطین و اسرائیل، در کنار هم. دو دولت، که از طریق قراردادی بر اساس فرمول «کشور در ازای صلح» هدفش دستیابی به صلح بود. از طرف دیگر ساف برنامه و موضع ملی قبلی خود را، مبارزه برای آزادی تمام فلسطین، رها نمود، که یک فلسطین آزاد و دمکراتیک باید جایگزین اسرائیل بعنوان یک دولت صهیونیستی با ساختاری استعماری میشد. فلسطینی برابر برای همه، برابر برای همه فلسطینیان و یهودیانی که از گذشته مردم کشور محسوب میشدند.

«سازش تاریخی» در واقع به معنای تسلیم تا ۷۸ درصد از مساحت فلسطین توسط طرف فلسطینی بود. در ازای یک فلسطین کوچک، متشکل از ساحل غربی و نوار غزه، رهبری ساف اکنون برای برسمیت شناختن امنیت اسرائیل و مرزهایش از سال ۱۹۴۸ و صلح با آن آماده بود.

در خلال دوران شش ساله انتفاضه بیش از ۱۴۰۰ فلسطینی کشته و ۲۰۰۰۰ نفر زخمی شده بودند. در همان دوران شهرکهای یهودی در مناطق اشغال شده از تقریباً ۷۵۰۰۰ تا بیش از ۱۲۰۰۰۰ هزار افزایش یافته بودند. سیاست شهرک سازی امری محوریست چرا که ارائه دهنده تقریبی یک سنجش مشخص و قابل توجه از تمایل اسرائیل است برای یافتن یک راه صلح آمیز.

بر اساس حقوق بین الملل یک حکومت اشغالگر به انجام هر گونه رفتاری مجاز نیست. حقوق و تعهدات در مناطق اشغال شده از جمله در بخش چهارم قرارداد ژنو تنظیم شده اند. کشور امضاء کننده این قرارداد موظف به دنبال نمودن مفاد آنست. از جمله نکات اساسی در قرارداد ژنو ممنوعیت انتقال مردم خودی به مناطق اشغالی، و عدم اخراج مردم بومی از آنجاست. در خلال اشغال مسئولیت شرایط زندگی مردم، مانند حق دسترسی به غذا، آب، امرار و معاش، غیرو غیرو، بر عهده حکومت اشغالگر نهاده شده است.

حتی دیگر کشورهایی امضا کننده قرارداد ژنو نیز به انجام مسئولیتهایی مکلف گشته اند، و آن عبارت است از کسب اطمینان در مورد اینکه حکومت اشغالگر به وظائف خود

در قبال فلسطینیان عمل مینماید. اعلامیه ۲۴۲ سازمان ملل - که خواستار عقب نشینی بدون قید و شرط اسرائیل از زمینهای اشغالی است - بر اساس این اصول بنا شده اند.

## فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

در خلال سالهای انتفاضه تغییرات بسیاری در وضعیت سیاسی جهان رخ داد. فروپاشی بلوک سوسیالیستی، و انحلال اتحاد جماهیر شوروی، توازن قدرت را بسود امپریالیسم و کاپیتالیسم تغییر داد. جرج بوش رئیس جمهور آمریکا یک «نظم نوین جهانی» را وعده داد، نظمی که در آن مطالبات اقتصادی نیروهای بازاری و نئولیبرالی برای آزادی بمنظور نابودی و استعمار کارگران به ملودی آینده مبدل میشود.

آمریکا بعنوان تنها ابر قدرت باقیمانده در جهان، «رهبری» خود را بر سراسر جهان به اصطلاح آزاد حفظ کرد. اکنون که دیگر دشمن «سوسیالیستی» بعنوان رقیب اصلی وجود نداشت، «نظم جدید جهانی» ایجاد میشود. هر کشور یا رهبر سیاسی که با تسلط آمریکا و جهان غرب مخالفت نشان داد و یا هژمونی آنان را به چالش کشید، با خطر خفه شدن مواجه شد.

جنگ خلیج فارس در زمستان ۱۹۹۱ اولین مثال بر این نظم سیاسی نوین است. دبیرکل وقت ناتو، ویلی کلاوس/ بلژیکی، از یکسال قبل، در پاسخ به مباحث در مورد برچیده شدن ناتو پس از پایان جنگ سرد، اعلام نمود که «بنیادگرایی اسلامی میتواند نشان دهد که برای جهان [آزاد] خطر بزرگتری از کمونیسم است».

رهبر عراق صدام حسین در تابستان ۱۹۹۰ به کشور همسایه کویت یورش برد. در ژانویه ۱۹۹۱ آمریکا تحت پوشش سازمان ملل متحد عراق را مورد حمله نظامی قرار داد. انگیزه های سیاسی ملی/عربی حمله به عراق و نتایج جنگ خلیج فارس، خارج از چهارچوب این متن قرار دارند. بهمان ترتیب گفتگو در مورد انگیزه واقعی امپریالیسم آمریکا برای جنگ خلیج فارس. حمله عراق به کویت فقط بهانه مناسبی بود برای تقویت کنترل آمریکا بر نفت منطقه و انزوای رژیمهای عربی که از جبهه آمریکا حمایت ننموده بودند.

آمریکا بسیاری از رژیمهای ارتجاعی عرب را با سخنرانی در مورد تهدید عراق بر علیه تمام ثبات منطقه بعنوان بهانه، بخود نزدیکتر نمود. به آن رژیمهای عربی که از حمله آمریکا حمایت نموده بودند، پاداش داده شد. برای مثال بخش بزرگی از بدهیهای مصر بخشیده و نام سوریه از فهرست کشورهای «تروریست» حذف شد. برعکس یمن در شورای امنیت سازمان ملل متحد (در آنزمان یمن بصورتی اتفاقی در آن عضو بود) از

دادن رای مثبت به قطعنامه سر باز زده بود، بلافاصله از دریافت وام از قبل اعطا شده محروم شد.

آمریکا طی یک دهه فعالانه به بازسازی ارتش عراق یاری رسانده بود. در خلال بخش بزرگی از دهه ۸۰ جنگ خونینی میان ایران و عراق در گرفت. سیاست جنگی رهبران دولت عراق در این جنگ با سکوت آمریکا حمایت شد. و این بخاطر اینکه آن جنگ بر علیه دشمن اصلی آمریکا در منطقه در آنزمان، ملاحای ایران، قراول رفته بود.

۱۹۸۸ آمریکا یک هواپیمای مسافربری ایرانی را با ۲۹۲ قربانی بعنوان نتیجه، سرنگون نمود. هواپیما، که در مسیر برنامه ریزی شده ای میان تهران و امارات متحد عربی پرواز میکرد، توسط یکی از کشتیهای جنگی آمریکا که در تنگه هرمز مستقر بود و از حمل و نقل نفت جلوگیری مینمود و در ضدیت با تمام حقوق بین الملل بارها به قلمرو آبی ایران جهت «مبارزه» با قایقهای موتوری کوچک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تجاوز نموده بود، سرنگون شد.

با دولت تازه انتخاب شده تحت رهبری جرج بوش در اهداف جغرافیای سیاسی آمریکا در منطقه تغییری آغاز شد. آن از جمله به این امر منجر شد که لیبی بخاطر انفجار هواپیمای مسافربری آمریکایی بر روی آسمان لاکربی در اسکاتلند که چند ماه پس از سرنگون نمودن هواپیمای مسافربری ایرانی روی داد مجرم شناخته شد. این علیرغم اینکه رهبر ایران خمینی شخصا قول انتقام داده بود و اینکه سیا و ام ای ۶/ انگلیس به این نتیجه رسیده بودند که فاجعه لاکربی پاسخ رژیم ایران بود.

با نفوذ بسیار عظیم آمریکا بر روی تعداد زیادی از رژیمهای عربی ارتجاعی، رهبر عراق، صدام حسین، امکان تقویت جایگاه عربی/ملی خود را، از جمله توسط حمایت شدید خود از ساف و اهداف مردم فلسطین، با آگاهی کامل از اینکه در میان مردم عرب از حمایت گسترده ای برخوردار است، فراهم شده دید.

با جنگ خلیج فارس ساف و یاسر عرفات نیز، تقویت شده توسط لفاظیهای شدید صدام حسین برای فلسطین، در وضعیت سیاسی پیچیده ای قرار گرفتند. رهبران عراق درخواست عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی را به عقب نشینی از کویت پیوند زدند. در مراحل ابتدایی جنگ خلیج فارس عراق جهت تاکید هر چه بیشتر بر روی این ارتباط تعدادی موشک اسکاد بسوی اسرائیل پرتاب نمود.

ساف و یاسر عرفات بمنظور ممانعت از ایجاد «حمام خون میان برادران عرب» پیشنهاد میانجیگری میان عراق و کویت را ارائه نمودند. این موضع از جانب اسرائیل و آمریکا بسرعت بعنوان حمایت ساف از «دیکتاتور صدام حسین» در مناقشه تشریح شد. در این

میان عرفات و ساف منزوی تر شدند چرا که آمریکا شورای امنیت سازمان ملل متحد را به پذیرفتن حمایت از درخواست جنگ آمریکا بر علیه عراق متقاعد نموده بود.

شکست عراق بهمین دلیل شکستی شد سیاسی برای ساف، و بدین ترتیب تضعیف جایگاهش در جهان غرب. مادامیکه توده های فلسطینی در شورش انتفاضه بر علیه اشغالگران صهیونیست مبارزه مینمودند، رهبران آنان در ساف تحت فشار آمریکا مردد بودند.

وزیر امور خارجه وقت آمریکا جیمز بیکر دو سال بعد گفتگوهای واشنگتن خود را اینچنین فرموله نمود، «ما ابتدا در جنگ سرد بر اتحاد جماهیر شوروی پیروز شدیم، با جنگ خلیج فارس رادیکالیسم اعراب را شکست دادیم. این دو وضعیت اساس حوادث-ه در جریان را تشکیل میدهند.»

## «گفتگوهای مادرید»

در تابستان ۱۹۹۱ هنگامیکه دو «طرف» مناقشه برای انجام مذاکرات به گفتگوهای موسوم به گفتگوهای مادرید دعوت شدند، کمتر از شش ماه قبل از پایان جنگ خلیج فارس، جایگاه ساف ضعیف بود.

ساف به انتخاب نماینده گان خود نیز مجاز نشد. فلسطینی «مورد قبول» از جانب اسرائیل دیکته میشد. هدف روشن بود، تنزل موضع ساف بعنوان «تنها نماینده قانونی مردم فلسطین»، موضعی که در خلال دهه ۸۰ از طرف بخش بزرگی از جامعه جهانی مورد حمایت قرار گرفته بود. در عوض اسرائیل قادر به تعیین افرادی میشد که نمایندگی مردم فلسطین را بر عهده می‌گرفتند.

عدم «نابرابری» میان دو طرف مذاکره کننده را روشنتر از این بسختی میتوان نشان داد. تاکتیک اسرائیل در مذاکرات نیز روشن بود، تا حد توان به تعویق انداختن آنها بود، از جمله، با عبارات وزیر امور خارجه آنزمان اسرائیل، «جهت ایجاد واقعیت‌های جدید بر روی زمین».

واقعیت‌های جدید بر روی زمین از جمله به معنای ساخت و ساز اجباری و سازماندهی شده شهرک‌های یهودی در مناطق اشغال شده است. از ۱۹۸۷ شمار شهرک‌ها از تقریباً ۷۵۰۰۰ به نیم میلیون در سال ۲۰۰۰ (و با احتساب آنهایی که در حال حاضر در زمینهای بهره برداری شده در اطراف بیت المقدس وجود دارند بیش از ۳۰۰۰۰۰!) افزایش یافته اند.

انتقال جمعیت خودی به مناطق اشغال شده در تضاد مستقیم با حقوق بین الملل قرار دارد. ایجاد آگاهانه مانع بر سر راه هر گونه راه حلی، همزمان با این ادعا که بدنیا صلح با فلسطینیان است، اقدامیست که اسرائیل به انجام آن مشغول است. هر چه شمار شهرکهای ساخته بیشتر، هر چه روشنتر که اسرائیل خیال ترک مناطق اشغال شده را ندارد.

سیاست شهرک سازی هنگامیکه که حزب کار اسرائیل (علیرغم اساس استعماری خود عضو بین الملل سوسیالیستی سوسیال دمکراتها) قدرت دولتی در تصاحب خود دارد عمدتاً بعنوان یک امر ضروری «برای امنیت اسرائیل» استدلال شده است. حزب دست راستی لیکود در جایگاه دولتی آشکارا از گروههای مذهبی حمایت مینماید که بر اساس باورشان کتاب مقدس به اسرائیل حق تصرف زمین را میدهد. به گفته این ارتجاعیون هر گامی به عقب جنایتیست بر علیه خواست خدا و بهمین دلیل شایسته مجازات.

باروخ گلدشتاین/مستعمره نشین که در ۲۹ فوریه ۱۹۹۴، ۲۹ فلسطینی را در مسجد ابراهیم ترور کرد، از خود با این استدلال که ابزاری بود برای تحقق خواست خدا دفاع نمود. از جانب برخی از متعصبان یهودی ترور نخست وزیر وقت، رابین، در سال ۱۹۹۵ «خودکشی» اعلام شد چرا که به دادن بخشهایی از مناطق ساحل غربی، بر خلاف خواست خدا، به فلسطینیان اظهار تمایل نموده بود.

مهاجران بعنوان نیروی پشتیبان شرایط را برای ادامه کنترل اسرائیل بر روی مناطق اشغالی فراهم میسازند. آنها مسلحانه، خشونتی پیوسته را بر علیه مردم افسطین به اجرا میگذارند. میان ۱۹۸۷-۹۱، ۴۲ ترور ثبت شده وجود دارد که توسط غیر نظامیان اسرائیلی بر روی فلسطینیان، در مقایسه با صدور سه حکم محکومیت، انجام شد.

یاسر عرفات جهت بازیابی جایگاه خود آماده به دادن امتیازات جدید بود. پس از به اصطلاح مصالحه تاریخی ۱۹۸۸، که اسرائیل بعنوان کشور برسمیت شناخته شد، عرفات/ساف در واقع از ۷۸ درصد از قلمرو فلسطین صرف نظر نمودند، اکنون پذیرش مذاکرت از جانب عرفات با هدف یک پیمان نامه صلح، میتوانست به معنای قرار دادن آینده بخشی از منطقه اشغال شده بر روی کفه ترازو باشد.

این موضع امتیازی- ه جدید، ساف/ پ اف ال پ/د.اف.ال.پ را پراکنده تر نمود و از جانب دیگر سازمانهای رادیکال بعنوان یک خیانت و در تناقض با برنامه ساف ارزیابی شد. شرایطی که بر اساس آنها روند صلح در آینده پایه گذاری میشد نیز پذیرفته نشدند. در چهار چوب ساف، تلاشهای مختلفی برای ایجاد مقاومت، از جمله جبهه موسوم به امتناع در دوران آغازین دهه ۹۰، صورت گرفت. همزمان توسط عرفات و نیروهای

نزدیک به وی روشی هوشمندانه بکار گرفته شد. نه بخاطر اینکه عرفات بعنوان یک استاد در مورد تاکتیکهای سیاسی شناخته نشده است، در این زمینه همواره راهی برای هر گونه ارائه امتیازی، بازی سیاسی، هر تعهد و الزامی باقی میماند.

در خلال دهه ۹۰ جناح «چپ» در ساف، هم مارکسیستها و هم نیروهای رادیکال دیگر، از جمله به دنبال تغییرات سیاست جهانی در کل تضعیف شده اند. گروههایی در ساف که از نظر سنتی با رژیمهای عربی ارتباط نزدیکی داشته اند، بدلیل بازبینی اولویتها در نزد این رژیمها کاهش مقام پیدا کرده اند.

در اینجا چند کلامی در مورد سازمانهایی که هرگز در ساف نبوده اند اما در خلال دهه ۹۰ حمایت مردمی خود را افزایش دادند. هنگام آغاز انتفاضه در سال ۱۹۸۷، رژیم اسرائیل به حماس - ه از نظر مذهبی مسلمان، به امید مبارزه با الفتح و دیگر سازمانها موجود در ساف، جایگاهی قانونی ارائه نمود.

اما حماس ستیزه جو تر شده و همزمان با امتیازات عرفات، با شعارهای خود در مورد ادامه مبارزه همدردی گسترده تری را در میان فلسطینیان جلب خود نموده، و اقدامات اجتماعی (برای مثال خدمات بهداشتی) که انجام میدهند، موضع آنان را تقویت نموده است.

حمس میگوید، «شما ناظرید که عبارات مارکسیستها و سیاستمداران رادیکال ساف چه ارزشی دارند. با بدست آوردن کمی قدرت خوشحال شده و کاملاً فراموش کرده اند که مبارزه بر سر آزادی کامل فلسطین است».

## توافقنامه و اشنگتن

گفتگوهای مادرید به تماسهای جدید، «گفتگوهای محرمانه»، میان نماینده گان اسرائیل و ساف/عرفات منجر شد. این گفتگوها با آنچه که طراحی قوانین کار حول مواردی که بعنوان «مشکلات اصلی» تشریح میشوند: وضعیت آینده بیت المقدس، حقوق پناهنده گان، آزادی زندانیان سیاسی، مسائل مسکن آغاز شد، و اینها بدون اطلاع مذاکره کنندگان در مادرید، و طی مدت زمانی طولانی میان گروههای متخصص مختلف، بدون «محصور» نمودن خود در زنجیرهای سیاسی معمولی، و همانطور که گفته شد «از این طریق نادیده گرفتن داستانهای قدیمی صورت پذیرفتند».

قسمت اعظم این گفتگوها در اسلو انجام شدند و به تدریج به «توافقنامه صلحی» انجامید که در یک بعد از ظهر آفتابی، ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳، طی تشریفات با شکوه در واشنگتن توسط عرفات، رابین و پرز، تحت نظارت بیل کلینتون و وزیر امور خارجه

روسیه آندری کزیروف امضاء شد. محتوای این توافقنامه را، که قرارداد اسلو نامیده شد، میتوان به ترتیب زیر خلاصه نمود:

۱- یک فلسطین خودگران، با اریحا و مناطق نزدیک به آن و بخشهایی از نوار غزه، ایجاد میشود.

۲- ادامه مذاکرت را اینکه چه مناطق دیگری به منطقه خودگردان فلسطین داده خواهد شد تعیین خواهد نمود.

۳- توافقنامه پایانی صلح باید ظرف پنج سال به انجام رسیده و امنیت در مرزهای به رسمیت شناخته شده برای اسرائیل و یک فلسطین آینده ضمانت شده باشد.

۴- برای امکانپذیر نمودن تحرک مثبت این فرایند «دشواریترین مسائل» به آینده موکول میشوند، در حالیکه ابتدا مسائل «آسانتر» مورد بحث قرار میگیرند. حل این مسائل به ایجاد جو اعتماد میان دو طرف، که پایه و اساس مقابله با مسائل مربوط به درگیری های پیچیده در بخش دوم از دوره پنج ساله را بنا مینهد، یاری خواهد رساند.

چه شد که یاسر عرفات و همکاران وی قراردادی را امضاء کردند که آشکارا ناقض ضوابط ساف و برنامه ملی آنست، و آن بدون دخالت کمیته اجرایی ساف و بدون فرا خواندن بالاترین ارگان ساف، شورای ملی فلسطین؟.

یک پاسخ را میتوان در پراکندگی ساف و پاسخی دیگر را در جایگاه قدرتی که عرفات و سازمان وی، الفتح، طی سالها در ساف تشکیل داده بودند جستجو نمود. ساف فاقد ساختار دمکراتیک و بدنه های کنترل کننده است، بدنه هایی که به ممانعت از توسعه ای قادرند که در آن یک فرد یا موضع سازمانی بر اساس فساد، رشوه و سیاست خویشاوند سالاری بنیان نهاده میشود.

اینگونه کمبودها در ساف از سالها قبل توسط پ اف ال پ و دیگران مورد انتقاد قرار گرفته و درخواستها جهت اصلاحات دمکراتیک ارائه شده بودند. اما آنها خود قادر به انجام چنین تغییراتی نبودند، اما در عوض به منتقدان ثابت قدم عرفات و حکومت وی مبدل گشتند.

اینکه عرفات آنرا، با این وجود، در ساف تحمل میکند، و اینکه او در زمان مناسب جهت تجدید همکاری دست خود را بسویشان دراز کرده است، در ارتباط با قابلیت عرفات در دادن مانور سیاسی و بهره برداری از هر فرصتی قرار دارد.



این تصور عرفات شاید بتواند یکی از دلایل باشد، دقیقا مانند زمانی که رئیس جمهور آمریکا [لیندون جانسون] در مورد منتقدان انجام داد، که علیرغم انتقاد خود، با این وجود، موقعیت خود را حفظ کرد: این بهتراست که آنها اینجا در داخل باشند و به آنها اجازه بدهیم که به بیرون بشاشند، تا اینکه بیرون باشند و از خارج به ما بشاشند!

بخشی از توافقنامه واشنگتن مسئولیت متوقف نمودن انتفاضه و انجام «اقدامات تروریستی» از جانب مردم فلسطین را بر عهده حکومت خودگردان فلسطین نهاده بود. اسرائیل از طریق توافقنامه همچنین از زیر بار تعهدات اقتصادی و اجتماعی خود در قبال تقریبا یک میلیون فلسطینی، که در نوار غزه تحت شرایط اسفناک زندگی میکنند، شانه خالی کرد.

اینک مسئولیت حکومت خودگردان بود که یک زندگی مطلوب را به «شهروندان» خود بدهد. به زبان ساده اسرائیل به اهداف خود دست یافته بود!، اینکه فلسطینیان در آینده در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند، که نیروی پلیس حکومت خود گردان (تنها نیروی فلسطینی که بر اساس قرارداد اجازه حمل سلاح داشت) به استفاده از سلاح خود بر علیه مردم خودش ناگزیر میشد.

## اسلو (۲)

یکسال پس از واشنگتن و اسلو (۱) قرارداد موسوم به اسلو (۲) آمد. نقشه در این جزوه از معنای این دو قرارداد تصویر روشنی ارائه میدهد.

# Västbanken och Gaza

- så är de  
uppdelade  
enl. avtalen

— Jerusalems stadsgrens

**Palestinska samhällen**

- Mindre än 3000 inv.
- 3000-6000 inv.
- Mer än 6000 inv.

**Israeliska bosättningar**

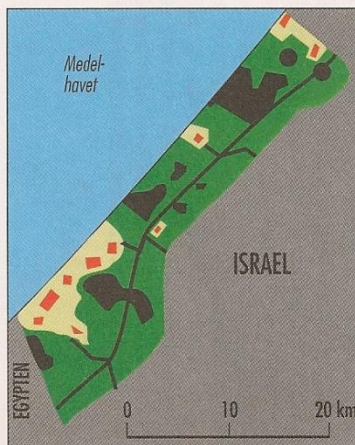
- ▲ Mindre
- ▲ Större
- ▲ Planerad utvidgning

**Vägar**

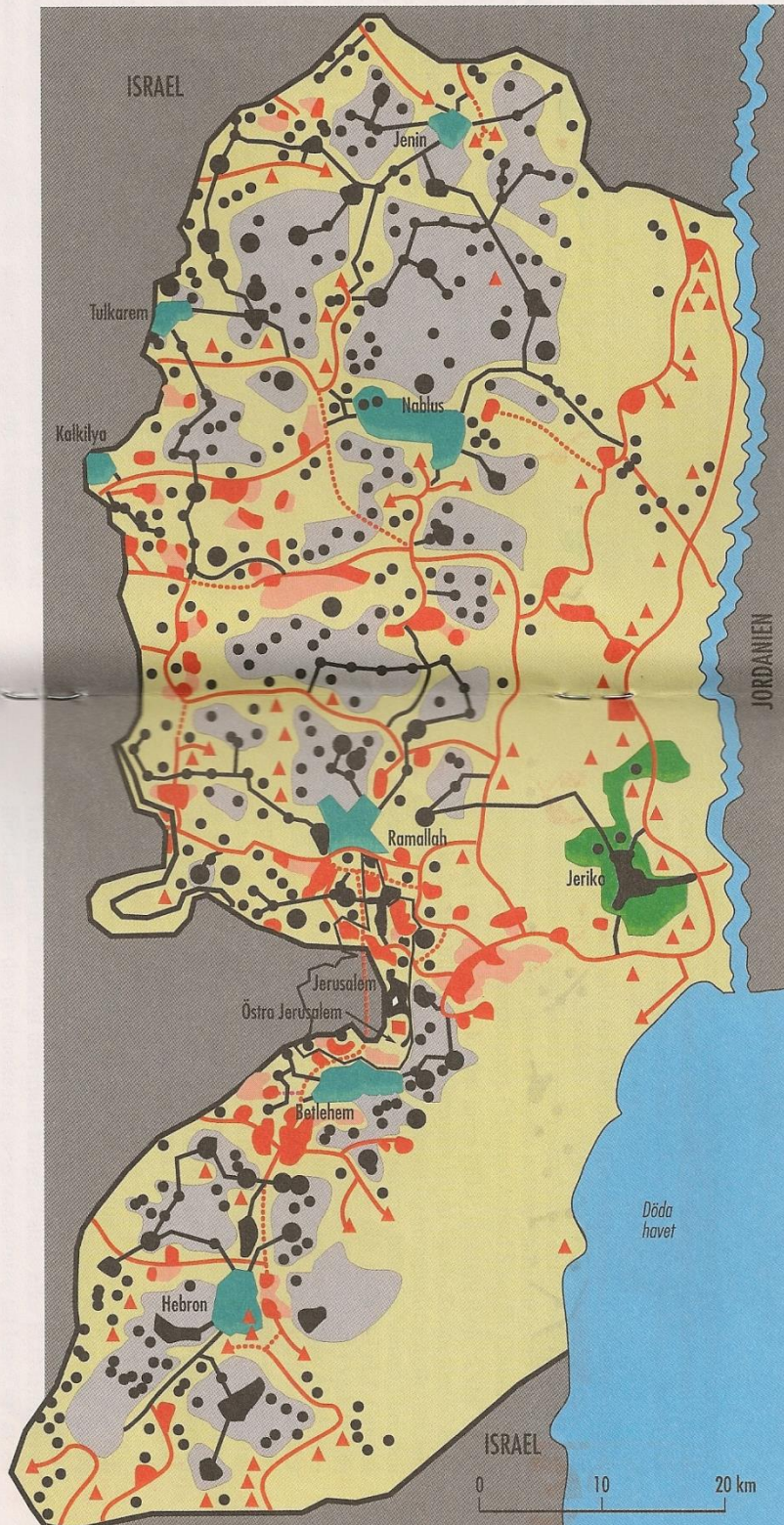
- Under israelisk kontroll
- - - Under byggnation
- Palestinska vägar

**Territoriell kontroll efter avtalen**

- Palestinskt självstyre enl. Oslo I
- Zon A: Palestinskt självstyre enl. Oslo II
- Zon B: Territorium under delad kontroll enl. Oslo II. Denna zon omfattar dessutom nästan alla palestinska samhällen i zon C.
- Zon C: Territorium under israelisk kontroll enl. Oslo II



Gaza



توضیحات در مورد نقشه- مترجم:

# ساحل غربی و غزه

تقسیم شده بر اساس نقشه

مرز شهر اورشلیم

مناطق فلسطینی

کمتر از ۳۰۰۰ جمعیت

۳۰۰۰ - تا ۶۰۰۰ نفر جمعیت

بیش از ۶۰۰۰ نفر جمعیت

شهرکهای اسرائیلی

کوچکتر

بزرگتر

برنامه ریزی شده برای توسعه

جاده ها

تحت کنترل اسرائیل

تحت ساخت و ساز

جاده های فلسطینی

کنترل ارضی پس از قرارداد

حکومت خود گردان فلسطین بر اساس اسلو (۱)

حوزه A: حکومت خودگردان فلسطین بر اساس اسلو (۲)

حوزه B: قلمرو تحت کنترل دو طرف بر اساس اسلو (۲). در ضمن این منطقه تقریباً تمام جامعه فلسطین را در حوزه C در بر میگیرد.

حوزه C: قلمرو تحت کنترل اسرائیل بر اساس اسلو (۲)

با اسلو (۲) به اریحای - ی تحت کنترل حکومت خودگردان فلسطین - و منطقه غزه، ۷ منطقه بسته به عبارت دیگر شهرهای جنین، طولکرم، نابلس، قلقیلیه، رام الله، بیت لحم و حبرون اضافه شد. این موردیست که منطقه A نامیده شد. در اینجا حکومت خودگردان فلسطین ظاهراً صاحب قدرت و اسرائیل از اینجا نیروهای نظامی خود را خارج نموده است. این مناطق تقریباً ۷ درصد از مساحت ساحل غربی و ۷۰ درصد از نوار غزه را تشکیل میدهند.

چرا ظاهراً، به این دلیل که تمام موارد خارجی، برای مثال - ورود و خروج به این شهرها توسط اسرائیل کنترل میشوند. نظامیان اسرائیلی تنها در داخل شهرها وجود ندارند. (اگر چه این هم کاملاً حقیقت ندارد. در مرکز حبرون با جمعیتی بالغ بر ۷۰۰۰۰ فلسطینی، یک شهرک یهودی نشین ۴۰۰ نفری وجود دارد، که «امنیت» آن به گفته اسرائیل نیازمند حضور ۴۰۰۰ سرباز است.)

عدم حضور نظامی اسرائیل در شهرهای فلسطینی معنای خود را در خلال انتفاضه جدید (۲۰۰۰) بوضوح ترسناک نشان داده شده است: ارتش اسرائیل به نشان دادن توجه به پرتاب راکتها - و موشکهای خود، کاملاً آگاه از اینکه سربازان خود را مورد اصابت قرار نمیدهد، نیازی ندارد.

اسلو (۲) برای اسرائیل به معنای یک قرارداد صلح رسمی سریع با کشور همسایه اردون و پادشاه آن ملک حسین نیز بود. در عمل یک همکاری و قرارداد تجاری گسترده از قبل میان دو کشور ایجاد شده بود. اسلو فرصتی شد برای کلیه رژیمهای عربی برای خاتمه دشمنی - ه تا آنزمان خود بر علیه اسرائیل. «روند صلح»، البته، در جریان بود!

توافقتنامه واشنگتن حاوی مجموعه ای از قید و شرطها، یکطرفه خطاب به حکومت خودگردان فلسطین، بود. زمانیکه کارگر (نشریه حزب کمونیست سوئد [م.ل]) چند هفته پس از نشست واشنگتن متن اعلامیه را منتشر نمود (کارگر شماره ۹۳/۳۹) روشن شد که بهیچ دولت مستقل فلسطینی اجازه تشکیل داده نشده بود.

اسلو (۲) ساحل غربی را به سه منطقه تقسیم مینماید، ۳ حوزه. حوزه A که در سطور فوق توضیح داده شد، و B که شامل در مجموع کمتر از ۳۰ درصد از مساحت ساحل غربی میشود.

در این بخشها «کنترلی تقسیم شده»، تقسیم شده میان حکومت خودگردان فلسطین و اسرائیل ایجاد و حوزه C، سرانجام، به معنای حدود ۷۰ درصد از ساحل غربی، که توسط اسرائیل کنترل خواهد شد. برای درک محتوای واقعی این تکه پاره های در هم آمیخته که ساحل غربی از نظر سیاسی به آن تبدیل میشد نگاهی سریع به نقشه کفایت مینماید.

در عمل در اطراف هر منطقه فلسطینی، هر دهکده ای، مناطق تحت کنترل اسرائیل وجود دارند. در اسلو (۲) جاده های متصل کننده شهرهای فلسطینی از میان تمام بخشهای تحت کنترل اسرائیل عبور میکنند. در هر گذرگاهی از حوزه A – تا حوزه منطقه B، و کمی بیش از این، تا حدی در منطقه حوزه C، یک فلسطینی باید از کنترلهای مرزی عبور کند. تنها داشتن مدارک عبور، کارت شناسایی، و دیگر مدارک مشخص، کفایت نمینماید. همراه با آنها باید دلیلی قابل قبول برای سربازان، چرا میخواهد از منطقه محاصره شده به منطقه دیگر برود، داشته باشد.

مساحت کل ساحل غربی تقریباً معادل است با هالاند\* (نوار غزه بسیار کوچکتر است: تقریباً چهار میل طول، و کمتر از یک میل عرض). از بالاترین منطقه در شمال ساحل غربی، تا پایین بخش جنوبی بیش از ۲۰ میل سوئدی است. این معادل است با مسافت میان استکهلم و اوربرو، سفری تقریباً ۲-۳ ساعته با اتوموبیل.

اما وضعیت در ساحل غربی اینچنین نیست. اگر یک فلسطینی اساساً قادر به تهیه کلیه مدارک شناسایی و عبور باشد، او (زن یا مرد) جهت انجام سفری چند میلی ممکن است که به عبور از ده ایستگاه کنترل مرزی ناگزیر گردد. در جریان هر کنترلی، همان رفتار: بازپرسی در مورد اینکه کجا و چرا میرود، تجسس، انتظار، اغلب همراه با برخورد و رفتار توهین آمیز.

برای برخی از مناطق مدارک شناسایی ویژه ای مطالبه میشوند. دریافت اجازه برای سفر به شرق بیت المقدس تقریباً غیرممکن است. اگر چه ۳۰ درصد از جمعیت شهر فلسطینی هستند. بسیاری ساحل غربی را به بانتوستان-ه دوران آپارتاید آفریقای جنوبی تشبیه مینمایند.

\* منطقه ساحلی در جنوب سوئد-مترجم

تشابه میان آنها در بسیاری از موارد تکان دهنده است. شهرکهای یهودی اغلب بر روی ارتفاعات این شهر پر از تپه ساخته میشوند. در آنجا آنها بعنوان نوعی قلعه سنگربندی شده قرار گرفته اند، با کنترل کامل بر روی روستاهای در پایین قرار گرفته شده فلسطینی در دره های کشیده و دراز.

اسرائیل توسط راههای حمل و نقل بزرگ به شهرکها متصل و مزارع متعلق به فلسطینیان مستقیماً قطع میشوند. ساکنان مسلح که فلسطینیان را مورد تهدید و ترور قرار میدهند، میتوانند بر روی حمایت ارتش اسرائیل حساب کنند. دقیقاً بهمان ترتیبی که در آفریقای جنوبی بود. مهاجران سفید پوست بر روی بلندیها، سیاه پوستان در میان دره های کشیده و دراز.

حکومت خودگردان فلسطین تا اطلاع ثانوی، در انتظار یک قرارداد رسمی صلح، تماماً بر اساس توافقنامه واشنگتن، «محدود» است. و در واقع محدود عبارتست صحیح. اسرائیل هنگام وضع قوانین جدید در مناطقی که به گفته ای تحت کنترل حکومت خودگردان (حوزه A) قرار داده شده اند نیز، هنگامیکه از جانب دولت فلسطین به چالش کشیده میشوند، حق حاکمیت مطالبه مینماید.

فلسطینیان برای آبیاری حق حفر چاه ندارند. نمیتوانند، قبل از هر چیز نه به دلیل کمبود آب، بلکه به دلیل پمپاژ آب توسط اسرائیل به مناطق خودش. ۸۰ درصد از تمام آب موجود در ساحل غربی توسط اسرائیل کنترل میشود. از نظر آماری، هر اسرائیلی، در مقایسه با هر فلسطینی، به پنج برابر آب بیشتر دسترسی دارد.

## «روند صلح» پس از واشنگتن

در واشنگتن، ۱۹۹۳، اعلام شد که روند منتهی به یک توافقنامه نهایی صلح حداکثر پنج سال به درازا خواهد کشید. تا ۱۹۹۸ کلیه مناقشات حل میشدند. هم اکنون از آن زمان تعیین شده سالها گذشته است.

در خلال این پنج سال مجموعه ای از کنفرانسها و «نشستهای صلح» - ه، اما بی ثمر، برگزار شده اند، چرا که طرف اسرائیلی فقط تقاضای دریافت امتیازات بیشتری را از فلسطینیان نموده است. در حال حاضر، مانند گذشته، آمریکا از اسرائیل حمایت میکند. پرزیدنت بیل کلینتون طی دور دوم ریاست خود بر روی مبدل شدن به آن رئیس جمهوری که توسط «اقدامات فعالانه میانجیگرانه» مناقشه فلسطین را به راه حل نهایی خود هدایت نمود بشدت سرمایه گذاری کرد.

آمریکا در واقع هرگز یک میانجی نبوده است. در عوض آمریکا و اسرائیل یکی از طرفین بوده اند و هستند. استراتژی همواره اینچنین بوده است، که طرف فلسطینی باید به دادن امتیازات ناگزیر و از مطالبات اساسی خود در مبارزه ملی دست بردارد.

در مصاحبه ای در نشریه کارگر (ارگان رسمی حزب کمونیست م.ل سوئد - مترجم) شماره ۹۶/۴۱، ۱۹۹۳، یکی از اعضای کمیته مرکزی پ.اف.ال.پ تایید نمود که «ما باید اعتراف کنیم که دشمنانمان در انجام ماموریت خود موفقتر بودند». و او تاکید نمود که دهه ۹۰ موضع بورژوازی فلسطین را در ساف، همراه با اینکه بخشی از آن توسط موافقتنامه اسلو موفق به کسب مزایای مادی شد، تقویت نمود. فساد و فقدان دموکراسی در حکومت خودگردان فلسطین عدم اعتماد را عمیقتر و در میان بسیاری از فلسطینیان امیدها را به یاس مبدل نموده است.

تحت حکومت دست راستی نتان یاهو (تا بهار ۱۹۹۹) اقدامات رهبری شده توسط آمریکا نیز متوقف شدند. دولت نتان یاهو به دستیابی به معاهده صلحی، حتی بر اساس شروط سابق آمریکا و اسرائیل، علاقمند نبود. در عوض سیاست شهرک سازی بمنظور ایجاد مانع بر سر راه هر گونه پیشرفتی تسریع شد.

مرزهای دولتی بیت المقدس از طریق غصب زمینهای فلسطینی و ادغام آنان در حوزه اختیارات دولت گسترش و اخراج جمعیت فلسطینی در بخش شرقی اشغال شده شهر، هر دو با خشونت آشکار و انواع اقدامات اجباری دولتی، تشدید شدند.

پس از اشغال ۱۹۶۷، بیش از ۴۰۰۰۰ خانه فلسطینی مصادره و اسرائیلی شده اند. در عرض ۳۰ سال اجازه ساخت و ساز به هیچ خانه فلسطینی داده نشده است، اما فقط یهودیان، در عمل، به تهیه اموال و زمین قادرند. برای فلسطینیان باقیمانده شرایط زندگی را دشوار نموده اند. از بسیاری از آنان مدارک شناسایی که اساساً جهت ادامه زندگی در آنجا لازم است گرفته شده است.

Lea Tsemel، وکیل یهودی تبار که دهه ها بخاطر حقوق فلسطینیان مبارزه نموده است، شرایط را با این عبارات توصیف مینماید: «البته که این یک پاکسازی قومی است! دلیلی برای انکار عبارات وجود ندارد. نتان یاهو و بخش اعظم مردم اسرائیل خواهان بیت المقدسی بدون [اعراب] هستند.»

آنچه که توسط اسرائیل و آمریکا برای یک توافقنامه صلح از فلسطینیان درخواست میشود در واقع چشم پوشی از حقوق ملیشان است. «سازش تاریخی»، ۱۹۸۸، به معنای تسلیم بیش از سه چهارم قلمرو فلسطین بود.

پس از قرارداد اسلو (۲) حکومت خودگردان فلسطین تقریباً ۷ درصد از مساحت ساحل غربی، و ۷۰ درصد از غزه را کنترل میکند! از نقطه نظر فلسطینی، در بهترین حالت، تقریباً یک چهارم دیگر از ساحل غربی میتواند در آینده به فلسطینیان داده شود. اما میان ۶۰ تا ۷۰ درصد از ساحل غربی، و نزدیک به یک سوم از نوار غزه میخواست برای همیشه به بخش جدایی ناپذیری از اسرائیل مبدل گردد!

و این تکه پاره ها از مناطق منزوی شده و از هم جدای ساحل غربی، میخواست به ساحل غربی مبدل، تحت سلطه اسرائیل و نهادهای دولتی آن قطع، کنترل و مراقبت بشود.

ایجاد فلسطینی مستقل بر اساس چنین شرایطی امکانپذیر نیست. هم اکنون آن فلسطین-کوچک - ۵ در گذشته ذکر شده، متشکل از مناطق اشغالی از ۱۹۶۷ در تمامیت آن، بعنوان دولتی مستقل تقریباً غیرممکن است. کاهش داده شده به فقط ۳۰-۴۰ درصد، یک فلسطین-کوچک تنها تحت انقیاد اسرائیل، و در موضعی سیاسی و اقتصادی مستقیماً تابع، قادر به ادامه حیات است.

بیش از یک میلیون فلسطینی در نوار غزه، بخش اعظم آنان پناهنده گان و فرزندانشان، از ۱۹۴۸، وجود دارند. خانه، شهرها و روستاهایشان، در معرض دیدشان قرار دارد - اما در اسرائیل. در ساحل غربی یک میلیون فلسطینی زندگی میکند. اگر چه بسیاری از آنان در روستاها و شهرهای محل زادگاهشان زندگی میکنند، اما در فلسطین زندگی نمیکنند. آنها تحت اشغال زندگی میکنند و «راه حل صلح» - ۵ اسرائیل و آمریکا اینست که بخش اصلی کشورشان به این شکل باقی خواهد ماند. در ضمن بسیاری از پناهنده گان نیز (از اسرائیل ۱۹۴۸) در ساحل غربی وجود دارند.

علاوه بر این در اردوگاه پناهنده گان - ۵ واقع در کشورهای عربی همسایه، و ضمناً پراکنده در سراسر کره زمین، میان ۳ تا ۴ میلیون فلسطینی زندگی میکنند. حق آنان در مورد بازگشت به خانه ایشان از جانب جامعه جهانی (از جمله قطعنامه ۱۹۴) سازمان ملل متحد مورد تایید قرار گرفته است. اما این حق بیش از ۵۰ سال، هنگام به اجرا گذاردن آن، کاملاً نادیده گرفته شده است. و بنظر میاید که این ۳ - ۴ میلیون در روند صلح در دهه ۹۰ ناپدید شده اند.

حق آنان اساساً در گفتگوها جایی ندارد. البته یکی از مقاصد اسرائیل در سیاست شهرک سازی بر روی زمینهای اشغالی امکان ناپذیر ساختن بازگشت آنهاست. اگر اسرائیل بخش اعظم مناطق اشغالی سال ۱۹۶۷ را نیز در اختیار خود بگیرد، آنها باید به کجا بروند و در کجا اسکان داده شوند؟



در ضمن تقریباً یک میلیون فلسطینی وجود دارند که در مرزهای اسرائیل - ۱۹۴۸ زندگی میکنند. آنها شهروند اسرائیل هستند، اما شهروندان درجه دومی به حساب می‌آیند که توسط یک تفکر صریح و روشن نژادپرستانه مشخص می‌شود. این «اعراب - اسرائیلی» پاسپورت دارند. مدارک شناسایی که با مدارک شهروندان اسرائیلی تفاوت دارد.

زندگی روزانه آنها شاید از برادران و خواهرانشان در اردوگاه‌های پناهنده گان و مناطق زاغه نشین غزه بهتر باشد، اما جایگاهشان در اسرائیل بهیچ عنوان هم‌تراز با یهودیان نیست. مدارس و خدمات درمانی بدتر، مشاغل با دستمزدتر کمتر، محدودیتها در کار و تحرک تنها مثالهاییست بر اعمال تبعیض در مورد آنان.

اینها، از نقطه نظر استعماری اسرائیل، «اسبهای تروآ»\* در قلب اسرائیل، برای اولین بار در مقیاسی گسترده به بخشی از شورش فلسطین در پاییز ۲۰۰۰ مبدل گشتند. اینکه مقاومت به فلسطین، ساحل غربی و غزه، محدود نشود، امری بوده است که رهبران اسرائیل در سراسر دوران موجودیت اسرائیل از آن در هراس بوده اند.

## انتفاضه جدید

در جولای ۲۰۰۰ با شرکت بیل کلینتون بعنوان «میانجی» نشست مهمی میان نخست وزیر تازه اسرائیل اهود برک و یاسر عرفات در کمپ دیوید برگزار شد. چند ماه قبل از آن اسرائیل، پس از ۱۸ سال اشغال، نیروهای نظامی خود را از منطقه موسوم به حوزه امنیتی در جنوب لبنان، پس از شکست اسرائیل به دلیل افزایش حملات چریکهای حزب الله لبنان در سالهای اخیر و قرار دادن آن در معرض خطر وقوع بحرانی در سیاست داخلی، خارج نموده بود.

با عقب نشینی این امید در نزد آمریکاییان و اسرائیلیان وجود داشت که مسئله طولانی بلندیهای جولانی حل میشد و توافقنامه ای با سوریه بدست می‌آمد. آمریکا از مدتها قبل «پیشنهاد» ارسال یک نیروی امنیتی بر روی بلندیهای جولان را، با هدف ضمانت امنیت در صورت یک عقب نشینی، ارائه نموده بود.

با خارج نمودن اشغال در منطقه امنیتی از دستور کار و امیدهای اسرائیل که حزب الله با خشنود شدن از این موفقیت دست از تهدید شهرکهای اسرائیلی در بخش شمالی اسرائیل برمی‌دارد، آمریکا اسرائیل و عرفات را جهت امضای معاهده ای تحت فشار قرار داد.

\* [http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%D8%A8\\_%D8%AA%D8%B1%D9%88%D8%A2](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%D8%A8_%D8%AA%D8%B1%D9%88%D8%A2)

کلینتون برای مبدل شدن به آن پرزیدنت «تاریخی» که صلح را در خاور میانه بوجود آورد، فرصت چندانی نداشت. به باور برک نیز زمان برای متقاعد نمودن عرفات برای امضای معاهده مناسب بود. برای وی هم زمان اهمیت داشت.

پیروزی انتخاباتی برک یکسال قبل از آن، از جمله بر روی وعده در مورد حل مشکل اشغال منطقه امنیتی لبنان توسط اسرائیل بنا شده بود - افزایش سربازان قربانی اسرائیلی در حال ایجاد یک بحران داخلی بود - و حزب کار او میبایست روند صلح را تسریع مینمود و با کمک بیل کلینتون به یک معاهده صلح نهایی با عرفات دست میافت.

عدم کامیابی اسرائیل و آمریکا در کمپ دیوید، بهمین دلیل، جناح راست را در اسرائیل، که مذاکرات را بعنوان خیانت به امنیت اسرائیل بشدت مورد انتقاد قرار داده بود، به موضع تقابل ناگزیر نمود. آریل شارون آنرا بعنوان آغاز اقدام خود برگزید، اقدامی که دو ماه بعد در یک تحریک حساب شده، آگاهانه و آشکار، زمانی که تحت محاصره نظامیان اسرائیلی راهی منطقه در کنار مسجد ال القصی شد، به اوج خود رسید.

«ما بسیار نزدیک بودیم»، تفسیر گزارش شده از جانب آمریکا و بخشهایی از افکار عمومی اسرائیلی که در آرزوی دیدن معاهده ای هستند بر اساس موضع اسرائیلی و آمریکایی، هنگامیکه حتی گفتگوهای کمپ دیوید نیز - باز هم به یک تعویق دیگر منجر شد.

رهبران رژیمهای مرتجع عربی نیز بصورت مشابه ای ابراز ناامیدی نمودند. آنها امید فراوانی به اهود برک داشتند که پس از پیروزی در انتخابات راه را برای انعقاد موافقتنامه ای هموار نماید. یکچنین نابینایی در مقابل چیزی که برک ارائه مینماید - ژنرالی که تمام دوران زندگی حرفه ایش را صرف تعقیب و آزار فلسطینیها نموده - تنها توضیح ممکن منطقیش را میتوان در تلاش آنان برای منطبق نمودن خود با خواسته های آمریکا جستجو نمود.

با اینحال هنگامیکه آنها در کمپ دیوید از یکدیگر جدا شدند مذاکرات در پاییز ادامه پیدا میکرد. عرفات اعلام نمود که در اواسط سپتامبر فلسطین را بعنوان کشوری اعلام خواهد کرد، که بعنوان تعیین ضرب الاجل دیگری تفسیر شد.

از زمان این ضرب الاجل نیز پس از درخواست آمریکا مبنی بر به تعویق انداختن اعلام بخاطر دادن مهلت بیشتری به مذاکرات گذشت. ۱۵ نوامبر پیشنهاد بعدی عرفات شد. در مصاحبه ای در نشریه کارگر (شماره ۳۸/۰۰) محقق و نویسنده برجسته فلسطینی ادوارد سعید بصورت شایسته ای وضعیت آنزمان را توضیح داد:

«به باور من قراردادی در ماه نوامبر امسال نوشته خواهد شد. هدف مذاکرات کمپ دیوید در تابستان گذشته از جانب آمریکا و اسرائیل، قبل از هر چیز، به یک قرار داد صلح اشاره ای نداشت. توقف کشمکشها چیز است که آنها خواهان آن هستند. پس از ۵۲ سال کشمکش نباید از اسرائیل چیزی درخواست نمود. اسرائیل طی ۵۰ سال مطرح و دریافت نموده است - غرامت بخاطر اعمالی که در اروپا بر علیه یهودیان روا داشته شد. ما فلسطینیان چیزی نگرفته ایم. کدام حکومت اشغالگری اینچنین از زیر بار مسئولیتهای خود شانه خالی کرده است؟ آیا اشغال اسرائیل به معنای ضرر و زیان نبوده است؟ خانه های منفجر شده، باغهای زیتون نابود شده، مردم آواره شده؟ و عرفات وعده میدهد که درخواست مطالبه ای ارائه نخواهد داد!»

یک هفته بعد آریل شارون بمنظور گذاردن نقطه پایانی بر روی روند در جریان بطرف مسجد ال القصی در بیت المقدس حرکت کرد. بر اساس اطلاعات موجود به دولت برک از قبل اطلاع داده شده بود و اینکه او علت آنرا درک میکرد. بهر حال، اقدام شارون ماشه عامل تعیین کننده را کشید، اعتراضات انتفاضه جدید با یک ضربه شرایط را تغییر داد، و سرعت خود را در تمام بخشهای مناطق اشغالی و در داخل اسرائیل - ۱۹۴۸، منتشر نمود.

کمتر از سه سال بعد انتفاضه یکبار دیگر فلسطین را در کانون سیاست جهانی قرار داده است. خشونت بیش از حد اسرائیل توسط اکثریت جامعه بین المللی در یک قطعنامه سازمان ملل متحد (قطعنامه ای که دولت سوسیال دمکرات یوران پرشون [نخست وزیر سابق سوئد- مترجم] با بی شرمی به نفع آن رای نداد!) محکوم شده است.

مبارزه قربانیان خود را مطالبه مینماید. در اولین ۹ هفته بیش از ۳۰۰ غیرنظامی کشته شدند - ۵۰ درصد از آنان کودک و جوانان زیر ۲۱ سال بودند. همزمان ۱۲۰۰۰ فلسطینی، بسیاری از آنان بصورتی جدی زخمی شدند. وزیر بهداشت فلسطین میگوید که دستکم ۱۵۰۰ تن از اینها دچار آسیبهای مادام العمر خواهند شد، ناگزیرند که بر روی صندلی چرخ دار، و غیرو، ادامه زندگی بدهند.

روش استفاده شده از جانب اسرائیل در تمام سالهای گذشته دوباره به روشنی احساس میشود. تانکها و زره پوشها بر علیه کودکان که سنگ پرتاب میکنند. هلی کوپترهای جنگی که بی توجه راکتها و موشکها را مستقیماً به داخل شهرهای و روستاهای فلسطینی پرتاب میکنند. (مانند شهر غزه و رام الله در نوامبر). بولدوزرها که خانه های فلسطینی را، بعنوان اقدامات تلافی جویانه، یا بدلیل اینکه آنها تصادفاً «بیش از حد» به شهرکهای یهودی نزدیک شده بودند، تخریب میکنند.

اما اکنون سال ۲۰۰۰ است. همزمان که برتری نظامی صهیونیستی مانند گذشته عظیم است، نتایج و کمبودها نیز در جامعه اسرائیل مشهود هستند. اولین انتفاضه، ۱۹۴۸، هنگامیکه مردم فلسطینی آنجا، فلسطینیانی که شهروند اسرائیل هستند، فعالانه به حمایت از جبهه مبارزه برخاستند، یک عنصر مهم و جدید در این مبارزه، بسرعت به داخل اسرائیل رسید.

چرا که بدینوسیله، برای اولین بار، بخشی از یهودیان اسرائیلی با چشمان خودشان به دیدن معنا و مفهوم اشغال و ترور دولتی‌شان بر علیه فلسطینیان قادر گشتند. تصور از دستگاه خشونت دولت اسرائیل بعنوان یک ضرورت دفاعی، به‌مراه به خاک و خون کشیده شدن شهروندان خودشان، نابود شدن خانه و محل کسب و کارشان، ویران شد.

شورش جدید که فلسطینیان آنرا - انتفاضه ال اقصی - نام نهاده اند، قبل از هر چیز نشان دهنده اینستکه استبداد و توهین، هر چه که دشمن نیرومند باشد، هرگز قادر به متوقف نمودن عشق به آزادی و استقلال ملی نیست. مبارزه مردم فلسطین شتاب جدیدی بخود گرفته است.

دسامبر ۲۰۰۰

تدی - جان فرانک

## ۶- پایان سخن

بله، پس از انتشار جزوه کوتاه - ه «برای رهایی فلسطین» در آغاز ۱۹۸۸ وقایع بسیاری در فلسطین و بجز از آن در جهان رخ داده است. در این رابطه من ابتدا به انتفاضه دلیرانه ای فکر میکنم که دقیقاً در آنزمان آغاز شده بود و علیرغم ترور اسرائیل در دهه ۹۰ ادامه یافت.

پس از آن به انحلال خرد کننده رویونیسم اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق، که توازن قدرت را کاملاً از میان برد. این امر راه را برای عصر جدیدی از یک استثمار بیرحمانه سرمایه داری هموار و اینرا برای آمریکا امکان پذیر ساخت که، بعنوان تنها ابر قدرت جهان، خود را بعنوان رهبر «نظمی نوین» اعلام نماید - که اولین قربانی آن مردم عراق شدند.

اما سود بخش بودن مقاومتی پایدار و سازمان داده شده را ANC - کنگره ملی آفریقا نشان داد، تاسیس شده در سال ۱۹۱۲! - که سیستم استعماری آپارتاید آفریقای جنوبی

سرانجام متلاشی و نلسون ماندلا، ۱۹۹۴، اولین رئیس جمهور دموکراتیک آفریقای جنوبی شد.

من سیزده سال پیش نوشتم، «علیرغم حوادثی که تا کنون رخ داده منطقی است که بگوییم، مبارزه آزادیبخش فلسطین تنها در ابتدای راه خود قرار دارد..... به این دلیل ساده، تا زمانی که امپریالیسم بر خاور میانه فرمانروایی میکند و اسرائیل صهیونیستی وجود دارد، راه حلی برای «مسئله فلسطین» وجود ندارد.

در همین لحظه که در حال نوشتن هستم، زمستان - بهار ۱۹۸۸، لیبرالها، سوسیال دموکراتها، انسان دوستان سراسر «جهان غرب» جهت دادن کشوری به فلسطینیها در کنار اسرائیل تلاش میکنند. آنها وحشتزده از مقاومت فلسطینیان، خشمگین از خشونت حکومت اشغالگر اسرائیل، با دادن کشوری به آنان در صدد نجات «اخلاق» و «دمکراسی» اسرائیل برآمده اند. در حال حاضر آمریکا نیز مسئله «خودگردانی» یا «خودمختاری» فلسطینی را تبلیغ میکند. - هدف نهادن سرپوش بر روی مبارزه و رادیکالیسم در منطقه است.»

میتوان براحتی گفت که تلاشی سیستم اتحاد جماهیر شوروی شرایط دیگری را برای تسلط امپریالیسم آمریکا در خاور میانه بوجود آورد. از آن پس نه مبارزه آزادیبخش فلسطین و نه رژیمهای ملی مانند عراق یا سوریه، هیچیک به بهره برداری از اختلافات میان «شرق» و «غرب» قادر نگشتند. نقش اسرائیل بعنوان «سگ نگهبان» تضعیف شد - و در عوض آمریکا خودش (البته تحت پوشش سازمان ملل متحد) به عراق حمله و در عربستان سعودی و دیگر کشورها پایگاه نظامی تاسیس نمود.

در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ رهبر ساف یاسر عرفات و نخست وزیر اسرائیل ایزهاک رابین به همراه رئیس جمهور آمریکا بیل کلینتون بر روی چمنهای کاخ سفید دست یکدیگر را فشردند - و کلیه لیبرالها، سوسیال دموکراتها و انسان دوستان «جهان غرب» فریاد شادی سر بر آوردند.

در این شرایط عادلانه ترین قضاوتی که میتوان در مورد یاسر عرفات روا داشت اینست که او برای گرفتن بهترین نتیجه در سختترین شرایط تمام تلاش خود را بکار گرفت - و اینکه او دستکم به متوقف نمودن ادامه سیاست شهرک سازی صهیونیستی که امکان ایجاد یک «فلسطین کوچک» را نیز مورد تهدید قرار داده است امیدوار بود.

- من نیز گاهی تصور کرده ام که او در جهت تقلید از تاکتیک گام به گام صهیونیستها تلاش نمود: در حال حاضر نوار غزه و ساحل غربی، فردا الجلیل و غیره. مسئله فقط

تفاوت میان توسعه صهیونیستی و رویا در مورد یک فلسطین متحد است که آن اولی در تطابق با منافع امپریالیسم قرار دارد.

بدترین قضاوتی که میتوان در مورد وی روا داشت اینست که او از تبعید خود در تونس، در ازای یک کاسه سوپ جو، بمنظور منفعل نمودن انتفاضه پر افتخار برای فروش دهها سال مبارزه آزادیبخش فلسطین بهره برداری نمود - و به مبدل شدن ساف به بخشی از طرحهای امپریالیسم آمریکا اجازه داد - تا منافع «جهان غرب» در خاور میانه - ی از نظر استراتژیک مهم و نفت خیز برای آینده ای قابل پیش بینی با ثبات و امن باقی بماند. تا به اینجا سوپ جویی حاصل نشده است. فقط توهین، توهین و باز هم توهین - تا زمانیکه انقلاب در اکتبر سال ۲۰۰۰ مجدداً آغاز شد.

در ۱۰ نوامبر در مقاله ای که از جمله در روزنامه «اخبار امروز» منتشر شد روزنامه نگار - ه از بسیاری جهات فهیم - ه اسرائیلی، داوید گروسمان، نوشت: «نگاهی به نقشه فلسطین که قرارداد اسلو خیال قطعی نمودن آنرا داشت، احساس تحقیری که در قلب هر فلسطینی ایجاد شده است، وقوف به این امر که فلسطینیان پس از یک مبارزه خونین سرانجام کشوری واقعی را بدست نیاورده و فقط صاحب هویتی ملی میشوند که بر روی تکه پاره های در محاصره و قطعه قطعه شده در حضور اسرائیل فاتح بدست آمده - این تفکر را در اذهان تداعی مینماید که برای دفاع از نقطه نظر اسرائیل به پشتک و واروهای منطقی (برای اینکه نگوییم اکروباتی - ه اخلاقی) نیاز است.»

گروسمان بر این باور است که جهت دستیابی به یک صلح عادلانه با شانسی واقعی برای تحقق آن باید تعداد زیادی از شهرکها حذف بشوند. نه فقط کوچکها، شهرکهایی مانند گامنیم، کادیم و نتزاریم که در هر صورت بر اساس قرارداد محکوم به تخلیه هستند، بلکه هر شهرکی، بدون در نظر گرفتن اندازه و یا میزان «ثبات» آنها، آنهایکه وضعیتشان شانسی دستیابی به یک توافقنامه صلح پیش رو را به شکست بکشاند، حتی افرا و الون مور و کیریات آریا. حتی شهرکها در دره اردون و بلندیهای هیرون و گوش اتریون - ه شرقی.

من این مطلب را به این دلیل نقل میکنم که این مرحله (سال ۲۰۰۰/۲۰۰۱) برای روشنفکران اسرائیلی و هواداران اسرائیل بهترین موقعیت است، آنهايي که در جهت حمایت از طرز تفکر فلسطینی و ادغام آن با منافع خود تلاش دارند.

میتوان گفت که این رویکردیست انسانی - که مطمئناً میلیونها انسان آگاه را در این بخش از جهان ما، شیفته خود خواهد نمود. مسئله فقط این است (یکبار دیگر)، به چنین «دولت واقعی» اجازه برخورداری از یک استقلال واقعی داده نخواهد شد.

روند تحقیر، که تا بحال ادامه داشته است، فقط در ظاهر توسط به اصطلاح شهرک نشینان هدایت میشود. هدف از «تکه پاره ها» و مذاکرات (که آمریکا پذیرفته است!) قبل از هر چیز اینست که بتدریج و به شیوه ای اجتناب ناپذیر فلسطینیان (و بخصوص سرمایه داری فلسطینی) را در ساحل غربی و نوار غزه تحت انقیاد خود در آورد و «فلسطینی» را که زمانی ظهور خواهد نمود از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی بصورتی کامل به اسرائیل، آمریکا و دولتهای ارتجاعی عربی وابسته نماید!

از نظر سیاسی تفاوتی نمیکند که نتیجه ملغمه است یا تکه پاره هایی باقیمانده، چرا که به تغییر ساختار نیروی بنیادی موجود در منطقه یاری نخواهد رساند. آنچه که در اساس رخ خواهد داد اینست که سرمایه داری فلسطینی در سیستم ادغام و با کمال میل به همکاری دستگاه امنیتی خود با سیا و شین بت اسرائیل و سازمان جاسوسی اردون، عربستان سعودی و مصر و دیگران اجازه خواهد داد.

یقیناً – متأسفانه شاید اینچنین بشود. اما مسئله ای را حل نمیکند. اسرائیل همان تشکیلات دولتی استعماری که همواره بوده است. چنانکه قبل از فتح ساحل غربی و نوار غزه ۱۹۶۷ بود. باقی خواهد ماند. موشه دایان گفت: «در این کشور جای ساخته شده ای وجود ندارد که در گذشته دارای جمعیتی عربی نبوده باشد». اکثریت مردم فلسطین، تمام کسانی که زمانی در مبارزه آزادیبخش اردوگاههای نفرت انگیز رشد نموده اند، همچنان نادیده گرفته خواهند شد.

جنبش آزادیبخش سرانجام این هدف را گسترش داد: ایجاد «یک فلسطین دمکراتیک و آزاد» هم برای یهودیان و برای اعراب. به عبارت دیگر بدیل چیزی که ANC که در آفریقای جنوبی بدان دست یافته است. این هست و بعنوان تنها راه حلی که شرایط استعماری را لغو کند باقی خواهد ماند، تنها راه حل واقعی و عادلانه – و فقط باید امیدوار بود، بخاطر کلیه طرفین درگیر، که اسرائیل و امپریالیسم از طریق گستاخی و تکبر خود، قبل از آن، به ایجاد فرصتی برای براه اندازی یک «جهاد» واقعی اسلامی قادر نگردند....

دسامبر ۲۰۰۰

استفان بکمان

۲۰۱۲/۱۰/۲۱

پیام پرتوی

## «اصلاح داده ها در فلسطین و اسرائیل»

۱. حمله بزرگ اسرائیل به غزه ۱۹۵۵، در جریان آن ۳۸ فلسطینی کشته شدند، در ۲۸ فوریه، که اشتباها ۲۸ آریل ذکر میشود، روی داد.
۲. حمله تروریستی سازمان جاسوسی اسرائیل در قاهره (به اصطلاح ماجرای لاون) ۱۹۵۴ رخ داد، نه ۱۹۵۵.
۳. در مورد فتح اسرائیل در منطقه ای که در حال حاضر ایلات قرار دارد، مارس ۱۹۴۹. این بخودی خود صحیح است که من انجام تصرف را پس از توافقنامه مصری/اسرائیلی (۲۴ فوریه) اعلام میکنم و اسرائیلیها پس از امضای قرار داد از تنش زدایی بمنظور اشغال این منطقه در کنار خلیج عقبه بهره برداری نمودند.

اما آنچه که من نادیده گرفته ام اینست که قرارداد میان اسرائیل و مصر تنها نیمی از بخش دماغه جنوبی فلسطین را تحت پوشش قرار میداد. نیمه بخش غربی - در حالیکه بخش دیگر زمان کوتاهی قبل از آن در دامنه محدودی توسط نیروهای فراردونی کنترل میشود (به پیوست ۲ «قرارداد آتش بس مصر/اسرائیل، رودس ۲۴ فوریه ۱۹۴۹») نگاه کنید.

از سویی دیگر استدلال من باقی میماند: اسرائیلیها پس از آن از این واقعیت که مصریها ناتوان شده بودند بهره برداری و آن بخش از قرارداد را نقض میکند که در آن به هر دو طرف در مورد استفاده نظامی از قرارداد برای کسب منافع هشدار میداد.

نیروهای نظامی فراردونی مقاومتی از خود نشان ندادند (بر اساس برخی از اطلاعات، که از سویی دیگر با آنچه که فرمانده کل فراردونی [گلاب پاشا] ارائه میدهد همخوانی ندارد، تنها نیروهای نظامی انگیزی مستقر در آنجا بودند) - این حمله در خلال مذاکرات آتش بس در جریان، میان اسرائیل و فراردون در رودس انجام شد (گلاب پاشا، «سرباز با اعراب»).

مصر تا هنگام فروپاشی مذاکرات جنگ در صحرای سینا در ۷ ژانویه در این جبهه رقیب اصلی بود (Th. Draper، «اسرائیل و سیاستهای جهانی») و بهمین دلیل تصور مینمود که اسرائیلیها از طریق حمله به خلیج عقبه قرارداد آتش بس را نقض نموده بودند. اسرائیل هم از قرارداد با مصر و هم مذاکرات با فراردون بهره برداری نمود.

اسرائیلیها در قرار داد با فراردون منطقه ساحلی را به با توسل بزور به مالکیت خود درآوردند. - استدلال در این مورد که این منطقه البته به اسرائیل «داده شده بود» توسط قطعنامه سازمان ملل متحد ۱۹۴۷ تنها با اینکه اسرائیل در خلال جنگ ۱۹۴۸-۴۹ مناطق بزرگی را که سازمان ملل به اعراب «اختصاص» داده بود به تصرف خود درآورد تضعیف میشود. و طرح این مسئله بدین ترتیب هرگز، علیرغم طرح آن از جانب اعراب، مورد تایید اسرائیل قرار نگرفت.



بخشی از منتقدان به این ادعای من که «اسرائیلیها تولید و فروش روزنامه های خارج از کنترل اسرائیل را در ساحل غربی اردون ممنوع نموده است» اعتراض و اشاره میکنند و میگویند که از نوامبر ۱۹۶۸ یک روزنامه عربی زبان مستقل وجود دارد، «القدس» (اورشلیم به عربی). آنها با تمام توان به اشغال اعتراض میکنند.

- البته، اما به چه شیوه ای؟ در واقع حمایت اسرائیل به القدس اقدامیست سرکوبگرانه و در نظر گرفته شده که به مردم مناطق اشغال شده اجازه میدهد که بر علیه اشغال سر به شورش بردارند، بدون اینکه این احساسات به مقاومتی بر علیه اسرائیلیها هدایت شوند.

القدس دارای این حق نیست که بصورتی سازنده در مورد جنبش آزادیبخش فلسطین بنویسد، اما از سویی دیگر به آن در مورد طرحهای الهام بخش اسرائیلی در مورد مبدل نمودن ساحل غربی اردون به یک حوزه مستقل تحت کنترل اسرائیل، تحت رهبری نوکران خود در میان طبقات حاکم فلسطینی حق داده شده است. این روزنامه با آزادی مطبوعات واقعی ارتباطی ندارد.

در چشم انداز شماره ۲-۶۹ جوزف ناصری/فلسطینی در مورد تلاش اسرائیل برای ایجاد پیوند با اشرفزاده گان ساحل غربی اردون مقاله ای انتقادی مینویسد و با اشاره به القدس میگوید که اسرائیلیها از «یک روزنامه عربی با هدف فروش این طرح به مردم مناطق تحت اشغال حمایت میکنند».

- روزنامه توسط محمد ابو زولوف، یک دوست قدیمی خوب ملک حسین و خانواده های ثروتمند ساحل غربی رهبری میشود - فردی که هر عضوی از جنبش آزادیبخش فلسطین بعنوان خائن شناسایی مینماید.

- اسرائیل هر فلسطینی که با روزنامه های شابلون شده عربی موجود کشف کند بلافاصله دستگیر میکند. جمعیت مناطق اشغالی بجز خواندن روزنامه های القدس و ال المباح حق خواندن روزنامه دیگری را ندارند. آنها حق خواندن روزنامه کمونیستی عربی/اسرائیلی اتحاد را نیز ندارند- به استثنای شرق بیت المقدس.

در مورد شکنجه های اسرائیلی بر علیه زندانیان فلسطینی به مقاله باربرو آلوینگ در نشریه هفته ۲۹ می ۱۹۶۸، در ضمن به وکلای اسرائیلی فلیسیا لانگر و Ali Rafe، خیابان یافا، ۶۰ بیت المقدس اشاره میشود.

در اواسط اوت ۶۹ در بیروت تحقیقاتی از جانب کمیسیون سازمان ملل متحد برای حقوق بشر بمنظور آگاهی بر اینکه آیا اسرائیل کنوانسیون ژنو در مورد حمایت از مردم غیر نظامی در جنگ را نقض نموده است ارائه شد. آنها در کشورهای همسایه اسرائیل با

افرادى ملاقات كردند كه ميگويند در خلال اشغال تحت شكنجه يا ترور قرار گرفته بودند. (با روزنامه **Dagens Eko**، صدائى روز، ۱۲ اوت ۱۹۶۹ مقايسه كنيد.)